



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلی گوی

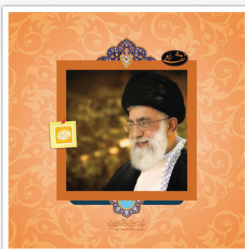
سال اول | شماره سوم | بهار ۱۳۹۱

فصل تحول

فصل نام‌های اختصاصی تحول در علوم انسانی
سال اول | شماره سوم | بهار ۱۳۹۱ | قیمت: ۲۰۰۰ تومان

توصیه‌ها برای تحول در علوم انسانی

نقشه‌ی راه



• صاحب امتیاز: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه
تربیت مدرس | • مدیر مسئول: دکتر علی فلاح رفیع | • سردبیر:
مرتضی فاضلی | • دبیر تحریریه: شریف حیدر بیگی | • مدیر
اجرایی و ویراستار: ایمان شمالی | • گرافیک و صفحه آرایی:
سید محمد حسینی | • دبیران گروه‌ها: گروه مدیریت: محمد
افکنه | گروه علوم سیاسی: امیر استکی | گروه حقوق: سید
جابر موسوی | گروه روان‌شناسی و علوم تربیتی: داود
حسین‌پور | • همکاران این شماره: میکائیل دیانی، مصطفی
رجبی، مهری شجاعی، محمد ضیایی، مصطفی فرخی، زینب
همای‌فرد

نشانی: تهران- ضلع جنوب شرقی پل نصر- دانشگاه تربیت مدرس (دانشکده علوم پایه) نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه
تلفن: ۸۲۸۸۳۲۹۰ | فکس: ۸۸۰۰۷۸۰۰ | سایت: www.fasletahavol.com | پست الکترونیک: info@fasletahavol.com

فراخوان همکاری

فصلنامه فصل تحول در نظر دارد از نظرات و دیدگاه‌های علمی، تحلیلی و کارشناسی کلیه‌ی استادان و دانشجویان دانشگاه‌ها و تمام حوزویان در قالب مقاله، یادداشت و یا شرکت در نشست‌های تحول در علوم انسانی و کارگروه‌های تخصصی استفاده نماید. علاقه‌مندان برای درج مطالب خود در فصلنامه فصل تحول و یا پایگاه اینترنتی فصل تحول می‌توانند فایل «word» آن را به همراه فایل چند عکس رنگی به آدرس info@fasletahavol.com ارسال نمایند.

یادآوری:

- ۱- ارسال مقاله یا مشارکت در تولید محتوای نشریه مطابق ماده‌ی ۳ و ۴ آیین نامه‌ی ارتقای اعضای هیات علمی و ماده‌ی ۳ آیین نامه‌ی هم‌اندیشی استادان دارای امتیاز ارتقا و مزایای مرتبط خواهد بود.
- ۲- فصلنامه در ویرایش و تلخیص مطالب ارسالی آزاد است.
- ۳- برای آگاهی از موضوعات پیشنهادی برای شماره‌های آینده فصلنامه «فصل تحول» به آدرس www.fasletahavol.com در پایگاه اینترنتی فصلنامه مراجعه فرمایید.



گروه مدیریت

غربت مدیریت

- قرآن برای مدیریت هم شاه‌کلید دارد
- «بازاندیشی» به جای «شتابزدگی»
- علوم انسانی تماماً ایدئولوژیک است
- مدیریت اسلامی و الگوهای آن



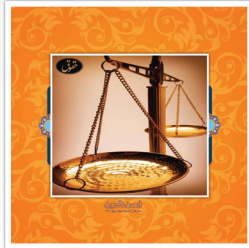
■ نظام حقوقی ایران بر اساس الگوی ایرانی اسلامی

■ منبع حقوق ما باید جلو دهنده‌ی اراده‌ی خدا باشند

■ مقدمه‌ی علم حقوق بار و یک‌د به حقوق ایران و اسلام

■ بومی‌سازی نهادهای حقوقی بار و یک‌د اسلامی

گروه حقوق



۷۲

■ ایمان برنامه‌ریزی شده لازم است

■ متدینان باهوش و اراد در روان‌شناسی شوند

■ تحول در روان‌شناسی با کدام رویکرد؟

■ به اصلاح وضع موجود خوش بین هستیم

■ با التقاط نمی‌شود بومی‌سازی کرد

گروه علوم تربیتی



۹۰

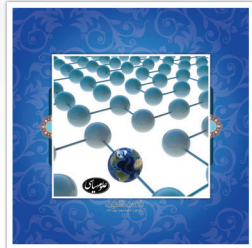
■ علوم سیاسی ناکار آمد

■ مروری بر ادبیات اقتصاد سیاسی اسلامی

■ تحول در علوم انسانی پیش شرط بازیابی تمدن اسلامی

■ مقدمه‌ای بر نظریه‌ی اقتصاد سیاسی اسلامی

گروه علوم سیاسی



۵۰

فرهنگ تحول، تحول فرهنگ و دانشگاه



۳۶

۸۷



همایش‌ها و نشست‌ها

۶۷



اقدامات تحولی

۳۸



چهره‌ها و تحلیل‌ها

■ نگاه‌های تازه به تحول





■ مرتضی فاضلی

◀ در کنار سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی دقیق و ترسیم نقشه‌ی راه برای یک تحول واقعی و کارآمد در عرصه‌ی علوم انسانی، تعریف اقدامات عملی برای مشارکت فرد فرد استادان و دانشجویان علوم انسانی یک ضرورت محسوب می‌شود. ساختار آموزشی و پژوهشی ما باید برنامه‌هایی ساده و در دسترس برای هر استاد و دانشجویی که دغدغه‌ی تحول داشته باشد طراحی کند تا هر کس بتواند فراخور توان و ظرفیت خود یک گام و حتی بخشی از یک گام را در مسیر تحول طی کند؛ به گونه‌ای که برآیند این تلاش‌های فردی و گروهی رونق بخش اقدامات تحولی گردد و قافله‌ی علوم انسانی اسلامی و بومی ایران یک مرحله پیش ببرد.

پایان نامه به عنوان خلاصه و برآیند تلاش‌های علمی، آموزشی و پژوهشی یک دانشجو در پایان مقطع تحصیلی کارشناسی ارشد و یا دوره‌ی دکتری تلقی می‌گردد و یک معیار برای سنجش توانایی علمی و کیفیت آموزش‌های طی شده در دوره‌ی تحصیلی هر دانشجو موضوع و محتوای پایان‌نامه‌ی اوست. همچنین پایان‌نامه‌های دانشجویی در کنار مقالات علمی و پژوهشی که توسط استادان و دانشجویان مقاطع تحصیلات تکمیلی تولید می‌شوند محل ظهور و بروز موضوعات جدید و به‌روز در هر رشته‌ی علمی محسوب می‌گردد. محور اصلی تلاش‌های تحولی در علوم انسانی هم تمرکز بر روی موضوعات جدید است، موضوعاتی که ناظر به نیازهای داخلی و مسئله‌های بومی ایران باشد و با مبانی دینی و معرفتی ما تناسب داشته باشد.

پایان‌نامه‌ها این ظرفیت را دارند که لوازم و زمینه‌های نظریه‌پردازی و تولید علم بومی و جدید را فراهم سازند. سوالات اصلی و فرضیه‌های محوری در هر نظریه یا مسئله‌ی مهم در هر رشته‌ی علمی، با درایت و طراحی استادان آن رشته می‌تواند به موضوع چندین پایان‌نامه تبدیل شود؛ به طوری که در هر موضوع و هر پایان‌نامه جمعی از استادان آن رشته یا رشته‌های مرتبط در نقش‌هایی همچون استاد راهنما، مشاور و یا داور، پشتوانه‌ی علمی یک دانشجوی دغدغه‌مند واقع شوند که حاضر است انرژی و فرصت جوانی و عطش علم‌آموزی و روحیه‌ی جهادی‌اش را در مسیر مطالعه و حل یکی از مسئله‌ها یا رفع یکی از نیازهای کشور به کار گیرد.

ضمن آن که زمینه کاوش و تحقیق علمی و مهم‌تر از آن مباحثه و نقد و نظر عالمانه چندین استاد دانشگاه از طریق مشارکت آنان در حمایت از تولید یک پایان‌نامه مسئله‌محور به صورت طبیعی فراهم می‌شود.

با طراحی سازوکارهایی به ظاهر ساده اما بسیار موثر می‌توان مسیر تهیه‌ی پایان‌نامه‌ها را در جهت تحول در علوم انسانی تنظیم نموده و وقت و انرژی گران‌بهایی که صرف پایان‌نامه‌ها می‌شود را در یک ساختار هم‌افزا تجمیع کرد و برای ایجاد و تاسیس علوم انسانی اسلامی و بومی به کار گرفت.

رهبر حکیم و فرزانه‌ی انقلاب در دیدار با استادان دانشگاه‌ها با اشاره به اهمیت موضوع پایان‌نامه‌ها فرمودند: «در حین تحصیل یا پایان تحصیل، از سوی استاد و دانشجو ساعت‌های بسیار ذی‌قیمتی صرف تهیه‌ی یک پایان‌نامه یا یک پژوهش در دانشگاه می‌شود. آیا گزینش این عناوین حساب‌شده و در جهت نیازهای کشور است؟ آیا محصول پژوهش و تحقیقی که استاد و دانشجو مشترکاً و یا به طور دسته‌جمعی انجام داده‌اند، به مرحله‌ی اجرا و عمل می‌رسد؟ آیا بدین وسیله دانشگاه ما، دانش ما، و رتبه‌ی تحقیقاتی ما رشد می‌کند یا نه؟».

ایشان در ادامه، استادان دانشگاه‌ها و مسئولان آموزش عالی کشور را به ارائه‌ی راه‌حل‌هایی در جهت استفاده‌ی مطلوب و کارآمد کردن پایان‌نامه‌ها فراخوانده و می‌فرمایند: «برای این که این پژوهش، این پایان‌نامه و این کار مهم که ساعت‌های خیلی گران‌بهایی صرف آن شده- به کار بیاید چه راه‌حلی وجود دارد؟ این را در مطالبی که بیان می‌کنید اگر مطرح کنید مفید است.»

خوشبختانه در مسیر تحقق این مطالبه‌ی رهبری معظم انقلاب تاکنون، اقدامات متعدد و موثری انجام شده که از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به تشکیل کارگروه حمایت از پایان‌نامه‌های علوم انسانی شورای عالی انقلاب فرهنگی که در نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، مستقر است اشاره کرد. این کارگروه با تهیه‌ی آیین‌نامه‌ی حمایت از پایان‌نامه‌های علوم انسانی تلاش می‌کند از دانشجویان و استادان راهنما که در تهیه‌ی پایان‌نامه مشارکت دارند انواع حمایت‌های مالی، علمی و معنوی را انجام دهد. امیدواریم این تلاش‌ها با مشارکت معاونت‌های آموزشی و گروه‌های علمی دانشگاه‌ها به نتیجه‌ی مطلوب برسد. انشاءالله! ■

نقشه راه



فصلی تکوینی

سال اول | شماره سوم | بهار ۱۳۹۱

و اعتقاد و باور عمومی مردم، هم در مورد خاص و باور مسئولان، اهمیت علوم انسانی را روشن کنیم. هم مردم باید بفهمند علوم انسانی مهم است، تاریخ مهم است، ادبیات مهم است، فلسفه مهم است، روان‌شناسی مهم است- با این وضع حاکم بر ذهنیت جامعه دانشگاهی ما و فرهنگ عمومی مردم طبیعی است که جوان و دانشجو بروند سراغ همان چیزهایی که کاربرد روزانه دارد؛ پزشکی و مهندسی و رشته‌های علمی و فنی که جدیداً به وجود آمده و غالباً قابل تبدیل به پول و گذراندن زندگی هم هست. این چیز روشنی است. باید اهمیت علوم انسانی را بفهمند و باید امتیازاتی در فراگیری علوم انسانی و تخصص در علوم انسانی در نظر گرفته بشود، که برای عموم و برای جوان‌های ما جذاب باشد- مسئولان ما هم باید به اهمیت علوم انسانی توجه کنند.^۲

• تحقیق در مقابل تقلید

چقدر براساس همین نظرات اقتصادی غربی، بانک جهانی و مجمع پولی و مالی جهانی به ملت‌ها و دولت‌ها برنامه‌ها دادند و چقدر از طرف خود غربی‌ها علیه آن‌ها موارد نقض نوشته شده! باز هم کسانی را داریم که همان توصیه‌ها را می‌آیند عیناً تکرار می‌کنند و عیناً همان نسخه‌ها را می‌نویسند. این غلط است. تحقیق علمی به معنای فقط فراگیری و تقلید نیست؛ تحقیق، ضد تقلید است. این کار، کار شماسست.^۳

• حوزه‌ها نظریه‌های اسلامی را استخراج و عرضه کنند

حوزه‌های علمیه و علمای دین پشتوانه‌هایی هستند که موظفند نظریات اسلامی را در این زمینه از متون الهی بیرون بکشند، مشخص کنند، آن‌ها را در اختیار بگذارند، برای برنامه‌ریزی، برای زمینه‌سازی‌های گوناگون. پس نظام اسلامی پشتوانه‌اش علمای دین و علمای صاحب‌نظر و نظریات اسلامی است؛ لذا نظام

توصیه‌ها برای تحول در علوم انسانی

◀ بحث علوم انسانی و تحول در این علوم از همان سال‌های ابتدایی انقلاب اسلامی به عنوان مسئله‌ای اساسی در تحقق اهداف انقلاب اسلامی مطرح گردید. هم‌اکنون برای دستیابی به این اهداف امکانات، زمینه‌ها و بسترهای مناسبی فراهم آمده است که باید به شیوه‌ای شایسته مورد استفاده قرار گیرد. در زمینه علوم انسانی احتیاج به تحقیق و نوآوری گسترده داریم. منتها باید هم در حوزه فرهنگ عمومی و برداشت و اعتقاد و باور عمومی مردم، هم در موارد خاص، در باور مسئولان اهمیت علوم انسانی را روشن ساخت. در این خصوص به توصیه‌های ظریف و دقیق رهبر فرزانه انقلاب که در دیدار با دانشگاهیان، حوزیان و مسئولان و متولیان تحول در علوم انسانی مطرح شده است خواهیم پرداخت.

• علوم انسانی را بومی و صادر کنیم

یکی از علوم انسانی، تاریخ است. باز هم من توصیه میکنم که تاریخ بخوانید. تاریخ دوره‌ی استعمار را بخوانید تا ببینید غربی‌ها علی‌رغم ظاهر نونوار اتوکشیده‌ی ادکلن‌زده‌ی منظم و مرتب و داعیه‌های حقوق بشرشان، چه وحشیگری عظیمی در این مقوله کردند. نه این‌که فقط آدم‌ها را بکشند؛ در دور نگهداشتن ملت‌های تحت استعمار خودشان از عرصه‌ی پیشرفت و امکان پیشرفت در همه‌ی زمینه‌ها هم تلاش زیادی کردند. ما می‌خواهیم این اتفاق نیفتد. ما می‌گوییم علوم انسانی را یاد بگیریم تا بتوانیم شکل بومی آن را خودمان تولید کنیم و این را به دنیا صادر کنیم. بله، وقتی که این اتفاق افتاد، آنگاه هر یک نفری که از مرزهای ما خارج می‌شود، مایه‌ی امید و اتکای ماست. بنابراین ما می‌گوییم در این علوم مقلد نباشیم. حرف ما در زمینه‌ی علوم

انسانی این است.^۱

• راه‌های میان‌بر را کشف کنید

خط شکنی علمی و عبور از مرزهای علم همچنان در کشور ما، جدی نشده است. ما می‌خواهیم علما و دانشمندان ما، راه‌های میان‌بر را پیدا کنند، راه‌های کشف نشده را از این بینهایت مسیرهایی که در عالم طبیعت وجود دارد و بشر باید یکی پس از دیگری کشف بکنند. در زمینه‌ی علم و فناوری، آن کاری را که ذهن بشر به آن دست نیافته است، آن را وجهه‌ی همت قرار بدهید و دنبال بکنید؛ این طوری است که ما خط مقدم علم را شکسته‌ایم و یک قدم به جلو برداشته‌ایم. هیچ‌وقت نباید ذهن را از کوش و جستجو برای یافتن راه‌های میان‌بر محروم و ممنوع کرد. ما این را در کشور لازم داریم.^۲

• برای فراگیری علوم انسانی امتیاز قابل شویید

ما باید هم در حوزه فرهنگ عمومی و برداشت



بسا کسانی که از قدرت علمی هم برخوردارند، اما ذخیره انباشته علمی آن‌ها هیچ جا کاربرد ندارد؛ کاروان علم را جلو نمی‌برد و یک ملت را از لحاظ علمی به اعتلا نمی‌رساند. بنابراین جرأت علمی لازم است.^۷

• کاری کنید دانشمندان مؤمن ما مرجع علمی دنیا باشند

شما باید در علم، یک حرکتی به وجود آورید؛ باید در دنیای دانش‌آموزی و پیشرفت علم و بنای علمی کشور، یک تحرّکی به وجود آورید؛ این است آن رسالت اصلی شما. کاری کنید که دانشمندان مسلمان و مؤمن ما، در رشته‌های مختلف علوم انسانی، صاحب‌نظرانی شوند که دنیا از نظرات این‌ها استفاده کند؛ امروز در دنیا و حتی در همین دنیای گمراه غربی، افراد بسیاری هستند که به دنبال حقیقت‌اند؛ انسان‌های دانشمند و دانش‌پژوهی هم در بین این‌ها هستند و فراوان‌اند، و کم هم نیستند که دنبال حرف حساب و حق‌اند؛ یک چنین انسانی در هر نقطه‌ی دنیا - در کشورهای اروپایی، آسیایی، امریکا و جاهای دیگر - وقتی دارد دنبال یک مطلبی می‌گردد، باید بتواند اثر علمی شما را در این پایگاه رایانه‌ای پیدا کند؛ حرف و فکر و راه تازه‌ای را که شما دارید [ببیند].^۸

۱. دیدار با جمعی از دانشجویان ۱۳۹۰/۰۵/۱۹
۲. دیدار با استادان و اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها ۱۳۸۵/۷/۱۳
۳. دیدار با اعضای شورای بررسی کتب علوم انسانی ۱۳۸۵/۱۱/۲
۴. دیدار با استادان و دانشجویان دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) ۱۳۸۴/۱۰/۲۹
۵. دیدار با طلاب، فضلا و استادان حوزه علمیه قم ۱۳۸۹/۷/۲۹
۶. دیدار با استادان و دانشجویان دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) ۱۳۸۴/۱۰/۲۹
۷. همان
۸. همان

فرهنگی و دینی خود ما وجود دارد. باید یک بنای اینچنینی و مستقل بسازیم.^۶

• حرکتی که ادامه نیافت

علوم انسانی حقیقتاً در کشور ما غریب و منزوی است. این، واقعیت قضیه است. این نکته را از اوایل انقلاب هم دوستان دلسوزی - چه در دانشگاه، چه در حوزه - احساس کردند. مسبوق‌اید در قم یک مجموعه‌ای با کمک استادان دانشگاه جمع شدند تا کارهایی در زمینه علوم انسانی ریشه‌گرفته در باورها و مبانی اسلامی تهیه کنند؛ منتها کارهای ابتدایی و اولی بود. اگر آن اهمیت و آن تلاش در طول این بیست و چند سال ادامه پیدا می‌کرد، ما امروز از این نظر وضع بهتری داشتیم؛ اما ادامه پیدا نکرد.

• اعتماد به نفس در حد ملی

اعتماد به نفس شخصی و اعتماد به نفس ملی در استادان ما، یک ضرورت است. اولاً، استاد ما شخصاً اعتماد به نفس داشته باشد و کار علمی بکند. به آن کار علمی‌اش تکیه بکند و افتخار کند. ثانیاً، اعتماد به نفس ملی داشته باشد. به قابلیت و توانایی‌های این ملت اعتماد داشته باشد. اگر این معنا در یک استاد وجود داشته باشد، این سرریز خواهد شد در محیط درس، در کلاس درس، در انتقال به دانشجو و تأثیر تربیتی خودش را خواهد گذاشت. و ثالثاً پرکاری؛ ما یک مقداری از ناحیه‌ی کم‌کاری‌های مان و تنبلی‌های مان - در بخش‌ها و سطوح مختلف - ضربه خوردیم. باید کار کرد و از کار نباید خسته شد.

• جرات علمی اساس پیشبرد کاروان علم

برای نوآوری علمی - که در فرهنگ معارف اسلامی از آن به اجتهاد تعبیر می‌شود - دو چیز لازم است: یکی قدرت علمی و دیگری جرأت علمی. البته قدرت علمی چیز مهمی است. هوش وافر، ذخیره علمی لازم و مجاهدت فراوان برای فراگیری، از عواملی است که برای به دست آمدن قدرت علمی، لازم است؛ اما این کافی نیست. ای

موظف به حمایت از حوزه‌های علمیه است، چون تکیه‌گاه‌اوست.^۵

• بازار محصولات علوم انسانی را ایجاد کنید

البته این فصل‌نامه و امثال این‌ها کارهای بارزشی است؛ بنده به این طور کارها اعتقاد دارم؛ این نقد و انتقاد و نوشتن و فرستادن و پس فرستادن خوب است، لیکن علاوه بر این کارهایی که لازم است و انجام می‌گیرد، یک حرکت کلانی باید انجام بگیرد؛ بالاخره محصول کار آقایان و مجموعه استادان همکار شما و آنچه که در حوزه علمیه قم به این ملحق خواهد شد، باید بتواند به بازار کار علمی بیاید. یا کتاب درسی بشود، یا لاقلاً مرجع استادان علوم انسانی در همه رشته‌ها و در همه بخش‌ها قرار بگیرد، که بتوانند مراجعه کنند. آن استادی که می‌خواهد شاگرد خودش را بر این پایه پیش ببرد و بالا بیاورد، مرجعی داشته باشد؛ بتواند کارهایی را انجام بدهد.

• ورود به منطقه‌ی ممنوعه

امروز غربی‌ها یک منطقه‌ی ممنوعه‌ای در زمینه‌ی علوم انسانی به وجود آورده‌اند؛ در همه‌ی بخش‌های مختلف؛ از اقتصاد و سیاست و جامعه‌شناسی و روان‌شناسی بگیرد تا تاریخ و ادبیات و هنر و حتی فلسفه و حتی فلسفه‌ی دین. یک عده آدم ضعیف‌النفس هم دل‌باخته‌ی این‌ها شده‌اند و نگاه می‌کنند به ذهن این‌ها که ببینند چه می‌گویند؛ هر چه آن‌ها گفته‌اند، برایشان می‌شود وحی منزل؛ این است که بد و غلط است. مثلاً چندتا فکر دارای اقتدار علمی، در یک نقطه‌ی دنیا به یک نتیجه‌ای رسیده‌اند، این معنایش این نیست که هر آنچه که آن‌ها فهمیده‌اند، درست است! شما به مبانی خودتان نگاه کنید؛ ما تاریخ، فلسفه، فلسفه‌ی دین، هنر و ادبیات، و بسیاری از علوم انسانی دیگری که دیگران حتی آن‌ها را ساخته‌اند و به صورت یک علم در آورده‌اند - یعنی یک بنای علمی به آن داده‌اند - مواد آن در فرهنگ و میراث علمی،



فردوسی

سال اول | شماره سوم | بهار ۱۳۹۱



غریت مدیریت



محمد افکنه

دانشجوی دکتری مدیریت دولتی
دانشگاه علامه طباطبائی

هر چند در تعیین قدمت زندگی اجتماعی انسان‌ها اختلاف نظر وجود دارد اما شروع زندگی اجتماعی با هر تعریفی از آن، ملزوماتی را با خود به همراه داشته است. پدر، رهبر، رییس، فرمانروا، امپراتور و... عناوینی هستند که در زندگی اجتماعی، بسته به اندازه و شرایط آن، نقشی را بر عهده می‌گیرند که لازمی شکل‌گیری هر جمعی است و می‌توان با کمی اغماض و با ادبیات امروزی هر یک از آن‌ها را «مدیر» نامید؛ نقشی که در مرور تاریخ در کنار طیف کامیابی‌ها و ناکامی‌های بشریت مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، تقدیر می‌شود، تقیبه می‌شود. جامعه‌ای را به سربلندی و سرفرازی رسانیده و یا در سرایشی افول رها می‌کند.

در این عصر، تعبیر و ملاحظاتی ما از این نقش رنگ و بویی دیگر گرفته است. مدیریت را علم نامیده‌اند؛ برایش استاد و کتاب تعریف کرده و قابل آزمون‌اش گردانیده‌اند؛ بر سر علم یا هنر بودن، حصولی یا حضوری بودن آن نطق‌ها کرده‌اند، اما هنوز این دوگانگی‌ها را حل نکرده‌اند. در قرن اخیر که تحولات سرعتی استثنایی به خود گرفته است، مدیریت نیز از این روند جدا نبوده و به عمومی‌ترین علم موجود تبدیل گشته است. مجموعه‌ای از دانش‌ها که به علت گستردگی مهارت‌های مورد نیاز در ورودی و خروجی، به اشکال درون‌رشته‌ای، میان‌رشته‌ای و فرارشته‌ای تبدیل شده است.

با این حال، چند عامل جایگاه علمی این رشته را به حاشیه برده، و خواسته یا ناخواسته، ظرفیت علمی مدیریت را در کتاب‌ها به اسارت کشانیده است. اول: نارکارآمدی تئوری‌های مدیریت و سرعت بالای تحولات در جهان امروز باعث شده

تا موج سنگینی از بی‌اعتمادی‌ها نسبت به این رشته ایجاد شود و افراد زیادی را هراسان به دنبال یافتن راه حل‌های ابتکاری و آئی گسیل کند تا بشر گرفتار در چنگال ناآرامی‌ها را آسایشی بخشد. اما سوال اینجاست که آیا تمامی مشکلات موجود از ضعف عرصه‌های مدیریتی است. آیا تا به حال در سازمانی یک تئوری مدیریتی به طور تام و تمام و بدون هیچ محدودیتی اجرا شده است؟ آنچه بر آن اشکال وارد است علم است یا عالم؟ مجریان این علم چه کرده‌اند؟ در عمل قابل مشاهده است که مدل‌های آرمانی مدیریت در حد همان آرمان باقی مانده و بسیاری از آن‌ها در رفت و آمدهای سیاسی و اجتماعی ناپدید شده‌اند. مدیریت به دلیل ارتباط مستقیم و پیچیده‌ی خود با انسان‌ها و روابط بین آن‌ها درجه بالایی از «وضعیتی بودن» را به خود گرفته است. وجود این مسایل و تکرر باورها نسبت به همین حداقل مبانی مشترک نیز باعث شده تقریباً هیچ فصل مشترکی در این علم مورد وثوق نباشد! نگاه‌های سیاسی و فرهنگی متعدد که معمولاً رویکردی خاص و حتی ابزاری به مدیریت دارند باعث شده که روز به روز به غیر تخصصی شدن این جایگاه دامن زده شود.

دوم: از طرف دیگر خود متخصصان این رشته نیز به دلایل مختلف حاضر به قبول مسئولیت‌های اجرایی و مدیریتی در عرصه‌ی عمل نیستند. حفظ جایگاه علمی، عدم تعامل و به کارگیری علوم آموخته شده در محیطی واقعی و عملی، تمایل به پژوهش صرف و ارتقا از این رهگذر، عدم فهم مشترک میان ادبیات سیاسی و مدیریتی در نظر و عمل مدیران این دو بخش و... از دلایلی است که باعث شده شاغلان

متخصص از شغل تخصصی‌شان دور بمانند. سوم: تغییر اولویت‌های فرهنگی در نظام اجتماعی ما عوارضی را پدید آورده که محیط علمی نیز از آن در امان نبوده است. رسانه‌زدگی مفرط و گرانباری اطلاعات باعث شده افراد با انبوهی از داده‌ها مواجه باشند و نتوانند سره یا ناسره بودن آن‌ها را تشخیص دهند. در این میان رسانه‌ها نیز خواسته یا ناخواسته، به تغییر این اولویت‌ها دامن زده‌اند. مهم جلوه دادن سیاسیون، هنرمندان، ورزشکاران و... و دیگر اقشاری که ویتترین یک جامعه محسوب می‌شوند، نگاه حساس مردم را به خود مشغول کرده و فاصله‌ی عمیق را بین واقعیت و حقیقت ایجاد کرده است. مخاطب‌محوری مطلق و دوری رسانه‌ها از ذائقه‌سازی که ناشی از سطحی شدن آن‌هاست باعث شده که در تمامی انواع رسانه‌ها ورزشکاران و بازیگران سینما جای نخبگان علمی و فرهنگی را به عنوان الگوهای جوانان گرفته و سودای موفقیت آنی و بی‌زحمت روحیه‌ی تلاش‌گری را به استهزا بگیرد. درگیر شدن اذهان مردم و حتی نخبگان به مسایل روزمره و خاکستری اجتماع باعث شده که دغدغه‌های اصلی جامعه‌ی علمی در فضای کتابخانه‌ها و کنج حُجره‌ها خاک غربت بخورد و پژوهش‌ها گوشه‌نشین قفسه‌ها شوند. البته عدم استفاده‌ی اهل علم از ابزارهای موجود نیز خود بر این غربت افزوده است. نبودن رسانه‌ای فراگیر به‌منظور پوشش دادن به اخبار مرتبط علمی و عدم تمایل و تلاش خود نخبگان علمی به استفاده از این ابزار، تلاشی ویژه را برای حصول به این مهم می‌طلبد. مدیریت نقشی غریب دارد و غربت آن فریادزنی است. مدیریت امروز مناره می‌خواهد و مودن. ■

قرآن برای مدیریت هم شاه کلید دارد

گفتگو با دکتر حسن دانایی فرد

◀ دکتر حسن دانایی فرد دارنده‌ی جایزه‌ی کتاب سال کشور در سال ۱۳۸۸ است که اکنون با رتبه‌ی دانشیار به عنوان یکی از اعضای هیئت علمی در گروه مدیریت دانشگاه تربیت مدرس مشغول به تدریس و تحقیق است.

وی مدیریت را در ابعاد گوناگون فلسفی قابل تحلیل دانسته و عدم وجود نظام هماهنگ مدیریتی را یک مشکل اساسی در ضعف سطوح گوناگون مدیریت کشور می‌داند. دانایی فرد باور دارد که اسلام دارای قابلیت‌های فراوانی در حوزه مدیریت است که هنوز بکر مانده است. وی حتی تجربیات پس از انقلاب را نیز به عنوان مبانی عملی مدیریت اسلامی قابل استفاده می‌داند و در خصوص اثبات این ادعا توضیح می‌دهد که می‌توانید متن کامل حرف‌هایش را در ادامه مطالعه کنید.



شخصی بررسی کرده است که افراد همیشه با پول راضی شده‌اند و بعد گفته که پول انگیزش ایجاد می‌کند. این گونه «تئوری هرزبرگ» کشف شد. پوزیتیویست‌ها ابتدا استقرارا بودند منتها بعد از مطرح شدن راسونالیسم انتقادی توسط پوپر گفتند ما استقرارا می‌کنیم منتها قیاس هم انجام می‌دهیم. برای همین اگر با منطقیون صحبت کنید معتقدند پوزیتیویسم قیاس است نه استقرارا.

پوزیتیویسم بر شبکه دانش عالم حاکم است. فرقی هم بین مدیریت و جامعه‌شناسی و... نیست. می‌گویند خداوند آفریده و من کشف می‌کنم. مثلاً تیلور می‌گوید من مدیریت علمی را کشف کردم؛ این یک مدل است که در هر سازمانی خوب جواب می‌دهد. یکی دیگر به مدل تیلور نقد وارد می‌کند و می‌گوید نه مدل چیز دیگری است و... نکته این است که هیچ کدام نمی‌گویند عالم چطور باید باشد، بلکه می‌گویند عالم این‌طور کار می‌کند. در حوزه مدیریت نیز اندیشمندان در این وادی محصور هستند. اخیراً ایده‌های دیگری نیز مطرح شده و روی آن‌ها بحث می‌کنند اما آنچه که در مدیریت، به عنوان تئوری‌های فعلی مطرح است از جنس پوزیتیویستی است. می‌گویند تجربه نشان داده که این هست و خوب هم جواب می‌دهد؛ آن قضیه را کشف کردیم و فقط هم همین است که درست کار می‌کند و... یعنی این که آنچه کشف می‌شود قانون خداست. حاصل این اندیشه، در بهترین حالت ممکن می‌شود: تئوری مدیریت علمی، تئوری اصول اداری، تئوری مزلو، تئوری هرزبرگ و...

اکنون انسان به دانش مدیریت نیاز دارد چون می‌خواهد زندگی کند و باید یکی از این دو نحله فکری را انتخاب کند. مرزی هم بین دیدگاه اول که عالم را از طریق وحی تبیین می‌کند با رویکرد پوزیتیویستی وجود دارد. اولی می‌گوید عالم پر از متغیر است و شما فقط مأمور به کشف این متغیرها هستید و اگر غیر از این باشد توهین به خداست (دیدگاه God's eye یا چشم خدا). در این نگاه علم ابطال‌پذیر است. چرا می‌گویند پوزیتیو؟ برای این که یک نگاه تحصّلی در بین است. از این منظر، فرقی ندارد که یک تئوری در ایران کشف شود یا سایر نقاط؛ زیرا دانش جهان شمول است و همه عالم می‌توانند از آن استفاده کنند. بنابراین بومی و غیربومی مفهوم ندارد. طبق نظر این گروه، تئوری کشف می‌شود نه این که ساخته شود؛ یعنی تئوری مثل یک بنای تاریخی قدیمی است که باستان‌شناسان باید آن را از زیر خاک بیرون بکشند. با این نگاه، کشف تئوری خیلی سخت است؛ چون دانش انسان، با همه بزرگی، در مقابل این طبیعت بی‌نهایت، صفر است. به عقیده‌ی این گروه انسان باید در حوزه‌های مختلف نقشه این عالم را کشف کند. بعدها این‌الگوی علوم تجربی وارد علوم انسانی شد، با این پیش‌فرض که علوم انسانی نیز یک شبکه دارد که باید کشف شود؛ مثلاً قدرت از قبل وجود داشته است که باید کشف شود. بخش عظیمی از دانش مدیریت در قالب مدل اول است؛ یعنی وقتی می‌بیند رفتاری مدام تکرار می‌شود آن را به عنوان یک تئوری مطرح می‌کند؛ مثلاً در تئوری «هرزبرگ»

جناب عالی طی نشست‌هایی که در حضور رهبر معظم انقلاب برگزار شده، به عنوان یک صاحب‌نظر در حوزه تخصصی مدیریت، از یک طرف، نظام مدیریتی را (همچون نظام پزشکی و نظام مهندسی) پیشنهاد دادید و از طرف دیگر نیز معتقدید که نمی‌شود استادان این حوزه را دور یک میز جمع کرد؛ به نظر شما گره کار کجاست؟

اسم این گره‌ها را چالش‌های تحول در دانش مدیریت اسلامی در ایران می‌گذارم. منتها فقط چالش‌ها را مطرح می‌کنم و وارد حوزه قضاوت نمی‌شوم؛ دلیلش هم این است که خودم هنوز به جمع‌بندی کاملی نرسیده‌ام.

در رشته مدیریت دو نحله فکری وجود دارد: عده‌ای معتقدند دانشی که انسان به آن دست پیدا می‌کند حاصل تجربه خود اوست که بر این اساس، عالم لحظه‌به‌لحظه تغییر می‌کند؛ زیرا تصورات انسان دائماً در حال تغییر است. گروهی هم معتقدند که دانش را خداوند به انسان یاد داده است. در این نگاه، این معنا وجود دارد (که طبق نص صریح قرآن) همه چیز با حساب و کتاب است. هر دو نحله فکری معتقدند که دنیا عالم معناست؛ بدین مفهوم که خداوند زمین را به صورت لوحی سفید خلق کرده و در اختیار انسان قرار داده است تا آن را پر از معنا کند. پس انسان باید برای هر چیزی نام و ماهیت مشخص کند؛ مثلاً اسم یک شیئی را گذاشته الف، در صورتی که می‌توانست اسم آن را ب بگذارد. شما هم صرفاً روابط بین معانی را تحلیل می‌کنید، نه روابطه بین حقایق را.

برای تحول در سیستم فعلی مدیریت و تئوری‌هایش باید منطق نظری آن‌ها را به هم ریخت. مزلو نیازهای انسان را به ترتیب خوراک، پوشاک و... بعد امنیت و بعد سایر موارد می‌داند. او این‌ها را دیده و بر مبنای آن تئوری داده است. حالا اگر بخواهیم منطق او را به هم بریزیم نمی‌توانیم بگوییم که در دین اسلام گفته شده است که باید این چنین باشید و شما نیستید. او از شما می‌پرسد «منطق شما چیست؟» اینجا در جواب باید برای او شاهد بیاوریم؛ برای مثال ما می‌گوییم در این تئوری ابتدا نیازهای ایمنی و عاطفی ایجاد می‌شود و در انتهایش هم خودشکوفایی. ما شاهد می‌آوریم که رأس این هرم می‌آید در پایین آن قرار می‌گیرد. چطور؟ وقتی کسی به مرحله خودشکوفایی می‌رسد می‌خواهد به جای X تومان، ۳X تومان پول بگیرد و این برگشت به عقب است. با آن فردی که می‌گوید نیاز به عشق و عاطفه در رده‌های بالاست بسیار اتفاق می‌افتد زمانی که نیازهای اولیه و مالی‌اش درست شد به جای این که عشق و عاطفه ایجاد کند، موجب مشکل چندهمسری می‌شود! پس بعد از نیازهای فیزیولوژیک، عشق و عاطفه نمی‌تواند قرار بگیرد. دنیایی هم به نام دنیای معناست که دنیای تفسیریون است. قبلی می‌گفت عالم هست این می‌گوید عالم می‌شود. در این عالم که مادام در حال شدن است چطور دانش تولید می‌کنید؟ نمی‌شود عکس بگیرد. این فقط عکس یک لحظه است. انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی و... این دو دیدگاه متفاوت

است. در این نگاه همه چیز ذهنی است؛ وقتی که ذهنی شد دیگر هیچ دانشی قابل انتقال نیست؛ هیچ دانشی جهان‌شمول نیست. عالم در حال تغییر است در نتیجه هیچ چیز را نمی‌توان نگه داشت.

پس در مجموع نتیجه می‌گیریم هر دانشی که انسان به آن تجهیز می‌شود تا راه خودش را در عالم طی کند مبنای فلسفی دارد. اما این

هیچ کدام از رویکردهای وارداتی قابل اتکا نیست چرا که قابل ابطال است و خودشان هم به این مسأله اعتراف می‌کنند. بعضا به دانشجویان می‌گویم خدا را شکر می‌کنم که ما مسلمانان یک قرآنی داریم که بتوانیم به آن اتکا کنیم. ممکن است برای دیگران نشان دهد که بر اساس تست تجربی هم این‌ها جواب می‌دهد مثل مال حرام است که تأثیرات آن برای همه مشخص می‌شود. آنچه که قرآن می‌گوید حقیقت است و حقیقت ابطال نمی‌شود.

مبنای فلسفی متفاوت است که چند مدل آن عبارتند از این‌ها:

پوزیتیویست‌ها می‌گویند واقعیت عینی است، رابطه با آن عینا برقرار می‌شود و متدلوژی کمی است. آن‌ها معتقدند انسان محکوم به جبر است و زبان هم زبان کمی آمار است. ایشان رابطه نظریه و عمل را جدا می‌دانند و می‌گویند دانشمندان تولید می‌کنند و بقیه آن را به کار می‌گیرند؛ ارزش هم اینجا دخالت ندارد.

تفسیریون دنیا را لوح سفید می‌بینند. رابطه‌شان ذهنی و متدلوژی‌شان کیفی است.

به نظر آن‌ها انسان عاملیت دارد و مختار است بنابراین همه چیزشان کیفی است.

مدل سوم، یعنی انتقادیون معتقدند واقعیت چیزی است اما هاله‌ای از ارزش‌ها دور آن را گرفته است. این دیدگاه هم آنتولوژی (هستی‌شناسی)، ایپیستمولوژی (معرفت‌شناسی) و... متفاوت دارد. هابرماس و همفکرانش در این جرگه هستند؛ مثلاً معتقدند قدرت واقعیت را پنهان می‌کند که با انتقاد می‌شود این‌ها را کنار زد.

فمینیست‌ها می‌گویند عالم پر از معانی مردسالار است و باید آن را تغییر دهیم. پست‌مدرنیست‌ها هم اعتقاد دارند عالم حقیقتی ندارد و همه‌اش کپی است و اصل‌اش هم وجود ندارد؛ همه چیز در گفتمان‌ها تحلیل می‌شود؛ در یک گفتمان ایران محور شرارت است و در گفتمان دیگر نماد صلح. رئالیست‌ها (واقع‌گرایان) می‌گویند بالاخره یک واقعیت وجود دارد و پارادایم‌ها دانش تولید می‌کنند.

حالا علوم انسانی اسلامی کجای بازی است؟ آیا جزیره‌ای جدا از آن‌هاست یا یکی از همین مدل‌ها به حساب می‌آید؟ این پارادایم‌ها با دانشی که تولید می‌کنند، عالم را رقم می‌زنند. پست مدرنی که عالم را پاره‌پاره می‌بیند معماری را فکاهی شکل می‌سازد. وقتی با پست مدرن‌ها در مورد آن جهان حرف می‌زنید در جواب می‌گویند «چه کسی رفته و دیده؟» با همین عقیده هم می‌شود جهان را مدیریت کرد!

یک گروه ذهن را مدیریت می‌کند و دیگری جسم را. مسئله‌ی مهم این است که چطور معنا



■ ببخشید آقای دکتر! آیا همین ساختار و مراحل را که ذکر کردید ما از خودشان نگرفته‌ایم؟

بله. ما باید مشخص کنیم که آیا فلسفه اسلامی مضاف مدیریتی وجود دارد یا نه. بالاخره یا باید مثل تفسیریون و امثالهم نگاه کنیم یا دیدگاه دیگری داشته باشیم. حتی ممکن است بگوییم «قرار نیست اسلام حتما با آن‌ها مغایرت داشته باشد». اصلا شاید در برخی موارد هم پوشانی وجود داشته باشد. پس در کلاس درس وقتی از پوزیتویسم می‌گوییم، باید نگاهی به نام اسلام را هم معرفی کنیم و آن را شرح دهیم. باید نگاه اسلام به هستی را روشن کنیم، همان هستی که روح خدا در آن دمیده شده است.

رویکرد دوم، تحول در منابع شناخت است. منبع شناخت ما تجربه است یا خبرگان یا ذهن ناقص بشری و یا قرآن و نهج البلاغه؟ کدام یک از این منابع معتبرتر است؟ به نظر من آن مآخذی که بتوان از آن دانش تولید کرد.

آنچه در علوم تجربی بحث می‌شود تئوری است و تئوری ذاتا فرضیه و آن هم ذاتا ابطال پذیر است. با این مقدمه چطور می‌توان دانش تجربی مدیریت اسلامی را تدوین کرد؟ بین این دو یک چالش وجود دارد. عده‌ای معتقدند دانش تجربی مدیریت اسلامی قابل قبول نیست؛ چون برای دانش تجربی به یک موضوع و یک سوژه نیاز داریم. حالا اینجا چه چیزی را موضوع قرار دهیم؟ ضمن این که وقتی من به‌عنوان سوژه، بر آن موضوع تاثیر می‌گذارم خوب من اینجا چه نقشی دارد؟

«رویکرد دایرةالمعارف» است. این رویکرد می‌گوید قرآن و منابع اسلامی برای هر سوالی که در جهان هست جواب دارد.

■ آقای دکتر واقعا چنین ظرفیتی وجود دارد؟ یعنی این که پژوهشگر باید دنبالش برود و از منابع جواب را بیرون بکشد یا این که نیازی به این کار نیست؟

قطعا جواب وجود دارد منتها منوط به واکاوی شماست. مثلا فقه پویا که تجلی کاوش در منابع برای پاسخ به مشکلات است یکی از نمونه‌های آن است.

رویکرد دیگر، رویکرد تأسیس است؛ یعنی از ابتدا تمامی علوم از فیزیک و شیمی گرفته تا جامعه‌شناسی و مدیریت باید به شکل اسلامی ساخته شود.

رویکرد بعدی رویکرد بومی‌سازی است؛ به معنای آن که باقی چیزها را با قرآن تطبیق بدهیم، مثل کتاب دکتر نقی‌پورفر. البته رویکردهای دیگری نیز وجود دارد که نیازی نیست همه را ذکر کنیم.

■ چه کنیم این علوم اسلامی بشود یا به عبارتی چگونه در آن تحول ایجاد کنیم؟

برای تحول اسلامی چهار رویکرد داریم؛ اول تغییر در فلسفه علم؛ باید به این برسیم که آیا می‌توانیم فلسفه علم اسلامی را شکل بدهیم و بگوییم آنتولوژی سازمانی، اپیستمولوژی و متدلوژی علم در نگاه اسلام چنین و چنان است. کسی که مجهز به این پارادایم باشد، آنچه که تولید می‌کند نیز علی‌القاعده دانش بومی و اسلامی است اما این بسته پارادایمی الان مشخص نیست.

را مدیریت می‌کنند؟ اصلا چرا ما می‌گوییم «اسلامی»؟ چون می‌خواهیم مدیریت معنا داشته باشیم. همه این‌ها علم تولید می‌کنند اما همگی معتقدند علم ابطال می‌شود. اصلا اساس حرف پوپر این است که چیزی علمی است که قابل ابطال باشد؛ بنابراین در روش تحقیق می‌گوید هر فرضیه‌ای که ابطال پذیرتر باشد علمی‌تر است. خودشان اعتراف می‌کنند که هیچ تئوری و اصلی قابل اتکا نیست چراکه قابل ابطال است. خدا را شکر که ما مسلمانان قرآن را داریم تا بتوانیم به آن اتکا کنیم. ممکن است برای دیگران نشان دهید که بر اساس آزمون تجربی هم تئوری‌های قرآن جواب می‌دهد مثل مال حرام که تاثیرات منفی آن برای همه مشخص است. آنچه که قرآن می‌گوید حقیقت است و حقیقت ابطال نمی‌شود.

منظور از علم اسلامی تبیین عالم از طریق وحی و مفسران آن، یعنی پیامبران، ائمه و اولیای خداست. وقتی ما از علم اسلامی می‌گوییم، ادعا کرده‌ایم که خداوند گفته که باید این‌طور باشد. اگر با نگاه اسلام پیش برویم همه در صلح و صفا کنار هم هستند؛ اما نگاه‌های غربی منجر به کاپیتالیسم می‌شود که طبق آن هر که بامش بیش برفش بیشتر و حس قدرت طلبی روز افزون خواهد بود. با نسخه‌ای که اسلام برای جهان دارد جهان به گلستان تبدیل می‌شود اما با آن نگاه انسان برای خود یک جهنم خودساخته به‌وجود می‌آورد.

■ برای ایجاد «دانش اسلامی» که به آن اشاره فرمودید چندین رویکرد متصور است؟

در این زمینه هشت رویکرد وجود دارد. یکی

فمنیست‌ها می‌گویند موضوع و سوژه باید زن باشد. در دانش اسلامی نیز موضوع و سوژه باید اسلامی باشد. ببینید ما نظام اسلامی داریم و ولی فقیه بر آن حاکم است طبق نظر امام هم ولی همان اختیاراتی را دارد که رسول الله داشته است. مگه می‌شود کارگزاران ولی از خودش نباشند اگر چنین نباشد که این سیستم دوام نمی‌آورد. از طرفی اگر از خودش هستند آیا می‌شود رفتار این‌ها را تثویز کرد و بگوییم این دانش اسلامی هست یانه؟

■ یعنی از آنچه که در عمل اتفاق می‌افتد یک مدل استخراج کنیم؟

بله. اما مدلی که گفتم نیز محل بحث و چالش است. مثلاً از کجا بدانیم افراد سیستم واقعا نیت اسلامی دارند؟! این یک سوال اساسی است. اگر واقعا بحث این باشد که سوژه و موضوع با چه معیاری تعیین بشوند ما هیچ وقت دانش تجربی مدیریتی تولید نخواهیم کرد. پس این راه بسته است. اگر این راه بسته بشود بخش عظیمی از کلاس‌ها و... تعطیل می‌شوند و استادان بیکار می‌مانند. اگر قابل قبول نباشد یک بحث است اما اگر قبول واقع بیافتد همه رساله‌ها در دانشگاه، اسلامی می‌شود. اگر مبنا آن چیزی باشد که حوزویان می‌گویند چه کسی می‌تواند متدهای مدیریتی را از منابع مدیریتی احصا کند؟! حتی یک روحانی هم به‌طور خاص نمی‌تواند. چون برای برای ایجاد و تولید دانش باید شناخت کامل نسبت به پارامترهای آن داشته باشد. وقتی روحانی آن را دقیق نمی‌شناسد امکان ندارد بتواند چیزی را تولید کند مگر این که روایت

کند. ما این چالش را هم داریم که دوستان حوزوی ما از روی متن تفسیر می‌کنند و آن تفسیر را منطبق می‌کنند با آنچه در عمل اتفاق می‌افتد.

رویکرد سوم تحول در متدولوژی است؛ یعنی هم دانش تجربی را قبول داشته باشیم و هم دانش تفسیری را یا ترکیبی از هر دو روش. رویکرد چهارم، که ایده خودم است، عمل به گفته ولی است که نتیجه‌اش رسیدن به قرب الهی است. بحث آیت‌الله خامنه‌ای الان همین است. آقای خامنه‌ای می‌گوید من ولی هستم، روز قیامت از من بازخواست می‌شود. که چه کنم که پیروانم به مسیر خدا بروند. من نمی‌خواهم خلاف به اسامی نوشته شود. دغدغه مقام معظم رهبری هم این است که چطور امت را در مسیر رسیدن به تقرب الهی رهنمود کند.

ما کم دانش اسلامی نداریم. بحار النوار ۱۱۰ جلدی، کتاب مدیریت انسان است. قرآن شاه‌کلیدهایی برای مدیریت دارد. می‌فرماید مال یتیم نخورید. این مال یتیم نخوردن را در جامعه پیاده کنید. همسایه آزاری نکنید. غیبت نکنید. صلح رحم کنید. این‌ها نیازی به تفسیر هم ندارد. همه‌اش واضح است. بیت‌المال را مراقب باشید. این بیت‌المال دست کارگزار امانت است. برای خدا جانت را بده، اموات را اتفاق کن. همه‌اش را خودت نخور. خمس بده، زکات بده. تولی و تبری بگو. مگر همه جا باید اسم تئوری هرزبرگ داشته باشد که ما اجرا کنیم. نه اگر همین پنج قلم که نام بردم در کشور اجرا شود رفتار انسان‌ها متفاوت می‌شود.

نگاه‌ها به جمهوری اسلامی ایران متفاوت می‌شود. می‌گویند در این کشور به کسی ظلم نمی‌شود. حق کسی را نمی‌خورند. از بودجه عام‌المنفعه سوءاستفاده نمی‌شود. آنگاه خود به خود جمهوری اسلامی الگوی مدیریتی می‌شود. دوست دارم که همه دنیا جایی جمع بشوند تا من آنجا فریاد بزنم که برای حفظ عالم راهی جز اسلام و قوانین آن نیست.

اسلام تماماً آرامش است. اگر منویات دین پیاده شود دیگر مشکلی پیش نمی‌آید. اصلاً مرز نهایی روان‌شناسی حتی در همان اندیشه مقابل، روان‌شناسی دینی است. هر چه زندگی دینی‌تر، آرامش بیشتر. اگر دین در وجود آدم‌ها رسوب کند دیگر مشکلی نخواهیم داشت. تحول علوم مدیریتی منوط به همین مسئله است.

می‌گویند «إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ». درصد خطای بزرگان دین ما باید حداقل ممکن باشد. سوار آخرین مدل ماشین نشوند. نه بخاطر خودشان بلکه بخاطر خدا و دین او. عالم دینی حق‌اش بهترین خانه است اما اگر در آن وادی رفت رشته‌ای ایمانش و چه بسا ایمان بسیاری از مردم پاره می‌شود. البته کسانی هستند که حتی اگر بزرگترین اشخاص دینی هم خطا کنند آن قدر واکنش‌ناپذیرند که آن خطا را به پای نظام جمهوری اسلامی ننویسند ولی باید همه را مدنظر داشت.

وقتی در حضور مقام معظم رهبری بحث نظام مدیریتی را مطرح کردم منظورم همین بود. اولین گامی که یک مدیر جمهوری اسلامی می‌گذارد روی پل صراط، هفتاد میلیون ایرانی

ما بلد نیستند قرآن بخوانند؛ هنوز نهج البلاغه نخوانده‌اند. در دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) هم همین علوم غربی تدریس می‌شود اما اکثریت آن‌ها آفت‌زده نیستند. چون آن‌ها را با قرآن و نهج البلاغه و سایر منابع دینی واکسینه می‌کنند؛ چون کنار علوم انسانی فقه می‌خوانند. چرا باید مقطع دکترای ما در دانشگاه فقط ۱۸ واحد باشد و مثل دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) در این مقطع نهج البلاغه تفسیر نشود؟! چرا در بازنگری علوم انسانی نظریه ولایت فقیه وجود ندارد؟! و صدها سوال دیگر. با این وصف، دیگر نباید از این سیستم انتظار پرورش یک علامه‌ی واقعی را داشته باشیم.

دومین راه مفید، تدریس علوم اسلامی و دروس اصیل حوزوی در مجامع آکادمیک است. در دانشگاه تربیت مدرس، دانشجویانی که از دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) می‌آیند سرآمد بقیه هستند. آن‌ها خیلی از علوم دینی را می‌فهمند و بحث می‌کنند و بدون بحث و چالش هم مطالب را قبول نمی‌کنند. متأسفانه در سیستم ما فقط تولید انبوه دانشجو صورت می‌گیرد و نتیجه آن یک عده فارغ‌التحصیل است که نیاز به کار دارند و به علت بالا رفتن توقعات، هر کاری را هم انجام نمی‌دهند.

در ارتباط با مسایل دینی باید از علمای آن پیروی کرد. فلان دکتر می‌گوید من استاد دانشگاه هستم و پیروی نمی‌کنم! چون این شخص «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» را نخوانده است! بسیاری از افرادی که به دوزخ می‌روند از روی همین لج و لجاجی است.

در مورد تحول علوم انسانی، چالش دیگر

الگوهایمان پایین بیاید؛ به عنوان مثال اول انقلاب در جهاد سازندگی هنگام پرداخت حقوق پول را روی میزی می‌گذاشتند تا کارمندان بردارند. هر کارمندی هم نگاه می‌کرد که دیگران چقدر برمی‌دارند تا از کمتر از آن‌ها پول بردارد. از اول تاریخ بشر، کجا مدیریت این چنین بوده است. چرا آن شرایط را از دست دادیم؟! چرا الان من مذهبی حتی بر سر رنگ ماشینم دعوا می‌کنم. قرآن برای این است که رفتار آدم‌ها اصلاح

قرآن شاه کلیدی برای مدیریت دارد. می‌فرماید مال یتیم را نخورید. این مال یتیم نخوردن را در جامعه پیاده کنید. همسایه آزاری نکنید. غیبت نکنید. صلّه رحم کنید. این‌ها نیازی به تفسیر هم ندارد. همه اش واضح است. بیت المال را مراقب باشید. اموالت را انفاق کن و... مگر همه جا باید اسم تئوری هرزبرگ داشته باشد که ما اجرا کنیم. نه اگر همین پنج قلم که نام بردم در کشور اجرا بشود. رفتار انسان‌ها متفاوت می‌شود.

شود. اما اصلاح رفتار عوام به چگونگی رفتار خواص نیز ارتباط دارد. تحول در الگوها باعث مرجعیت می‌شود. بسیاری در مورد امام خمینی (ره) می‌نویسند چون به جای حرف زدن عمل کرده است. خیلی از سازمان‌های دولتی ما خوب نیستند و وقتی درست نباشند وجودشان فایده‌ای ندارد. آموزش‌ماز مبنای وحی‌دوراست. بعضاً، استادان

انگشت اشاره سمت او دارد. نمی‌خواهم بگویم کسی نباید در جامعه اسلامی مدیر شود بلکه آن مدیر این همه مصیبت را نباید بخاطر ۴ سال اشتها بپذیرد. وقتی گلیم خودمان را نمی‌توانیم از آب بکشیم چطور می‌خواهیم گلیم هفتاد میلیون نفر را از آب بکشیم. مدیر باید در مجموعه تخصص‌های خودش حرف بزند.

من می‌خواهم حلقه متصل به دانش را تبیین کنم. اگر مجموعه سالمی را که توضیح دادم داشته باشیم در مورد آن، مقاله نوشته می‌شود، همایش برگزار می‌شود، سمینار می‌گیرند و ... تا معرفی کنند که این یک مدیریت سالم، کارآمد و با اندیشه اسلامی است. آن وقت مرجعیت دانش دست ما می‌افتد. چرا اسم امام راحل (ره) را در تمام کتب مدیریتی مشاهده می‌کنید؟ چون ایشان با مدیریت‌اش یک انقلاب را با پارادایم دینی و اسلامی به ثمر رسانده است. در این حیطة امام به یک مرجعیت رسیده است. عملکرد بد یک سازمان دولتی در بین مردم بدبینی ایجاد می‌کند و آسیبی که می‌زند هیچ چیز دیگری نمی‌زند. آن وقت اگر کتاب و مقاله هم بنویسیم هیچ فایده‌ای ندارد. خطاهایی که در الگوهاست به آن‌ها آسیب می‌زند. مثلاً در حوزه‌ی مدیریت بانکی، اخیراً ۳ هزار میلیارد تومان اختلاس شد. این اتفاقات افکار ملت را مشوش می‌کند. اینجا هر چقدر هم از مبانی انقلاب حرف بزنی این قضیه را به رخت می‌کشند. پس یک بخش عمده تحول در مدیریت شامل تحول در الگوهاست.

باید تلاش کنیم درصد خطاپذیری در

حاکمیت «نگاه شعاری» است. چرا باید مدیر دانشگاه علوم انسانی مدرک غیرعلوم انسانی داشته باشد؟! مدیر باید در زمینه‌ی مرتبط کاری متخصص باشد. متأسفانه مدیران مان درگیر سیاست شده‌اند. رهبر انقلاب برگزاری کرسی آزاداندیشی را مطالبه می‌کند و بعد آن مقام مسئول گزارش می‌دهد که ما ۱۰۰۰ کرسی برگزار کردیم! این خیلی بد است. اولاً که با این حجم برگزار نشده و دوماً اگر هم شده باشد با این مدیریت شعاری بیشتر رو به عقب می‌رویم تا به جلو.

مسئله بعد این که بعضی وقت‌ها باید با کسانی که سکولارند خصوصی بحث کرد؛ لزومی هم ندارد عمومی بشود و همه بفهمند. خیلی از استادان می‌ترسند انتقاد کنند چه برسد به این که بگویند مثلاً علوم انسانی اسلامی را اصلاً قبول ندارند. هر قدر که غریبه‌پرستی زشت است انکار آن هم مضر است. بگذارید همه حرف‌هایشان را بزنند بعد ما هم شروع کنیم به پاسخگویی. همان‌گونه که شهید مطهری گفت کرسی بگذاریم تا مارکسیست‌ها هم بیایند در دانشگاه حرفشان را بزنند.

چالش سوم این است که علمی را که تولید می‌کنیم باید با عالم هماهنگ کنیم. باید در گستره عالم هم جوابگو باشد و بکر نماند. ما الان بعضی از احکام مثل سنگسار را اجرا نمی‌کنیم چون در جهان به ما واکنش نشان می‌دهند. باید این تقابل را حل کنیم؛ برای مثال ضمن این که باید بانک‌داری بدون ربا داشت باید با سیستم پولی و مالی جهانی هم ارتباط داشت. اینجاست که کار دشوار

می‌شود. نمی‌شود به سایر ملل بی‌توجه بود. مشکل چهارم در حوزه مدیریت نبود اندیشمندانی است که خودشان را وقف علم کنند. به عقیده‌ی من، در رشته مدیریت استادانی که شایستگی درس دادن در مقطع دکتری را داشته باشند کم داریم. البته منظورم آن کلاس‌های دکتری است که باید محل بحث و چالش باشد نه ارائه و جزوه! نکته آخر هم پایین بودن سواد دینی دانشگاه

همه این استادان عمری علوم تجربی را خوانده‌اند؛ نمی‌شود با این نحوه در مقابل شان ایستاد. ما موج چهارمی هستیم که در مورد تحول علوم انسانی بحث می‌کنیم سه تا موج قبلی شکست خورده است و خیلی‌ها دوست دارند که این موج چهارم هم شکست بخورد و برای این قضیه هم تلاش می‌کنند. برای همین باید هوشیار بود.

است که دلیلش را باید در سیاست تلمباری آموزش عالی جستجو کرد.

■ می‌توانید چند الگو را نام ببرید؟

سپاه پاسداران موفق است. چرا خارج از کشور سپاه را تحلیل می‌کنند؟! چرا در مصر هم می‌خواهند یک سپاه تشکیل بدهند؟! چون کسی که در سپاه مشغول می‌شود می‌داند برای چه آمده است. الگوهای موفق مدیریتی زیادی وجود دارد؛ مثلاً آقای سعید جلیلی که حساسیتش به مسایل بالاست علیرغم دارا بودن پست و مقام عالی از یک زندگی ساده برخوردار است. خوب این خودش

یک الگو است.

■ در زمینه‌های مدیریتی، شما سازمان‌های موفق را دیده‌اید؟

دانشگاه امام صادق علیه السلام حداقل از لحاظ ثمره، به نظر می‌رسد که جواب داده است.

■ اطلاع دارید وضعیت «نظام مدیریتی» که پیشنهاد کردید به کجا رسیده است؟

فعلاً طرح‌هایی در وزارت علوم بررسی می‌شود که بنده خودم در جلساتش هستم. طرح اولیه در یک کمیسیون در حال تنظیم است تا بعداً به مراحل بعدی برود.

■ چالش اصلی در ارائه این طرح چیست؟

به نظر من چالش اساسی بین علم و هنر است که خیلی در مدیریت مطرح می‌شود. عده‌ای معتقدند با اجرای این طرح، کسانی که ظرفیت و استعداد دارند پشت خط می‌مانند. قانون در حکومت یک مقدار دست‌ها را می‌بندد. و اجازه نمی‌دهد هر کسی هر کاری را انجام دهد و این برای مهار چندگانگی مدیریتی لازم است. آسیب‌پذیری مدیران در وقایع سیاسی بالاست. ما نباید اجازه بدهیم هر کسی وارد این سیکل شود. فعلاً پیش‌نویس اولیه‌ای از این طرح نوشته شده که همچنان در حال تکمیل شدن است.

■ ممکن است کلیاتی از این طرح را برای خوانندگان «فصل تحول» توضیح دهید؟

می‌خواهیم برای سازمان‌های مان یک مسیر مشخص کنیم که طبق آن وقتی یک نفر وارد سازمانی شد بداند که بعد از ۵، ۱۰ یا ۲۰ سال به کجا خواهد رسید. اما الان شخصی از سازمانی می‌رود به یک سازمان دیگر که به هم ربطی



این هدفشان هم تلاش می‌کنند؛ برای همین باید هوشیار بود.

■ موج اول و دوم و سوم هم به‌خاطر همین مسئله شکست خوردند؟

بسیاری از افرادی که دم از تحول علوم انسانی می‌زنند اصلاً علم را فهم نمی‌کنند. کتاب‌های من که شامل چند تالیف و ترجمه است هر کدام بر مبنای تئوری‌هایی نگاشته شده‌اند که ده‌ها سال است از تاریخ ارائه آن‌ها می‌گذرد و هنوز هم قابل کاربرد است و بعد از این چنددهه تازه به دانش کاربردی سازمان

◀ چرا خارج از کشور سپاه را تحلیل می‌کنند، چرا مصر هم گفت من می‌خواهم یک سپاه تشکیل بدهم. چون کسی که در سپاه مشغول می‌شود می‌داند برای چه می‌آید.

تبدیل شده‌اند؛ مگر می‌شود دانش را یک شبه تولید کرد. وقتی رهبر معظم انقلاب می‌گوید «دانش تولید علم» عده‌ای برای این که جلوی ایشان خودی نشان دهند معاونت دانش تولید علم راه می‌اندازند ولی با این معاونت که کار درست نمی‌شود. فلان رشته که ۱۰۰ سال عمر دارد مگر چقدر دانش تولید کرده است؟! البته رهنمود حضرت آقا توجیه علمی دارد ولی به معنای این نیست که یک شبه تولید ملی نمی‌شود. ■

1- Ontology

2-Epistemology

من نوع ابزار است. چرا این رسانه برای مدیریت وجود ندارد؟

حقیقتاً این یک دغدغه ذهنی است که چرا ما نباید یک رسانه داشته باشیم تا جریان‌سازی کنیم، رسانه‌ای که بتواند برای این مباحث در دانشگاه‌ها تربیون ایجاد کند و همایش بگیرد. در دیدارهای رهبری با استادان دیده‌ایم که استادان مدیریت می‌آیند و صحبت می‌کنند اما ندیده‌ایم که حرفشان به گوش کسی برسد یا به مرحله عملیاتی برسد. متأسفانه همین بازیگران و ورزشکاران که درآمد میلیاردی دارند و از لحاظ محتوایی بعضاً چیزی برای عرضه ندارند همواره تیتتر یک روزنامه‌ها و سایت‌ها هستند اما استادان ما همیشه مهجور واقع می‌شوند. دغدغه ما حل چنین مشکلاتی است.

مسئله اینجاست که برخی از استادان اصلاً نمی‌توانند نظرات دیگران را تحمل کنند. من در جلسه‌ای حضور داشتم که یکی از استادان با حجت‌الاسلام نبویان بحث می‌کرد و بعد باناراحتی، جلسه را ترک کرد. استادان باید جنبه شنیدن حرف‌های دیگر را داشته باشند. به آن استاد گفتم «دکتر نبویان فلان نظر را دارند. اگر شما نظر دیگری دارید چه اشکالی دارد این نظر را هم بشنوید؟!». اما ما، استادان تحمل این تضارب آرا را نداریم.

همه این استادان عمری علوم تجربی را خوانده‌اند؛ نمی‌شود با این نحوه در مقابلشان ایستاد. ما موج چهارمی هستیم که در مورد تحول علوم انسانی بحث می‌کنیم سه گروه قبلی شکست خوردند و خیلی‌ها دوست دارند که این موج چهارم هم شکست بخورد و برای

ندارند و آنجا مسئولیت به عهده می‌گیرد؛ و بعد، از آن‌جا به یک وزارت‌خانه‌ی دیگر منتقل می‌شود و ... این روش به جایی نمی‌رسد.

وقتی مسیر رشد و حرکت مشخص و تعریف شده نیست می‌بینید یک نفر وارد سازمانی می‌شود و بلافاصله رییس می‌شود. طبیعی است چنین مسئله‌ای روی کارمندی که ۱۵ سال در آن سازمان کار می‌کند اثر منفی دارد. نه این که بخواهیم در مقابل جوانگرایی بایستیم بلکه می‌خواهیم هر کسی سر جای خودش باشد. اگر این اتفاق بیافتد دیگر کسی نمی‌تواند ادعا کند که در چنین نظامی به افراد ظلم می‌شود.

شأنی افراد مدیریتی در نظام باید حفظ شود. نباید مدیریت را با سیاسی‌بازی مخلوط کرد. در دانشگاه یک نفر را همین‌طوری استادیار و دانشیار نمی‌کنند. باید مراحل مشخصی را طی کند. در مدیریت هم همین‌طور است. اگر این مسیر تعریف شود چون عرضه مدیریت زیاد است همیشه باید مراتب طی شود؛ راه طبیعی هم که طی شود قانون مدیریت خودبه‌خود شکل می‌گیرد.

در حوزه مدیریت متأسفانه استادان در قالب بحث و میزگرد صحبت نمی‌کنند. ما نقدهای عجیب و غریبی نسبت به مدیریت دولتی داریم که اگر نگوییم افتتاح است اصلاً در حد انتظار نیست و این نگاه بدی در مردم ایجاد می‌کند.

■ چرا از ابزار گروه‌های فشار کمتر استفاده می‌کنید؟ کاری به نوع گروه‌ها و گرایش‌های سیاسی ندارم اما منظور



«بازاندیشی» به جای «شتابزدگی»



حسین کاظمی

دانشجوی دکتری مدیریت
دانشگاه تربیت مدرس

کسانی که خود متأثر از یافته‌های علوم انسانی هستیم، به نقد آن پرداخته و ضرورت «تحول در علوم انسانی» را پیش کشیم. اما از سوی دیگر سؤال‌هایی وجود دارند که باید برای فهم بهتر این حرکت تحولی به آن‌ها پاسخ گفت: آیا بحث تحول در علوم انسانی ضرورتاً به معنای اسلامی کردن علوم انسانی است یا این‌که تحول دیگری مد نظر است؟ چه چیز ضرورت تحول را بر ما معلوم ساخت؟ انگیزه و هدف ما از این تحول چیست؟ البته هدف در اینجا ارائه‌ی پاسخ قطعی به این سؤال‌ها نیست بلکه ترغیب و تحریک «بازاندیشی» است.

هنوز به درستی معلوم نیست که آیا منظور از تحول علوم انسانی، اسلامی کردن آن است یا خیر. آنچه مهم است و از قرار معلوم توافقی بر سر آن وجود دارد این است که «تحول در علوم انسانی» نیز مصداق دیگری از همان کشاکش علم و ارزش‌هاست؛ چه در غیر این صورت، تحول بی‌معنا می‌نمود چرا که علم ماهیتی تحولی دارد و نیازی به تحول آفرینی در آن نیست (مگر آن‌که درصدد تحول و تغییر در نمودهای ظاهری علوم انسانی مانند روش‌های تدریس و سرفصل دروس و نظایر آن باشیم). از سوی دیگر اگر در پی وفاقی نو و تجدید مرزبندی میان ارزش‌های دینی-مذهبی خود و علوم انسانی هستیم، به دور از هیاهو، تغییرات شتابزده‌ی ظاهری، و در پیش

انسان‌شناسی مواضع خود را از ناپدیری خویش (علوم طبیعی) جدا کند، و از سوی دیگر باید موضع خود را نسبت به بحث ارزش‌ها چنان تعیین کند که علم بودنش زیر سؤال نرود؛ به عبارت دیگر، از یک طرف با گونه‌ای از علوم (طبیعی) روبرو است که تجلی و نماد علم در ذهن بسیاری از افراد است و این باعث می‌شود همواره با حملات و انتقادات عالمان و طرفداران علوم طبیعی مواجه شود (به عنوان نمونه می‌توان به ماجرای سوکال اشاره کرد) و یا با معیارهای علم آنان (از جمله، عاری از ارزش بودن) مورد قضاوت قرار گیرد؛ و از طرف دیگر خواهد پیوندی نو با ارزش‌ها برقرار کند و از آرمان‌های علوم طبیعی فاصله بگیرد، طبیعتاً بسیاری خواهند گفت «کدام ارزش‌ها؟ چرا ارزش‌های ما نه؟» جان کلام این‌که، ما توقع «جهان‌شمولی» و در عین حال «محلی‌نگری» از علوم انسانی داریم.

نکته آنجاست که موضوعات مورد بررسی علوم طبیعی ماهیتی «منفعلانه» داشته و موضوعات مورد بررسی علوم انسانی ماهیتی «تعاملی» دارند؛ یا به عبارت دیگر علوم طبیعی از subjectivity برخوردارند و همین subjectivity است که قدرت تبیین‌گری این علوم را کاهش داده و امروز در مقابل علوم انسانی ایستاده است. علوم انسانی «هرمنوتیک دوگانه» و تأثیر و تأثر متقابل یافته‌هایش با سوژه‌ی مورد مطالعه‌اش را پذیرفته است. از این منظر، طبیعی است که ما به عنوان

شاید بزرگ‌ترین چالش علم در طول تاریخ که بیشترین وجهه را برای آن به ارمغان آورده و در عین حال بیشترین بازدارندگی را نیز برایش به همراه داشته است، رویارویی علم با ارزش‌ها باشد. شاهد این مدعا اعتباری است که علم پس از قرون وسطی در مقابل کلیسا و باورهای غیرعلمی پیدا کرد و شاید ناخواسته به سمت «علم‌عاری از ارزش» پیش رفت؛ شاهد دیگر آن هم، تلاش اندیشمندان عصر حاضر برای آشتی دادن مجدد علم و ارزش‌هاست. نباید به اشتباه تصور کرد که صرفاً ارزش‌های مذهبی در تعامل با علم قرار دارند. چنین نیست؛ در واقع تمامی ارزش‌ها، گرایش‌ها، خواسته‌ها و سوگیری‌های مذهبی و غیرمذهبی و جمعی و غیرجمعی بر علم تأثیرگذار بوده و هستند. کم نبوده‌اند در طول تاریخ نظریه‌پردازانی که در مقام دفاع از نظریه‌ی خود برآمده و از پذیرفتن نظریاتی که ما امروز مقبول‌تر می‌دانیم اعراض کرده‌اند.

در این میان، علوم انسانی (در مقابل علوم طبیعی) بسیار بیشتر مورد نقد و بازخواست قرار گرفته است؛ چنان‌که گویی علوم طبیعی به آرمان «علم‌عاری از ارزش» دست یافته و حالتی جهان‌شمول پیدا کرده‌اند اما هنوز علوم انسانی در تکاپو برای یافتن هویت خویش‌اند. از این حیث، علوم انسانی وضعیتی دوگانه یافته است: از یک سو باید از لحاظ روش‌شناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و



فعلی را منتسب به نیاتی غیر از توسعه و پیشرفت علم می‌کنیم، خود نیز شاید انگیزه‌هایی یا انگیزه‌هایی دیگر داشته باشیم، یا انگیزه‌های دیگری در مسیر این حرکت تحولی، ناخواسته وارد ماجرا شده باشند. از این روی، ما نیز بپذیریم که دیگر سوژه‌های علوم انسانی که در حال دستکاری علم‌شان هستیم واکنش نشان داده و معنا و تفسیر دیگری از حرکت ما داشته باشند؛ به عنوان مثال، انگیزه‌ی تشکیل «پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC)» را انتشار آسان‌تر مقالات نه چندان معتبر و افکار محلی خودمان بدانند! و این در حالی است که ما برای اعلام نرخ پیشرفت علمی‌مان به پایگاه دیگر (ISI) و به مراجع دیگری غیر از خودمان رجوع می‌کنیم.

کوتاه سخن این که ناسازگاری‌ها و شتابزدگی ما در این حرکت تحولی، نکته‌ی بسیار مهمی را یادآور می‌شود و آن این که شعار «تحول در علوم انسانی» استلزام به در پیش گرفتن رویکرد تغییر دفعی و ظاهری ندارد؛ چه این رویکرد محکوم به شکست است و در قاموس علم (از هر نوع آن) جایی ندارد. آنچه شایسته‌تر به نظر می‌رسد «بازاندیشی» است که حرکتی است مستمر و برآمده از علم و چنان نیست که «تحولی» و «دفعتا» صورت گیرد. آنچه ضرورت دارد و پویایی به همراه می‌آورد بازاندیشیدن مستمر است. شایسته آن است که قبل از هر چیز، در باب «تحول در علوم انسانی» و رویکرد شتابزده‌مان به «تحول در علوم انسانی» بازاندیشی کنیم. ■

پس چگونه دم از این می‌زنیم که در ادارات ما ارزش‌های انسانی پایمال شده و پژوهش‌های‌مان را فیزیک‌زدگی احاطه کرده است؟! مضافاً اگر تمامی یافته‌های موجود علوم انسانی را به کار می‌گرفتیم و جوابگو نبود، پسندیده‌تر و عقلایی‌تر این بود که رویه‌ای عمل‌گرا نه در پیش گرفته و راه‌حل عملی نوبی ارائه می‌دادیم تا این که تحول مبنایی در علوم انسانی را خواستار شویم. اما اگر در فضای نظری و ارزشی بحث می‌کنیم و با ریشه‌های ارزش‌شناختی و انسان‌شناختی علوم

از یک سو باید به لحاظ روش‌شناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و انسان‌شناسی موضوع خود را از ناپدیری خویش (علوم طبیعی) جدا کند، و از سوی دیگر باید موضع خود را نسبت به بحث ارزش‌ها چنان تعیین کند که علم بودنش زیر سؤال نرود

انسانی موافق نیستیم، چرا به جای تبیین مواضع ارزش‌شناختی و انسان‌شناختی خود، و پیوند زدن آرام‌آرام آن به مبانی علوم انسانی، رویکردی «جهادی» و «تحولی» را در پیش گرفته‌ایم؟ چه معمولاً این‌گونه رویکرد در جایی به کار می‌آید که مسئله، مبنا و ضرورت کاربردی و عملی داشته باشد، نه مبنای نظری و ارزشی.

سؤال آخر این که «انگیزه و هدف ما از این حرکت چیست؟» اگر ادعا و انتقادمان این است که علوم انسانی فعلی محملی هستند برای القای ارزش‌های غربی، کافی است اندکی منصف و متواضع باشیم تا بپذیریم که ما نیز نوعی سوگیری در این حرکت داریم. همان‌طور که سوگیری ارزشی علوم انسانی

گرفتن رویکرد «جدال‌گونه» می‌توانیم بحث را در سطح فراملی و حتی در چارچوب همین علم موجود طرح کرده و به پیش ببریم (همان‌طور که هم‌کیشمان در بحث «اسلامی کردن دانش» چنین کرده‌اند). مسلماً حضور ما پرمانقشه‌تر از مباحث متفکران پست‌مدرن نخواهد بود!

بدین روی نوعی ناهمخوانی میان اهداف بحث «تحول در علوم انسانی» و رویکرد ما برای رسیدن به تحول وجود دارد. ما بر ادعاهای دانش جهانی می‌تازیم و مدعایی به ظاهر جهانی داریم اما در سطح محلی اقدام کرده و هنوز حرفی نگفته‌ایم که بتوانیم آن را بنویسیم و در بوته‌ی نقد مدافعان این ادعاهای دانش غیرمحلی قرار دهیم. آنچه تاکنون در این زمینه صورت گرفته حرکتی سلبی بوده و ایجابی در پی نداشته است و صرفاً به تغییراتی شتابزده در ظواهر و ساختارهای علمی خودمان منجر شده است.

سؤال دیگر این که «چه چیز ضرورت متحول ساختن علوم انسانی را بر ما معلوم ساخت؟» آیا آنچه تاکنون علوم انسانی (در معنای متداول آن و نه بعد از تحول) به ما عرضه می‌داشت کفایت عملی نداشت یا بحث‌مان بر سر صحت نظری و سازگاری ارزشی است؟ طبیعتاً اگر ضرورت این تحول بنیادی، مشکلات عملی ما با یافته‌های علوم انسانی بود، باید در وضعیتی می‌بودیم که می‌توانستیم ادعا کنیم تمامی راه‌حل‌های پیشنهادی را به کار بسته‌ایم و پاسخی نگرفته‌ایم؛ اما به نظر می‌رسد تا چنین ادعایی بسیار فاصله داریم. هنوز بوروکراسی ساختار غالب سازمان‌های ماست و هنوز پوزیتیویسم بر پژوهش‌های دانشگاهی علوم انسانی غلبه دارد. ما حتی در بسیاری شرایط، راه‌حل‌های پیشنهادی موجود را به کار نسته‌ایم

- 1 - Inactive
- 2 - Interactive
- 3 - Islamization of knowledge
- 4 - Knowledge claims

علوم انسانی تماما ایدئولوژیک است

گفتگو با دکتر ولی الله نقی پورفر

◀ دکتر نقی پورفر عضو هیئت علمی دانشگاه قم، عضو پژوهشگاه مدیریت اسلامی و همچنین مؤلف کتاب «مدیریت اسلامی و الگوهای آن»، مدت ۲۰ سال است که مدیریت اسلامی تدریس می‌کند؛ با او به گفتگو نشستیم تا نظرات قابل تأمل وی را در زمینه‌ی تحول در مدیریت جویا شویم. وی معتقد است که در تدوین برنامه‌های مدیریتی حرمت‌های اسلام مغفول مانده و به قدر کافی از متفکران این حیطه استفاده نشده است. او همچنین از این‌که در برنامه‌ریزی‌های کلان مدیریتی به سراغ کارشناسان و صاحب‌نظران این حوزه نمی‌روند بسیار گله‌مند است و می‌گوید: حرف‌های ما فقط محدود به راهروهای دانشگاه می‌شود.



■ نظر شما راجع به ضرورت تحول در علوم انسانی چیست؟ آیا به تغییر پیش فرض‌ها معتقدید یا به بومی‌سازی مؤلفه‌ها؟

بحث تحول و ارتقای علوم اسلامی ۱۵ رشته‌ی علوم انسانی از جمله رشته مدیریت را در بر می‌گیرد. این سؤال سال‌ها در دانشگاه‌ها مطرح بود که «ضرورت پسوند اسلامی برای این رشته‌ها چیست؟» حتی بعضی با مغالطه مطرح می‌کردند که مگر می‌شود ما فیزیک و شیمی اسلامی داشته باشیم. موضوع تحول و ارتقای

پژوهش‌ها تأثیرات خودشان را می‌گذارند. پس تمام علوم انسانی ایدئولوژیک است و عقبه ذهنی و اعتقادی پژوهشگر قطعاً در آن موثر خواهد بود؛ به عنوان مثال در نگاه اومانستی فرد را جایگزین خدا کرده‌اند که این خود یک بحث ایدئولوژیک است و هیچ ربطی به علوم تجربی ندارد. این که مبنای تحقیقات علوم انسانی پیش فرض‌های پوزیتیویستی، الحادی و مادی‌گرایی قرار بگیرد، چه ربطی به علوم تجربی دارد؟! به همین دلیل، مباحث فلسفی بن‌مایه‌ی

علوم تجربی، علی‌الاطلاق، متمرکز بر علوم انسانی نیست؛ به عبارت دیگر اسلام به عنوان یک مکتب الهی در حوزه‌ی علوم انسانی و در تمام شاخه‌های آن، به‌ویژه حوزه الهیات، تأثیرات فرهنگی اساسی دارد؛ چراکه علوم انسانی بر مدار نگاه به انسان شکل می‌گیرد و همین نگاه مسیر پژوهش‌های علوم انسانی را تشکیل می‌دهد. از طرفی علوم انسانی ارتباط خاصی با محققش پیدا می‌کند و محقق هم، به عنوان یک انسان، دارای اندیشه‌ها و اعتقاداتی است که قطعاً در



وقتی از فردی می‌پرسیم این ساختمان را چه کسی ساخته جواب می‌دهد خودبه‌خود ساخته شده است! خلاصه با استناد به جواب‌هایی که با قانون علیت سازگار نیست تشخیص می‌دهیم او دیوانه است. جالب است که غربیان بر اساس تفکر دیوانگی، مکتب تعیین کردند!

چیزی که به عنوان علوم انسانی در جامعه مطرح است اصلاً بنیان‌ش بر انحرافات فکری استوار است؛ مثل حیوانات، عالم را مادی دیدند. انسان را هم بیشتر در حد حیوان تفسیر کردند. تعریفی که از انسان در علوم تجربی ارائه می‌شود، هر انسانی را، صرف نظر از بحث‌های آکادمیک و ارزشی، می‌رنجاند؛ مثلاً تیلور معتقد است انسان گوریل باهوشی است که این هوش هم از نوع منفی است؛ یعنی آدمی حیوانی باهوش و از مسئولیت‌گریزان است و باید مکانیزمی را تعریف کنیم که فرصت سر خاراندن را به او ندهیم. این نگاه به انسان در مکتب کلاسیک مدیریت ارائه می‌گردد. حتی در مدیریت موضوع اخلاق در سازمان و معنویت در سازمان یک بحث جدی است؛ زیرا معتقد است عقاید و افکار می‌تواند در رفتار افراد تأثیرگذار باشد. مثلاً چه چیزی از فرهنگ ژاپنی در مدیریت اثر گذاشته که پسوند ژاپنی را به یک سبک مدیریتی داده است؟ فرهنگ بزرگ‌سالار ژاپن باعث این شده است، فرهنگ و قانون پنج‌گانه «لی» که اطاعت از امپراتور را اطاعت از پدر می‌داند. رییس یک سازمان یا یک کارخانه هم نسبت به نیروها در جایگاه همین پدر است و آنان را اهل و عیال خود می‌داند. از آن طرف هم، برای آن‌ها هویت سازمانی هویت دوم خانوادگی است. به همین دلیل، اگر فردی اخراج شود احساس بی‌هویتی

است غول‌های رسانه‌ای علمی بودن‌شان را القا می‌کنند. استادان ما هم که آنجا تربیت شدند نوعاً با همین ذهنیت بازگشتند و دانشجویها را تحت‌الشعاع قرار دادند. حرکت‌ها و تحقیقات امثال آقای طالقانی، شهید مطهری و علامه طباطبایی، نشان داد که بحث کلا بحث فلسفی است و جزو علوم تجربی نیست. پس بسیار روشن است که عقبه اعتقادی پژوهشگران علوم انسانی به‌شدت در دستاوردهای‌شان دخیل است.

بر اساس همین علوم الحادی گفتند تاریخ بشر از نظر دینی یک دوره‌ی ادیان ابتدایی دارد که در آن اصلاً خدایی نبود بلکه دارای شکلی مبهم و مقدساتی جعل شده بود. بعد ادیان باستانی آمد که توأم با شرک بود و سپس ادیان پیشرفته

▶ **در پرتو نظام اوقات معنوی است که نظام مادی و استراحت را تعریف می‌کنیم، برای بازیافت نیرو؛ در پرتو همین نظام است که نظام اوقات استراحت تعریف می‌شود. یک نظام استراحت قبل از ظهر، یک نظام استراحت هم بعد از ظهر داریم که ریشه‌اش در آیه‌ی در قرآن است.**

که توحیدی می‌شود. توحید آن‌ها یعنی بشر با آزمون و خطا طرح و نقشه‌ی اعتقادی خودش را دست‌کاری کرده و آرام‌آرام آن را اصلاح کرده است؛ یعنی دین امری بشری و دارای تطور تاریخی بوده است. با این اوصاف آن را الحادی می‌دانیم چون اعتقاد به خدا ندارد. در حالی که نفی اعتقاد به خدا و همچنین نفی قاعده علیت، نفی عقلانیت است. تزلزل نظام عقلانی یعنی مثلاً

علوم انسانی قرار گرفته است. باید ریشه‌یابی کرد مبنایی که اصلاً ربطی به علوم تجربی ندارد و در کشورهای جهان، در حال گسترش است، چرا در قالب علوم تجربی به خورد محافل آکادمیک شرف داده می‌شود. این خیانتی است که در کشورمان، پس از مشروطیت، در مراکز علمی ما رخ داده است. بعضی که فریب خورده‌اند این مطالب را به عنوان یک امر مسلم و وحی منزل، به خورد دانشجویها داده‌اند.

این‌ها در اعتقادات دانشجویان ما تزلزل‌های اساسی ایجاد کرده است؛ مثلاً جامعه‌شناسی ادیان که به عنوان یک علم تجربی در تاریخ دین مطرح است، بیان می‌دارد که بشر در ابتدا وحشی بود، زبان و فرهنگ نداشت و مثل حیوانات در غار و جنگل زندگی می‌کرد. باور و اعتقادش هم این است که سه دین ابتدایی «آئیمیس، فتیشیس، توتیمیس» نقطه‌ی حرکت انسان بوده است، ادیانی که در آن‌ها خدا صورت روشنی ندارد. این علم می‌گوید بشر این ادیان را به عنوان یک پشتوانه‌ی وحیانی برای خودش ایجاد کرده است؛ این بدین معنی است که با یک پیش‌فرض الحادی می‌خواهد تاریخ دینی بشر را تفسیر کند.

دکتر شریعتی در کتاب «جامعه‌شناسی ادیان و تاریخ تمدن» نشان می‌دهد خلط مباحثی در اعتقادات عده‌ای که تاریخ را مادی تفسیر می‌کردند وجود دارد در حالی که وی همین پدیده را توحیدی تفسیر می‌کند. این نشان می‌دهد که پیش‌فرض‌ها چقدر خطرناک هستند؛ این یک بحث عقلی است نه تجربی. غربی‌ها امور اثبات نشده و اعتقادات شخصی خودشان را به عنوان علوم تجربی مطرح کردند که بیش از صدسال



به او دست می‌دهد. به خاطر این فرهنگ انسجام و تعامل خاصی در جامعه‌ی آنان ایجاد شده است که بازدهی بیشتری دارد. افتخار یک اروپایی این است که من در ده سال پنج جایابی داشتم و در یک سازمان نماندم تا فرسوده گردم که این درست برعکس فرهنگ ژاپنی است. این هویت سازمانی در ژاپن دو دستاورد دارد که باعث شده در تولید یک قدم جلوتر از آمریکا باشد. در این نظام ارشدیت سنی موضوعیت جدی دارد. آنجا جوان را رییس دانشگاه نمی‌کنند. چون این کار

منبع انسانی دو نوع هویت ملازم را باید با هم داشته باشد. «هویت حداقلی انسانی سالم» و همچنین «هویت حرفه‌ای و شغلی مناسب» این هویت اول را خانواده نهادینه می‌کند. خانم‌ها در تربیت این بخش از هویت منابع انسانی سرنوشت سازند. بزرگترین کار خانم‌ها انسان‌سازی است. هر شغلی داشته باشد ارزشش به شغل تربیت انسان نمی‌رسد.

را دور از فرهنگ خود می‌دانند. بنابراین نگاه، هر چه بیشتر پیش برویم موانعی برای خلاقیت به وجود می‌آید اما ارشدیت سنی و انسانی در اسلام معنا ندارد.

یعنی بحث شایسته‌سالاری به چه فاکتورهایی بستگی دارد؟

شاخص‌های اسلام عقلانی و فوق عقلانی است که هر جایی مطرح شود تحسین خواهد شد، حتی بین کمونیست‌ها. اما شایسته‌سالاری ژاپنی قابل دفاع عقلانی نیست. مثلاً فردی را که سی سال سابقه دارد رییس می‌کنند در حالی که کارایی

فلان جوان ده برابر این فرد است که تجربه دارد اما دیگر کارایی ندارد. اسلام با روح و روان انسان بیش از جسمش سرو کار دارد. انقلاب اسلامی ایران تحولی اساسی را در نگاه فلسفی غرب نسبت به رابطه دین و علم ایجاد کرده به گونه‌ای که تفکر سکولاریسم منبعت از اومانیزم که با هدف حذف جایگاه دین مطرح شده بود به چالش کشیده شده است. انقلاب اسلامی عملاً هم نشان داد که دین به شدت با مسایل اجتماعی و سیاسی کار دارد و تأثیر هم می‌گذارد. اصل انقلاب اسلامی با مسیری که طی کرده است سکولاریسم را به زباله‌دان می‌فرستد.

کتاب «افول سکولاریسم» نوشته‌ی پیتربرگر، استاد دانشگاه بوستون آمریکاست که در یکی از مقالات ارائه شده‌اش در همایشی مهم، اعتراف می‌کند ما تا دیروز می‌گفتیم دین افسانه است و دخالتش در زندگی معنا ندارد اما اکنون می‌بینیم سکولاریسم افسانه بود و دین یک نقش حی و واقعی در روابط انسانی در کل دنیا دارد. حتی ریشه نظریه هانتیگتون مبتنی بر تأثیرات و نقش جدی مذهب در جهان است. او که نظریه برخورد تمدن‌ها و بازسازی جوامع را ارائه داد گفت مبنای سیاست خارجی آمریکا در تعامل با جهان، خصوصاً شرق، بر اساس افول سکولاریسم استوار است. محققان امپراتوری‌های سکولار را در معرض فنا و قرن ۲۱ را قرن امپراتوری مذهب می‌دانند. آن‌ها معتقدند باید شعار را عوض و روی موج مذهب حرکت کنند تا بتوانند امپراتوری سکولاریسم را با رنگ مذهبی استمرار ببخشند. اصولاً غربی‌ها به‌طور کامل پذیرفته‌اند که دین نقشی حیاتی در جامعه بشری دارد ولی سراغ دینی رفتند که

با نظام سلطه هماهنگ باشد. طبیعتاً متناسب با مسیحیتی که قرن‌ها با نظام سلطه همراهی کرده تلاش می‌کنند تا فرهنگ سنتی خودشان را برجسته کنند و زیر پرچم آن شعار بدهند و قد علم کنند تا جامعه مسیحی را با خود همراه سازند. هانتیگتون می‌گوید ۹ تمدن مذهبی با هم درگیر خواهند شد و نهایتاً درگیری بین تمدن اسلامی و مسیحی خواهد بود تا سرنوشت امپراتوری بشر رقم بخورد؛ و ما باید از الان آماده باشیم و خودمان را آماده کنیم تا زمینه‌های قلع و قمع تمدن اسلامی را فراهم گردد. موضوع جنگ صلیبی که بوش مطرح کرد، حرف اتفاقی نبود. آن‌ها به این رسیده‌اند که قطعاً دین تأثیرات حیاتی دارد و سیاست‌های‌شان را بر این اساس تعریف می‌کنند.

کسانی که امروز ادعای روشنفکری دارند، در واقع، مقلدان ۵۰ سال پیش غرباند. غرب فعلی از مرحله سکولاریسم وارد مرحله اعتبار دادن به مذهب شده است اما متأسفانه غرب‌زدگان ما هنوز به‌روز نیستند. بعضی وقت‌ها که تحقیقات مدیریت اسلامی را به دانشجویان دکتری خودم ارائه می‌دهم و می‌بینند در محیط جهانی و در بحث سازمان، از مذهب به عنوان یک موضوع جدی یاد می‌شود با حالت تواضع برخورد می‌کنند. این‌ها اول با این تصور که ما می‌خواهیم به زور اسلام را به مدیریت متصل کنیم و یک دیکتاتوری مذهبی را در علوم ایجاد کنیم با مسئله‌ی تحول در مدیریت برخورد می‌کنند ولی وقتی می‌بینند کار جدی است، متواضعانه برخورد می‌کنند.

اگر نقش فرهنگ را جدی بگیرید آن وقت تئوری‌های ما بر تئوری‌های شرق و غرب غلبه



اعتقادی است که در مسایل و روابط سازمانی اثر می‌گذارد و بازخوردها را با ضریب تصاعد هندسی بلکه بیشتر متحول می‌کند. پس اسلام مبانی را متحول می‌کند و این مبانی مطمئناً گزاره‌های مدیریت ما را متحول می‌سازد.

ما مبانی سرزمینی داریم، که مبانی کلی اسلامی است و در آن تمام علوم در این سرزمین رشد می‌کند؛ مثل اصول اعتقادات، باور به خدا و... در این سرزمین. برخی مبانی منطقه‌ای داریم؛ مثل مبانی علوم انسانی و مبانی خاصی که علوم انسانی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. همچنین یک محله مثل مدیریت داریم که با مبانی خاصی در مقوله مدیریت تأثیر می‌گذارد. این سه مبنا سرزمینی، منطقه‌ای و محله‌ای باید تحلیل و تأثیراتش در علم مدیریت رصد شود. در این مبانی خاص باید مواردی را که ناظر به اسلام است کشف کرد که اگر این‌ها را پیدا نکنیم مدیریت اسلامی شناخته نمی‌شود.

■ **مؤلفه‌های این مبانی چه مواردی هستند؟**
به اعتقاد من حداقل پنج مولفه‌ی سرنوشت‌ساز وجود دارد: اولی نظام کلی مدیریت زمان. بحث اساسی این است که چه فعالیتی و در چه زمانی مناسب‌تر است. اگر انسان دو ساحتی است و جنبه‌های مادی و معنوی دارد، باید مشخص شود فعالیت مادی و معنوی‌اش در چه ساعتی صورت بگیرد که بیشترین اثربخشی و کارایی را داشته باشد. در موضوع مدیریت زمان که در مدیریت علمی مطرح است، بحث می‌شود که کل فعالیت‌ها از جمله فعالیت‌های شغلی را چگونه مدیریت کنند؛ مثلاً گفته می‌شود که ساعات اول، وسط و آخر فعالیت‌های شغلی را باید چگونه مدیریت کرد یا در محدوده‌ی

گسترده‌ای در جامعه دارد، پس حق داریم بگوییم مدیریت اسلامی هم داریم.

■ **نقطه آغاز تأثیر اسلام در مدیریت کجاست؟**
اسلام اولین تأثیر را بر پژوهشگر مدیریت و خود مدیر می‌گذارد، هم در سلوک و رفتار، و هم در برنامه‌ها. از این جاست که می‌شود تأثیرات اخلاق اسلامی را در اداره سازمان مطرح کرد، اثراتش را بر زیرمجموعه و ارباب رجوع و محیط بیرون پی‌گرفت. حوزه دوم مبانی علم است. اسلام هم به عنوان یک فرهنگ و صاحب ایدئولوژی، عقبه مدیریت را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. آن‌ها با عقبه الحادی به انسان نگاه و مسایل مدیریت را پی‌گیری کردند، اما اسلام با عقبه الهی و کرامت انسانی اسلامی؛ مثلاً دوساحتی بودن ابعاد وجودی انسان از بدیهیات اسلام است که در نوع تعاملات با انسان خیلی اثر می‌گذارد. ما حتی بازخورد رفتار و بازخورد محصول سازمان را الحادی نمی‌بینیم. رشد فرد هم موضوع بازخورد تلاش‌های سازمانی خواهد بود. حتی اگر بخواهیم نظام جبران خدمات را تعریف کنیم بُعد روحی آن هم باید مورد توجه قرار گیرد. بُعد قلمرو حیاتی انسان صرفاً مادی نیست بلکه اخروی هم هست.

اگر دستاوردهای دنیوی و اخروی در سازمان با هم متعارض شد کدامیک را مقدم کنیم؟ آیا باید دنیا را فدای آخرت کرد؟ حرکتی که در جنبه‌های جنگ صورت گرفت گام‌هایی با این نگاه بود که برای شهادت برداشته شد. این همه ایثار و فداکاری با نگاه الحادی ممکن نیست. آن رزمنده همه چیزش را در طبق اخلاص قرار می‌داد و جان‌ش را فدا می‌کرد تا بهره‌های بالاتری نصیبش گردد. این‌ها همه محصول آن عقبه

پیدا می‌کند چون هیچ فرهنگی منطق عقلانیت اسلام را ندارد. به همین علت یک کشور کوچک مثل بوسنی و هرزگوین که اکثریت مسلمان دارد وقتی می‌خواهد آن جا سربلند کند و پرچم اسلام را در قلب اروپا به دست بگیرد اجازه نمی‌یابد، چون خطر فتح فرهنگ اروپا احساس می‌شود. حتی بعد از این که جنایت‌های نظامی جواب نداد یک سیستم سیاسی در آن کشور تعیین کردند که در جهان نمونه ندارد.

◀ **اسلام در ابتدا می‌گوید که چون جامعه‌ترکیبی از خانواده‌های مختلف است، خانواده هم خودش کوچکترین سازمان اجتماعی است. اول وضع اشتغال در سازمان خانواده باید معلوم شود، بعد سطوح بزرگتر.**

ریاست جمهوری در این کشور با حضور سه رییس جمهور «مسلمان، کروات و صرب» چرخشی و یک ساله است. چون وحشت داشتند که رییس جمهور مسلمان چهار سال اوضاع را در دست بگیرد این روش را پیاده کردند. غرب از نظر فرهنگی شکست خورده است و می‌خواهد با ارتکاب جنایت، نقص فرهنگی خود را پوشش بدهد. این مسئله که آیا فرهنگ در علوم انسانی نقش اساسی دارد یا نه خیلی جای بحث مفصل ندارد. اما در کشور ما برخی افراد، غافلانه یا عامدانه، مقلد غرب ۵۰ سال پیش هستند، غافل از این که غرب از آن فضا گذشته و وارد فضای مذهب شده است. امروزه علوم انسانی، ایدئولوژیک شده است. وقتی پذیرفتیم که اسلام به عنوان قوی‌ترین فرهنگ تأثیرات عمیق و

فرصت شغلی به چه اموری باید پرداخت. چرا از ساعت ۷ صبح فعالیت را شروع می‌کنیم؟ و... علم تجربی صلاحیت پاسخ‌گویی به این سوالات اساسی را ندارد چراکه اساساً فاقد نگاه جامع به انسان است و او را فقط از بُعد مادی می‌بیند. هدف اصلی علم تجربی بهره‌وری مادی است. از این‌رو، روابط انسانی که مک‌گریگور مطرح می‌کند نه به خاطر توجه به کرامت انسانی بلکه بدین سبب است که می‌گوید اگر به انسان احترام نگذارید، خوب کار نمی‌کند. آن‌ها کارکردگرا و پراگماتیستی به مسئله نگاه می‌کنند، کاری به حق و باطل، و صحت و سقم‌اش ندارند. با آن نگاه هر موقع که لازم شود می‌توان از اجبار برای حضور سر کار استفاده کرد؛ یعنی نگاه ارزش‌مدار به انسان ندارند.

اما اسلام هر وقتی را مناسب برای انجام کاری می‌داند. این طرح را باید خدا بگوید. خدا طبیعت را خلق کرده و می‌داند هر زمانی مناسب چه کاری است. هنوز از نظر تحقیقات تجربی به نتایج قابل اعتمادی نرسیده‌ایم. اصلاً ارزش اول انسان به روح برمی‌گردد و بعد جسم است؛ به معنویت است نه به ماده. به همین دلیل اسلام اول اوقات معنوی را تعریف می‌کند، مثل ساعت نماز، و می‌گوید در پرتو این امور معنوی، نگاه مادی را مطرح کنید. این‌ها تأثیرات عمیق و قاطعی در علم مدیریت می‌گذارد. یا مثلاً از طلوع آفتاب به بعد دستور کار می‌دهد. تحقیقات میدانی هم نشان می‌دهد که بهترین وقت برای تلاش مادی همین زمان است. برخی از این موارد را علم مدیریت در حین کار متوجه شده است، اما چون عقبه معنوی آن را ندارد نمی‌تواند مشخصاً آن را بیان کند؛ مثلاً خودکنترلی را که در اسلام

هم آمده، به‌عنوان امری که بیشترین بازدهی و کمترین هزینه را ارائه می‌دهد شناخته است.

■ چگونه افراد را به این ویژگی متصل کنیم؟ به چه ابزارهایی نیاز داریم؟

عقبه فرهنگی و اعتقادی نیاز دارد. از نظر تحقیقات میدانی هم آن‌ها متوجه می‌شوند؛ با این نظام اوقات، بهره‌وری افزایش می‌یابد. در این حالت رشد انسانی هم بالاتر خواهد بود. مثلاً در عقبه‌ی ذهنی مسئولان هنوز جا نیفتاده است که چرا در تابستان ساعت رسمی کشور را یک

کسانی که در داخل ادعای روشنفکری دارند، واقعاً این‌ها مقلدین ۵۰ سال پیش غربند، در تقلید اگر به روز باشند، غرب از مرحله سکولاریسم وارد مرحله اعتبار دادن به مذهب شده است. متأسفانه به هر حال غرب‌زدگان ما هم به روز نیستند. اگر به روز بودند، الان در تعامل بسیار نزدیک‌تری بودیم.

ساعت جلو می‌کشیم! این بحث اصلاً سلیقه‌ای نیست و خدا آن را به هیچ مرکز قانونی واگذار نکرده بلکه خودش آن را تعریف کرده است. در پرتوی نظام اوقات معنوی است که نظام مادی تعریف می‌گردد. در پرتوی همین نظام است که نظام اوقات استراحت تعریف می‌شود؛ مثلاً یک استراحت قبل از ظهر و یک استراحت هم بعد از ظهر داریم که ریشه‌اش در آیه‌ای از قرآن است. فعالیت‌های بعد از ظهر ما بازده پایینی دارد. از صبح که فرد فعالیت می‌کند وقتی به ظهر می‌رسد، به‌خصوص با صرف غذا، بدن سست می‌شود؛ فکر متوجه هضم غذای معده می‌شود

و اینجا به استراحت بعد از ظهر نیاز دارد. با رعایت این اصول نظام اوقاتی تعریفی می‌شود که «هم به دنیا بیشتر برسیم هم به آخرت».

بحث دوم «نظام خانواده» است. ما در جامعه هر تلاشی را صورت دهیم باید نتایج حاصل از آن به خانواده برسد؛ یعنی شاخص اصلی صحت و سقم فعالیت‌های ما باید مصلحت خانواده باشد؛ از جمله فعالیت‌های اداری و سیاسی ما نیز باید از این شاخص تبعیت کند.

■ ارتباط اهمیت خانواده با مدیریت و سازمان چرا تا این اندازه مهم است؟

چون اسلام جامعه را ترکیبی از خانواده‌ها می‌داند نه انسان‌ها و سازمان‌ها. پایگاه رشد و تعالی انسان سازمان نیست بلکه سازمان در این مسیر ابزار است. پایگاه رشد و تعالی انسان خانواده است. مسکن یعنی جایی که خانواده حضور داشته باشد نه افراد به معنای انسان‌های بیرون از خانواده. اسلام افراد خارج از چهارچوب خانواده را به رسمیت نمی‌شناسد؛ هویت سالم انسانی هم برای‌شان قائل نیست. دو نفری که بدون رسمیت خانوادگی، تولید نسل کنند حتی مجازات هم می‌شوند. پس در مسایل اجتماعی اصالت خانواده جزو ضروریات اولیه اسلام است. البته انسان هم اصالت دارد، انسان با هویت خانوادگی نه غیر از آن.

این که ما جنسیت را در استخدام لحاظ نکنیم و صرفاً توانمندترها را استخدام کنیم با نگاه اسلام منافات دارد. از نظر اسلام مرد تمام فعالیت‌های خانواده را بر عهده دارد؛ اما در نگاه غربی که فمینیسم را مطرح و تساوی شغلی زن و مرد را تعریف کرده است، تشکیل خانواده به هر طریقی که رخ بدهد، هر کدام از زن و مرد



یعنی باید ترکیبی از این دو را داشته باشد. هویت اول را خانواده نهادینه می‌کند. خانم‌ها در تربیت این بخش از هویت منابع انسانی نقش سرنوشت‌ساز دارند. بزرگترین کار خانم‌ها انسان‌سازی است و هر شغلی داشته باشند ارزش‌اش به این نمی‌رسد. این کرامت ویژه خانم‌هاست که به عنوان جهاد معرفی شده است و باید درآمد اقتصادی هم برایش تعیین شود به غیر از نفقه. اگر درست خانواده را تعریف کنیم اکثر خانم‌ها حاضر نمی‌شوند از خانه خارج شوند. بالاترین حرمت و تکریم در خانواده برای خانم‌ها شکل می‌گیرد و در هیچ سازمانی خانم‌ها این قدر حرمت ندارند. از طرف دیگر از نظر اجتماعی هم حوزه خاص خانم‌ها را خود آن‌ها باید اداره کنند. این‌ها سهم زنان است.

خانم دو شغل در خانواده دارد. وقتی او می‌خواهد در شغل اجتماعی مخصوص به خود نقش آفرینی کند و ارزش‌های انسانی و علمی که دارد را بروز دهد وقت زیادی از او می‌گیرد. اما اداره خانه نیز بر عهده‌ی اوست. پس نمی‌شود زن را در اجتماع پایه‌ی مرد بدانیم. روزی هشت ساعت کار برای زن که سی سال ادامه دارد و در مملکت اجرا می‌شود ناشی از نگاه فمینیستی و الحادی است. این که مجموعه ساعات خانوادگی و اجتماعی زنان را مساوی مردان تعریف کنیم، مشکلی بنیادی است که خانواده را تهدید می‌کند؛ زن وقتی نمی‌تواند از ساعات اداری کم کند به ناچار از وقت خانواده کم می‌کند. آرام آرام خانواده در معرض آسیب واقع می‌شود و منابع انسانی به طور مناسب شکل نمی‌گیرد. بنابراین مؤلفه‌ی دوم بسیار سرنوشت‌ساز است. به همین دلیل آموزش و پرورش یا بهداشت و درمان ما

و دیگری مشترک. زنان باید در زمینه تعلیم و تربیت و نیز نظام بهداشت و درمان خود کفا شوند، حال آن‌که ما خلط مبحث کردیم. زن را به حوزه تخصصی مردها و مرد را به حوزه تخصصی زن‌ها فرستادیم.

یک حوزه مشترک هم می‌بینیم که آنجا نوعاً ارباب رجوع هم مرد است و هم زن. در منطق اسلامی چون مسئولیت اقتصادی را مرد عهده‌دار است و هر چه درآمد کسب کند به دامن خانم‌ها می‌ریزد، این حوزه مشترک را نباید به زن‌ها بسپاریم ولی عملاً این اتفاق می‌افتد! البته یک شرط اساسی شرط تعهد سلامت در روابط سازمانی و اجتماعی است. طبیعتاً نظام اسلامی باید برای تحقق تعهد سرمایه‌گذاری و خرده‌سسیتم‌هایش را اجرا کند. تسهیلات برای ازدواج را باید به عنوان عقبه این شرط اسلامی برای فعالیت اداری و اجتماعی تعیین کند. پس یک راهبرد کلان در مسایل اجتماعی نگاه جامع به خانواده است. چون جامعه ترکیبی از خانواده‌های مختلف و خانواده هم خودش کوچکترین سازمان اجتماعی است؛ بنابراین اول وضع اشتغال در سازمان خانواده باید معلوم شود، بعد سطوح بزرگتر. در اسلام خانم‌ها باید با تعهد شاغل شوند تا دو شغل همسری و مادری را به خوبی اجرا کنند. آقایان با ازدواج نیاز به شغل پیدا می‌کنند و خانم‌ها نیز با ازدواج باید صاحب ثروت شوند. اساسی‌ترین سازمان فعالیت خانم‌ها، خانواده است.

منابع انسانی در سازمان حرف اول را می‌زند؛ منبع انسانی دو نوع هویت ملازم را باید با هم داشته باشد: «هویت حداقلی انسانی سالم» و همچنین «هویت حرفه‌ای و شغلی مناسب»؛

سهم اقتصادی‌اش را باید بیاورد: یک سهم زن یک سهم مرد. از دید اسلام، مسئولیت اقتصادی به عهده‌ی مرد است اما امروزه دیگر نمی‌شود آن را رعایت کرد؛ چون با این نگاه یک مرد بیکار نمی‌تواند تشکیل خانواده بدهد، اما یک زن بیکار می‌تواند محل خواستگاری واقع بشود. خانم‌ها با ازدواج طلبکار می‌شوند و آقایان بدهکار می‌شوند و این نسبت مساوی نیست. زن‌ها پای سفره‌ای قرار می‌گیرند که از حقوق مردان تامین می‌شود، اما مردها سهمی از دستمزدی که به زنان پرداخت می‌شود نمی‌برند. اگر آقا مجرد است حقوق‌اش را در خانه پدر و مادر خرج می‌کند، و فرد متاهل این حقوق را در دامن خانم و بچه‌ها می‌ریزد تا بی‌منت از درآمد او استفاده کنند. اما درآمد خانم صرف بچه‌ها نمی‌شود یا اگر هم بشود منتی گذاشته می‌شود.

زاویه دوم مسایل «شخصیتی» و مبانی انسان‌شناختی است. این‌ها گرچه هر دو انسان‌اند اما اقتضائات خاصی دارند. از سه جنبه زن و مرد متفاوت هستند. اول، جسم؛ فیزیکی زن به اندازه‌ی ۶۰ درصد توان مرد هم‌سال خودش نیرو دارد. این‌ها دو صنف هستند که هر یک ویژگی‌های خاص دارند، پس باید نقش‌های مکمل را برای‌شان در نظر بگیریم، هم در خانواده و هم در اجتماع.

تفاوت دوم در مسایل ارزشی اسلام است. اسلام تاکید می‌کند باید حریم زن حفظ شود، چون اگر زنانگی او در روابط اداری برجسته گردد مفسده ایجاد می‌شود؛ اثربخشی و کارایی سازمان را زیر سوال می‌برد. اسلام می‌گوید تا ضرورت ندارد نباید زن در جامعه مطرح شود. از نظر اسلام سه حوزه اشتغال وجود دارد: یک حوزه مخصوص زن، یکی مخصوص مرد

باید سه برابر مردان نیروی زن جذب کند که ساعت کار هر زن یک سوم مردان باشد؛ چون زن باید دو سوم وقتاش را در منزل سرمایه گذاری کند. در این صورت هم صاحب درآمد می شود و هم جایگاه متعادلی خواهد داشت. قرآن می گوید امنیت بخشی به همسر و فرزندان را زنان بر عهده دارند؛ یعنی نیروی انسانی که خانواده را حمایت می کند، زنان هستند و بعد وارد اجتماع می شوند. حتی بهتر است خانم هایی که در بخش مردها کار می کنند را به محیط آموزش و پرورش سوق بدهیم. گاهی خانواده هایی در جامعه می بینیم آقا و خانم هر دو شاغل اند و خانواده هایی که هر دو بیکار هستند. قطعاً این حالت خلاف عدالت است.

حوزه ی سوم، حوزه مشترکی است که مختص مردهاست تا همه مردها شاغل شوند. در اسلام برای مردها شرط تأهل داریم؛ یک آقای مجرد نباید سال ها در ادارات حضور پیدا کند. باید به او مهلت داد تا متأهل شود. کمک های مادی و غیرمادی هم وجود دارد تا هیچ بهانه ای برای تشکیل خانواده نباشد. از آن طرف فرهنگ ساده زیستی را هم باید تبلیغ کنیم تا خانواده و همسر از مرد توقعات معقول داشته باشند.

خانواده باید در محور سیاست گذاری نظام باشد. پیشنهاد داده ام که طی ۵ تا ۱۰ سال آینده اصلاح خانواده مطرح شود تا در ذیل آن هر سال یکی از عناصر آن مورد تکریم قرار بگیرد. مثلاً الان تولید ملی را مطرح کرده ایم ولی خانواده شکل نمی گیرد و حتی شاید به خطر بیفتد. چنین تولیدی از نظر اسلام اصلاً ارزش ندارد. مشکل اصلی ما این است که به مبانی مقولات توجه نمی کنیم؛ مثلاً ما وزارت جوانان و ورزش

را مطرح کردیم. چقدر به مجلس تذکر دادیم. سازمان جوانان، زنان و خانواده تعریف کنید. وقتی معاونت های امور زنان و جوانان دارید این ها را با هم تلفیق کنید؛ ورزش اولویت اول جوانان ما نیست. جوان را از زاویه ورزش می بینند! این مسیر انحرافی است. خانواده مسیر اولش ورزش نیست. البته ورزش هم مراتب دارد. زن و شوهر دست یکدیگر را بگیرند و در محیطی مناسب بدونند؛ این نیاز به پول ندارد اما مسکن، وسایل زندگی و تربیت اولاد هزینه می خواهد. این یک اشتباه استراتژیک است که برای ورزش اینقدر هزینه می کنیم، اما ضروریات زندگی جوان ما معطل است. الان بیش از ۱۴ میلیون دختر و پسر در سن ازدواج داریم. این ها خطراتی جدی در پی دارد. نگاه مدیریت منابع انسانی مبنای درستی در مورد زن و مرد ندارد و همه را مساوی تعریف می کند که باید به آن توجه کرد. با این شرایط نمی توان افراد را سازماندهی کاری کرد. مرد و زن فرق می کنند. این ها تازه ویژگی های جسمی زن است که من گفتم. او یک ویژگی روانی نیز دارد: احساسات و عاطفه ی سرشار و تخیلی بسیار قوی تر از مرد. این ویژگی زنان با بعضی از شغل ها ناهماهنگ است. شغل های دارای تنش زیاد برای یک زن سم است؛ مثل وکالت، قضاوت و آتش نشانی که متأسفانه در حال حاضر برای هر سه نیرو استخدام می شود. زنان در حیطه آموزش، بهداشت و درمان و حیطه های شغلی که کاملاً با روحیات شان سازگار است باید گماشته شوند. اما ما جایی که باید مردان باشند را با نیروی زن سازماندهی می کنیم. می گویند زن ها بروند و کیل بشوند تا از حق زنان دفاع کنند. این نگاه الحادی است؛ اصلاً

◀ آقای البرگر اعتراف می کند که ما تا دیروز می گفتیم دین افسانه است و دخالتش معنا ندارد اما اکنون به این رسیدیم که نه سکولاریسم افسانه بود و دین یک نقش حی و واقعی در روابط انسانی در کل دنیا دارد. دین قدمتی نزدیک به خلقت بشر دارد و الان بصورت حی و زنده نقش آفرینی می کند.

در اسلام برای دفاع از حقوق، زن و مرد نداریم. مرد باید هم از حق زن و هم مرد دفاع کند. اینجا «حق» است که موضوعیت دارد. باید برای زنان شغل مناسب تعریف شود. قضاوت یک شغل کاملاً متشنج است که با روحیه ی زنان نمی سازد و اثر منفی روحی و روانی بر آن ها می گذارد. چنین زنی دیگر نمی تواند در نقش اصلی خود، کانون آرامش و امنیت در خانه، و بستر رشد و تعالی اعضای خانواده باشد. زن بالاترین نقش را در امنیت بشر بر عهده دارد که بالاترین شغل است. اما این مسئولیت با شغل های نامناسبی که به زن می دهند مخدوش می گردد. این ها اثر خودباختگی جاهلانه نسبت به غرب است.

اقتضانات جنسی و بلوغی زنان را هم باید در نظر بگیریم. زن وقتی که مادر شد باید از کار اجتماعی جدا شود چراکه مادری مقدس ترین و بزرگترین شغل عالم است. این مادر یک نیروی انسانی را باید به جامعه تحویل بدهد. پس باید از نظر روانی، مالی و معنوی تأمین باشد. این زن باید ۳۳ ماه تحت پوشش باشد و دغدغه از او گرفته شود تا نسلی سالم را تحویل اجتماع بدهد.

به علاوه، حالت خاصی در چند روز از ماه برای خانم ها پیش می آید که باعث می شود آن ها در



در جامعه است. سلامت خانواده با زنان جامعه تامین می‌شود. تولید عادلانه ثروت و فرصت، کرامت و امنیت روانی از دیگر شاخص‌هاست. آزادی بیان در چهارچوب خطوط قرمز هم جزو حداقل‌های نظام اسلامی است.

اما مولفه پنجم خود مقوله مدیریت است. مدیریت حق است یا تکلیف؟ این خیلی از ارزش‌ها و بحث‌ها را تحت شعاع قرار می‌دهد. مدیریت ما مستقل است یا در طول مدیریت خداوند است، ما معتقدیم تحت ولایت الهی هستیم پس بر اساس آن باید اداره شویم و اداره کنیم. در این سلسله مراتب مدیریت ملائکه و انبیا وجود دارند و بعد یک مدیر به عنوان ولی فقیه که در راس نظام است. سپس وارد سازمان‌ها می‌شویم و مدیران سازمانی. یک مدیریت هم در خانه داریم که مسئول ارشد مدیریت در خانواده باید مرد باشد. این مدیریت هم یک تکلیف است نه یک حق! البته تکلیف مدیریت تعدادی حق هم می‌آورد که مهمترین‌اش حق «وتو» است. مدیریت خانواده حاکم بر مدیریت سازمان است. اگر بین مدیریت اداره یک خانم با مدیریت خانه تعارض پیش بیاید مدیریت خانه ارجحیت دارد. این پنج مقوله پایه‌های مدیریت اسلامی بر مبنای یک نگاه منطقی و دور از نگاه سلیقه‌ای است. مسایل هر سازمان نیز باید بر اساس این مبانی به صورت درازمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت تعریف و حل شود.

■ در این میان آموزش عالی چه جایگاهی دارد؟

ما سه فاز آموزشی عمومی داریم. فاز آموزشی دوره هفت ساله اول و دوم و سوم برای پسران که آموزش‌های دوره اول و دوم آن‌ها باید «هویت محور» باشد. دوره سوم دوره «خانواده‌محوری و

نشده است. تفاوت سنی بین دختر و پسر یکی از مولفه‌های نگاه به انسان است. شاید سوال شود این موضوع چه اهمیتی دارد. واضح است که تربیت منابع انسانی در سطح سازمان ادامه تربیت همان نیرو در مدرسه است. این‌ها همه به نوع نگاه به انسان وابسته است.

قسم چهارم «نظام اسلامی» است که محیط حاکم بر سازمان‌ها و اقتضائات حاکم بر آن را نشان می‌دهد. مأموریت کلان نظام اسلامی چیست؟ سیاست‌های آن بر اساس چه معیارهایی تعیین می‌شود؟ این نظام در روابط بین‌الملل از چه چیز الگو می‌گیرد؟ این‌ها مسائلی است که سازمان‌ها از نظام حاکم خود تأثیر می‌گیرند. شاخص‌های اسلامیت نظام چیست؟ بنده چند معیار اولیه را تعریف کردم. شایسته‌سالاری، زهد، پرهیزکاری و جریان فرهنگ اسلامی در

تمام علوم انسانی ایدئولوژیک است. یعنی عقیده ذهنی و اعتقادی پژوهشگر قطعاً تأثیر می‌گذارد. به عنوان مثال نگاه اومانستی غرب به انسان که در مقابل باور به خدا پرستی است، اومانیسیم را جایگزین کرده است و این یک بحث ایدئولوژیک است و ربطی به علوم تجربی ندارد.

جامعه از جمله آن‌هاست. فرهنگ اساس نظام اسلامی را تشکیل می‌دهد.

حل مشکل ازدواج در جامعه از شاخص‌های اسلامیت نظام است. اگر در جامعه ازدواج به یک مشکل تبدیل شود نشان می‌دهد اسلامیت نظام در خطر افتاده است. طهارت بانوان شاخص دیگر

آن ایام نتوانند مثل یک هفته قبل یا یک هفته بعد از آن کار کنند. درواقع در آن ایام زنان باید سبک‌تر کار کنند اما در ادارات ما کاری به این قضیه ندارند. این تقلید جاهلانه از غرب است. خانمی که در این ایام فعالیت عادی و سبک خودش را به‌سختی انجام می‌دهد برایش ورزش سنگین قهرمانی تعریف می‌کنند و بعد با دارو می‌خواهند این حالت طبیعی را از بین ببرند. این ورزش قهرمانی به چه قیمتی است؟

مسئله سوم نگاه جامعه به انسان است؛ آموزش و پرورش باید با توجه به مقاطع بلوغ دختر و پسر تنظیم شود که فعلاً نیست! این سند چشم‌اندازی هم که با سلام و صلوات رونمایی شده بدون نگاه به این مبناست و دختر و پسر را برابر تعریف کرده است. این یک نگاه فمینیستی است! غفلت شورای عالی انقلاب فرهنگی و آموزش پرورش از مسئله جنسیت خیلی عجیب است. مقطع بندی‌های تحصیلی مساوی تقسیم شده است در صورتی که اگر قرار باشد ۳ بخش هفت ساله برای پسران باشد باید ۳ بخش شش ساله برای دختران در نظر بگیریم. ما باید طوری برنامه ریزی کنیم که دختران و پسران بعد از تحصیل بتوانند با هم ازدواج کنند؛ اما با شرایط موجود نمی‌شود چون دختر هم سن پسر، از لحاظ شخصیتی سه سال از پسر بزرگتر است و نمی‌تواند با او ازدواج کند. اقتضائات و مقاطع رشد این‌ها یکی نیست. این که دختران سه چهار سال زودتر از پسران به بلوغ می‌رسند؛ حکمت دارد و چارت فعلی تحصیلی هیچ مبنای عقلی و شرعی ندارد. مکرر به دوستانی که این طرح را آورده‌اند گفتم که این طرح یک نگاه سلیقه‌ای دارد و هیچ مبنا و حجت شرعی در آن لحاظ

شغل محوری» است، آموزش‌هایی که فرد بتواند تعامل مناسب با شغل، همسر و خانواده خود داشته باشد به همراه آموزش‌هایی که برای‌اش درآمدسازی داشته باشد. در کنار آن سه دوره شش ساله هم باید برای دختران ما وجود داشته باشد. با گذارندن این سه دوره ۸۰ درصد دختران و پسران وارد بازار کار و زندگی می‌شوند.

دوره بعدی یعنی چهارم، دوره تولید علم و ناظر به تحصیلات دانشگاهی است. در این دوره نخبگان باید وارد شوند. چون نگاه مبنایی نداریم متأسفانه در حال حاضر هر کسی را وارد دانشگاه می‌کنیم. کسانی که در این مدل وارد دانشگاه می‌شوند دیگر نباید دغدغه درآمد داشته باشند. کار آن‌ها باید تولید علم باشد. در این الگو یک دوره هفت ساله هم از نطفه به بعد تعریف می‌شود. متأسفانه ما نسبت به این مسایل خیلی جاهل هستیم زیرا مبانی اسلام را پیگیری

ما حرمت‌های اسلام را در نظر نگرفتیم. به قدر کافی از متفکران این حیطة استفاده نمی‌شود. بنده ۲۰ سال است دکترای مدیریت اسلامی درس می‌دهم چه کسی به سراغ من آمده است. حرف‌های ما فقط توی راهروهای دانشگاه شنیده می‌شود.

نمی‌کنیم. ما اگر نگاه آموزشی ۷ سال اول را داشتیم باید توجه می‌کردیم که در آن هفت سال که بچه مدرسه ندارد مربیان او خود والدین محسوب می‌شوند؛ اینجا چه برنامه‌ای برای این والدین داریم؟
ما حرمت‌های اسلام را در نظر نمی‌گیریم و

به قدر کافی از متفکران این حیطة استفاده نمی‌کنیم. بنده نوعی ۲۰ سال است دکترای مدیریت اسلامی درس می‌دهم اما هنوز کسی به سراغ من نیامده است. حرف‌های امثال ما فقط توی راهروهای دانشگاه شنیده می‌شود.

■ ممکن است در مورد پژوهشگاه مدیریت اسلامی هم توضیح دهید؟

با عنایات خداوند، پژوهشگاه مدیریت اسلامی بر اساس فرمان ۲۶ گانه‌ی رهبری معظم خطاب به نظام اداری و مدیریتی، در حیطة تحول در مدیریت و مدیریت اسلامی کار می‌کند. آنجا هر هفته جلسه داریم و در حال تکمیل نقشه جامع مدیریت اسلامی هستیم؛ پژوهشگران دانشگاهی و حوزوی زیادی هم فعال هستند تا از دل بحث‌ها پروژه‌های مربوط تعریف و در نهایتاً پروژه‌ها تبدیل به متون بشود. در مرحله بعد هم متون تولیدی بر طبق یک معیار درست به کتب دانشگاهی طبقه بندی گردد تا بتوانیم از لحاظ مدیریت اسلامی تاثیر گذار باشیم.

■ این ۲۶ ماده چه زمانی ابلاغ شد؟

این ابلاغیه سه سال پیش از سوی ایشان به تمام نظام اداری و انتظامی کشور اعلام شد. ما در این بخش وظیفه ساماندهی نگاه‌های مدیریت اسلامی را نیز بر عهده داریم و باید فعالیت‌های این حوزه را پیگیری کنیم.

■ دغدغه نوشتن کتاب «مدیریت اسلامی و الگوهای آن» از کجا پیدا شد؟ این اثر چقدر جا افتاده است؟

در سال ۱۳۶۹ یک سمینار مدیریت اسلامی در کشور برگزار و بعد از آن قرار شد در دانشگاه‌ها یک درس با عنوان فلسفه مدیریت در اسلام تدریس شود. جناب آقای دکتر رضاییان که

پایه‌گذار مباحث اصلی در مدیریت است این درس را با کمک دوستانشان تعریف کردند اما درس نه سرفصل داشت، نه چهارچوب و نه استاد. آن زمان یک سری مباحث مدیریت اسلامی برای خانواده‌های مسئولان داشتیم که در دانشگاه تهران ارائه می‌شد. گزارش این جلسات را خدمت دکتر رضاییان داده بودند و ایشان هم پیگیر استادان حوزوی بودند تا کسی بتواند برای این درس سرفصل و کتاب بنویسد. بنده آن زمان نظام اسلامی را درس می‌دادم و آن‌ها خواستند که من این سرفصل‌ها را تهیه کنم. نتیجتاً چندین جلد از کتب مدیریت رایج در دانشگاه را تدریس کردم تا با فضای موجود دانشگاهی در رشته مدیریت آشنا شوم و سرفصل درسی مقطع دکترا را بنویسم. سپس بر اساس مبانی ارزشی چند سر فصل به شورای دانشکده مدیریت دانشگاه تهران دادم که تصویب شد و گفتند خودم اجرای‌اش کنم. طرح را شروع و بیش از یک ترم تحقیقات کردیم و وقت گذاشتیم. برای آن پیش‌نیاز هم گذاشتیم، ۳ واحد مبانی پژوهش‌های قرآنی و ۳ واحد هم فلسفه مدیریت در اسلام که مجموعاً شش واحد شد.

■ از همان ابتدا این درس جزو چارت رسمی مدیریت قرار گرفت؟

خیر. بعد از سه سال که نشان دادیم این درس جواب می‌دهد، از حالت آزمایشی تبدیل به یک درس رسمی در مقطع دکترا شد. چندین جلسه فوق برنامه هم داشتیم که دوستان توصیه کردند که محتوای آن جلسات تبدیل به کتاب شود. «اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن» از دل همان جلسات بیرون آمد. این درس ابتدا در مبنا اثر می‌گذارد بعد سراغ مسایل می‌رود. من



روابط انسانی که مک‌گریگور مطرح می‌کند نه به جهت این که به کرامت انسان توجه دارد بلکه بدین سبب است که اگر به انسان احترام نگذارید، خوب کار نمی‌کند. کارکردگر او پراگماتیستی به مسئله نگاه می‌کند. کاری به حق و باطل و صحت و سقمش ندارند و به فایده‌کارکردی نگاه می‌کنند.

پژوهش محور است برسیم. پس ده واحد درسی را کم کردند و به پژوهش اختصاص دادند اما عملاً پژوهش تکان نخورد. آنچه در این میان قربانی شد درس «مدیریت اسلامی» بود که در برخی از دانشگاه‌ها، از جمله مرکز علوم تحقیقات دانشگاه آزاد و حتی دانشگاه تهران، حذف گردید. در حال حاضر، مراکزی در حوزه به تربیت استادان این رشته مشغول هستند؛ از جمله‌ی آن‌ها موسسه‌ی آیت‌الله مصباح است. این استادان بازوهای ما در بحث پژوهش مدیریت اسلامی هستند. ما انشاءالله در این زمینه چند همایش نیز برگزار و پژوهش‌های آن را معرفی خواهیم کرد و بعد از آن ظرف ۱۸ ماه متون درسی را تهیه می‌کنیم.

کار دیگر ما موضوع تحول در نظام اداری است که به‌نوبه‌ی خود یک مقوله‌ی وسیع است. نقشه جامع مدیریت اسلامی، هم در زمینه‌ی توسعه‌ی متوازن و هم در زمینه‌ی تحول نظام اداری به ما بسیار کمک خواهد کرد. البته نسبت به ما که در زمینه مدیریت اسلامی کار می‌کنیم مواضع منفی و بعضاً سرزنش هم بسیار هست اما باید بدانیم که در این مسیر جهادگونه مشکلاتی هم وجود دارد. بدون هزینه که نمی‌توان جهاد کرد! ■

کجا کار می‌کند؟ با وزارت علوم یا جای دیگر؟

این کارگروه ذیل شورای عالی انقلاب فرهنگی است که ۲۰ نفر عضو دارد و دکتر حداد عادل هم رییس آنجاست. این ۲۰ نفر آن ۱۵ گروهی که از متخصصان رشته‌های مختلف تشکیل شده را مدیریت و نظارت می‌کنند که عمدتاً افراد دانشگاهی هستند؛ برای مثال در کارگروه مدیریت دکتر فروزنده رییس کارگروه‌اند؛ دکتر رضائیان و چند نفر دیگر هم هستند.

آنجا دو کارگروه کوتاه و بلندمدت تشکیل شده است که کارگروه بلند مدت به بررسی ارزش‌های اسلامی می‌پردازد. ما آنجا موظفیم دانشگاه و حوزه را بسیج کنیم. برای ساماندهی این ۱۵ کارگروه به دکتر حداد پیشنهاد دادیم که ضرورت دارد ایشان پژوهشگاه تحول و ارتقای علوم اسلامی را تشکیل بدهد. اگر این پژوهشگاه‌ها توانایی عمل داشته باشند که فیهالمراد و گرنه باید مستقل شوند تا امثال بنده که عضو علمی هستیم آزاد شویم و به‌طور جدی به کار بپردازیم. نمی‌شود که من هم به اینجا برسم و هم به آنجا.

انقلاب فرهنگی در این طرح باید مدون و محکم کار کند ولی چنین نیست. این موضوع را بعضی از اعضای شورای تحول و ارتقا نیز تایید کرده‌اند اما آقای حداد عادل به‌صورت گذرا از آن رد شده است. گروه مدیریت این پژوهشگاه علمی را تشکیل داده است البته به همت دولت، نه شورای عالی انقلاب فرهنگی.

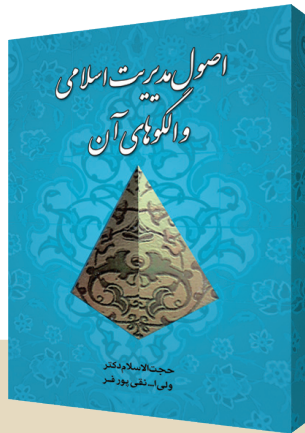
متأسفانه در دانشگاه‌ها هم با یک تحول سطحی و سلیقه‌ای گفتند باید از سبک آمریکایی که آموزش محور است به سبک انگلیسی که

هم ابتدا در مبانی بحث کردم اما دوستان توقع داشتند ابتدا به مسایل بپردازیم و از آنجا به مبانی برویم. به ناچار من به‌طور فشرده ۵۰ صفحه اول کتاب را به مبانی و مابقی را به مسایل اختصاص دادم که در آن ۵ اصل به همراه الگوهای اش ارائه داده شد.

این مقدمه نیاز داشت تا استادانی در خصوص آن پرورش پیدا کنند و من پیشنهاد کردم که تا استادان را پرورش ندادیم درس را اعلام نکنیم. دکتر رضائیان هم پذیرفتند اما متأسفانه این درس در دوران اصلاحات که اعتقادی به مدیریت اسلامی نداشتند رسمی شد. این درس در تیر ماه ۷۶ تصویب شد تا از پاییز شروع بشود. ما شرط کردیم هر کسی که می‌خواهد این درس را بخواند اول کارگاه‌هایی را بگذراند اما با سنگ اندازی عده‌ای چنین نشد و کسانی که اصلاً برای این موضوع تربیت نشده بودند درگیر آن شدند. از سال ۷۶ تا به امروز هنوز این هرج و مرج باقی و متأسفانه هیچ آموزشی به دانشجویان این رشته داده نشده است. من برای تعریف درس اعتقاد به این الگو نداشتم چون به نظرم تاثیر اصلی با استاد است و متن اثر کمتری دارد. یک استاد می‌تواند یک متن را احیا کند یا زمین بزند.

در آن زمان فقط مدیر وقت گروه مدیریت دانشگاه پیام نور تمام استادان این درس را از سراسر کشور جمع کرد و دو روز من برای آن‌ها کارگاه گذاشتم. نه دانشگاه سراسری این کار را کرد نه دانشگاه آزاد؛ در وزارتخانه هم اصلاً اعتقادی به علوم انسانی اسلامی نداشتند، به خصوص در رشته‌ی مدیریت.

■ این کارگروه با کجا یا بهتر بگوییم برای



مدیریت اسلامی و الگوهای آن



◀ کتاب «مدیریت اسلامی و الگوهای آن» تألیف حجت‌الاسلام دکتر ولی الله نقی‌پورفر است که با نگاه به آیات و روایات قرآن به بررسی مدیریت می‌پردازد. این اثر که توسط مرکز مطالعات و تحقیقات مدیریت اسلامی به چاپ رسیده از چند فصل تشکیل شده است که در آن به بررسی مفاهیم زیر می‌پردازد:

در ابتدای کتاب دو مقدمه‌ی «نقش زمان و مکان در فهم و تحقق دین و نقش دیدگاه ولایت فقیه در فهم و تحقق دین» و «مدیریت از دیدگاه قرآن و معصومین (علیهم‌السلام)» را مشاهده می‌کنیم؛ بعد از این مباحث، «دین اسلام و علم»، «مبانی پژوهش در قرآن» و «منابع تحقیق در مدیریت اسلامی» را به صورت مقدماتی بر ارائه اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن بیان می‌کند.

قسمت سوم این کتاب مشتمل بر ۵ اصل است که به ترتیب

۱. عدم تقدم بر خدا و رسول

۲. آخرت گرایی

۳. وحدت و هماهنگی

۴. اعمال مدیریت بر اساس اختیار نیروها

۵. اعمال مدیریت بر اساس بصیرت نیروها

نام گرفته است.

کتاب دکتر نقی‌پورفر که تقریباً جزو اولین کتب علوم انسانی اسلامی در حیطه‌ی مدیریت است با دو نوع برخورد مواجه شده است که عموماً نوع دوم آن، پذیرش جمعی استادان مدیریت را به همراه داشته است.



باشند؛ و ۲. مصمم به پیاده کردن این فرهنگ در جامعه باشند

اعمال مدیریت بر اساس اختیار نیروها

در نظام خلقت، مدیریت الهی بر شوق و رغبت پدیده‌ها استوار است. در سوره‌ی فصلت، به عنوان مثال یا به عنوان یک جریان تکوینی، آمده است که خداوند به آسمان و زمین چنین فرمود: «اتینا طوعا و کرها» (فصلت/۱۱)؛ یعنی «تمام هستی و مافیها موظفانند که با میل و رغبت یا با کراهت تحت فرمان الهی انجام وظیفه کنند». مخلوقات هم در پاسخ به خداوند چنین عکس العمل نشان می‌دهند: «قالتا اتینا طائعين» (همه مخلوقات یک صدا اعلام می‌کنند ما با میل و رغبت در اطاعت شما مییم»

الگوها

در این جاسه قسم الگوی رفتار سازمانی مطرح است:

الف: رفتار سازمانی معصوم با معصوم، مثل داستان حضرت خضر با موسی (علیهما السلام). خداوند به حضرت موسی (علیه السلام) امر می‌کند تا به شاگردی حضرت خضر (علیه السلام) درآید؛ چراکه حضرت خضر (علیه السلام) علم ویژه‌ای داشتند. آن‌ها با یکدیگر ملاقات می‌کنند. ابتدا حضرت خضر (علیه السلام) شاگردی حضرت موسی (علیه السلام) را قبول نمی‌کند؛ زیرا

در ذیل خلاصه‌ای از فصل‌های این کتاب را می‌خوانیم.

مدیریت از دیدگاه قرآن و معصوم

از دیدگاه قرآن و روایات، مدیریت، نقش اول را در تغییر و تحولات اجتماعی بر عهده دارد. در حدیثی حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: «صنغان اذا صلحا صلحت الامه و اذا فسدا فسدت الامه. قيل من هم یا رسول الله؟ قال العلماء و الرؤسا» (خصال، ج ۱، ص ۳۶)؛ یعنی «دو صنف هستند که هر گاه صالح باشند امت هم صالح خواهند بود و هر گاه فاسد شوند امت فاسد خواهند شد. سؤال شد یا رسول الله این‌ها چه کسانی هستند؟ فرمودند: علما و امیران جامعه»؛ پس باید برای هر تغییر و تحولی روی این دو دسته نیرو سرمایه‌گذاری کرد.

اکنون این پرسش مطرح می‌گردد که اگر اصلاح جامعه از مدیریت آن شروع می‌شود، اصلاح مدیریت از کجا آغاز می‌گردد؟ قرآن توضیح می‌دهد: «والذین یمسکون بالکتاب و اقاموا الصلوه انا لا نضیع اجر المصلحین» (اعراف/۱۷۰)؛ «آن‌هایی که قرآن را مستحکم و با تمام قوت در دست می‌گیرند تا عمل کنند و نماز را بپای داشتند ما هرگز اجر مصلحان را ضایع نمی‌کنیم».

پس شرط اساسی اصلاح مصلحان (یعنی مدیران) آن است که ۱. مسلح به فرهنگ قرآنی

در رویکرد اول، برخی از استادان و صاحب‌نظران این کتاب را در رسته‌ی آثاری می‌دانند که پارادایم و چهارچوب مدیریت غربی را پذیرفته‌اند و با آن به اسلام نگاه می‌کنند؛ چنین آثاری معمولا یا دنبال مصداق می‌گردند یا با تغییر برخی از مبانی به موضوع مدیریت اسلامی می‌پردازند.

نگاه دوم به این کتاب که عمومیت بیشتری نیز در بین اهل فن دارد این است که مولف اساسا تنها کلمه‌ی «اصول مدیریت» را پذیرفته است؛ به عبارتی دکتر نقی‌پورفر این موضوع را قبول کرده است که مدیریت باید اصولی داشته باشد و بعد از آن به صورت کامل به سراغ ریشه‌ی مدیریت در عمل انبیا رفته و اصول مدیریت مطلوب را از آنجا استخراج کرده است؛ برای نمونه، یکی از این‌ها، اصل «عدم تقدم بر خدا و پیامبر خدا» است که در این کتاب ملاحظه می‌شود و فقط در تفکر اسلامی وجود دارد. نگاه حجت‌الاسلام نقی‌پورفر به مدیریت، برای استادانی که دغدغه‌ی مدیریت اسلامی دارند بسیار مورد تایید بوده است. البته این دیدگاه از سوی آن دسته از استادانی که شناختی از نگاه مدیریتی اسلام ندارند یا درک این مباحث برایشان سخت است اصلا مورد پذیرش قرار نگرفته و حتی بعضا انتقاد برخی را نیز به دنبال داشته است.

می‌داند که حضرت موسی (علیه السلام) تحمل کارهای او را ندارد. اما با اصرار وی، حضرت خضر (علیه السلام) او را به شاگردی می‌پذیرد به این شرط که در مقابل کارهای عجیب او سکوت کند

در حادثه‌ی اول، حضرت خضر (علیه السلام) کشتی را که در دریا حرکت می‌کرد سوراخ می‌کند و موسی (علیه السلام) شرط را فراموش کرده، اعتراض می‌کند. با تذکر خضر (علیه السلام) حضرت موسی (علیه السلام) سکوت می‌کند.

حادثه‌ی دوم، برخورد با کودکی نابالغ است که حضرت خضر (علیه السلام) او را به قتل می‌رساند و موسی (علیه السلام) شدیداً اعتراض می‌کند. با تذکر سخت حضرت خضر (علیه السلام) موسی (علیه السلام) شرط می‌کند که سکوت کند و اگر دوباره اعتراض کرد حضرت خضر او را ترک کند.

در واقعه‌ی سوم، هنگام گذر از شهری حضرت خضر (علیه السلام) و حضرت موسی (علیه السلام) به خاطر گرسنگی، از مردمان آن دیار طعام طلب کردند اما آن‌ها به دلیل حرص و طمع زیاد کمک نکردند. در این میان با دیواری در حال سقوط روبرو شدند که حضرت خضر (علیه السلام) دیوار را بازسازی کرد. حضرت موسی (علیه السلام) باز معترض می‌شود و حضرت خضر (علیه السلام) هم طبق شرط از او جدا می‌گردد. اما قبل از جدایی، علت کارهایش را برای حضرت

موسی (علیه السلام) توضیح داد.

حضرت خضر (علیه السلام) در مورد کشتی گفت، چون دولت آن موقع کشتی‌های سالم را از مردمان فقیر و سطح پایین به زور می‌گرفت من آن را سوراخ کردم تا تنها سرمایه‌ی آن مردم از بین نرود. در مورد حادثه‌ی دوم هم آن کودک پدر و مادری مؤمن و صالح داشت اما اگر آن کودک بزرگ می‌شد پدر و مادر را از راه راست منحرف می‌کرد؛ به همین دلیل او را کشتم. و در حادثه‌ی سوم زیر آن دیوار گنج دو برادر یتیم پنهان شده بود. من آن را از نو ساختم تا گنج پیدا نشود و دو برادر بعد از بلوغ بتوانند به سراغ گنج بروند.

نتیجه این که حضرت موسی (علیه السلام) عقلا و شرعاً، با توجه به حوادثی که می‌دید به حضرت خضر (علیه السلام) کمک نکرده، حتی اعتراض هم می‌کند. حضرت خضر (علیه السلام) هم به موسی (علیه السلام) اعتراض نمی‌کند که من معلم تو هستم و تو باید از من تبعیت کنی. این نشان می‌دهد رفتار و عمل یک معصوم با معصوم دیگر متفاوت است و عمل آن‌ها از روی میل و رغبت بوده است؛ پس در نظام مدیریت ولایی و الهی، شوق و رغبت، محور اعمال و تحقق تبعیت از نیروهای تحت فرمان است.

ب: رفتار سازمانی معصوم با غیر معصوم همچون برخورد امام حسین (علیه السلام) با یاران با وفایشان. در قضیه‌ی کربلا، امام

حسین (علیه السلام) سعی دارد که افراد با اختیار خویش قدم به صحنه بگذارند. به همین سبب شب عاشورا مطرح می‌کند که فردا مسئله شهادت درمیان است و بلاشک همه کشته خواهند شد. هر کس نمی‌خواهد می‌تواند از تاریکی شب استفاده و همراه با خانواده صحنه را ترک کند و جبری در ماندن نیست. یاران می‌گویند ما مانند بنی‌اسرائیل نیستیم که موسی را تنها گذاشتند. البته می‌گویند عده‌ای هم از فرصت استفاده کردند و در تاریکی شب گریختند. در این میان قاسم بن الحسن می‌گوید: ای عمو آیا من هم جزو شهدا هستم؟ حضرت به جای جواب سؤال می‌کند: مرگ را چگونه می‌بینی؟ (زیرا می‌خواهد کورکورانه تصمیم نگیرد و احیاناً احساسات او را تحریک نکند) قاسم (علیه السلام) می‌فرماید: از غسل بر من شیرین تر است. امام هم می‌فرماید: تو هم از شهدا هستی.

ما وقتی به تاریخ اعمال مدیریت ائمه (علیهم السلام) نظر می‌کنیم، می‌بینیم نیروهای کلیدی و مدیریتی که بتوانند درک مدیریت امام را داشته باشند بسیار کم بودند. منظور کسانی است که هم این درک را داشته باشند و هم توان انتقال آن را به زیر مجموعه‌ی خود دارا باشند. از این رو است که امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه) منتظر آن ۳۱۳ نفری است که بتوانند درک آن مدیریت را داشته باشد. کسانی که شان تفهیم



استقامت کن آن گونه که ماموری « چگونه؟ با اختیار باشد نه اجبار؛ با بصیرت باشد نه جهالت. برای همین است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: این آیه مرا پیر کرد؛ چون در این صورت است که رسالت مدیریت و رهبری بسیار سنگین می شود، و این یک شاخصه مهم در شیوه مدیریت الهی است.

در تبعیت، مسئله‌ی بصیرت موضوعی اساسی و قابل توجه است و از این رو است وقتی حضرت موسی (علیه السلام) به اصرار می خواهد در خدمت عبد صالح الهی درآید، خضر (علیه السلام) نمی پذیرد و تذکر می دهد: تو نمی توانی به همراه من بر آنچه که رخ می دهد صبر و تحمل داشته باشی. «نک لن تستطیع معی صبرا» (کهف/۶۷) معلم الهی، علت عدم صبر را عدم بصیرت معرفی می نماید. همان طور که امام (علیه السلام) موظف است که یاران زیر پرچمش با بصیرت عمل کنند، و با بصیرت بجنگند. به همین خاطر بازگشت را آزاد می گذارد تا هر کس با انگیزه دیگری آمده است برگردد و برای جنگ نماند.

«مدیریت اسلامی» وقتی معنای صحیح پیدا می کند که مجموعه اصول آن در جایگاه خویش و در تعامل با اصول دیگر به کار گرفته شود، در غیر این صورت توجه به یک اصل و نادیده گرفتن اصلی دیگر در واقع ناقض اعمال مدیریت بر مبنای ارزش های اسلامی و بر مبنای اصول مدیریت اسلامی خواهد بود. ■

می دهد». منظور این که او بنا داشت مردم را کور کورانه به دنبال خود بکشاند و به همین خاطر بود که مانع وسد راه گردید.

تا این جای مطلب از این سخنان می توان موارد زیر را استخراج کرد:
همه چیز دارای بصیرت است.

۱. بصیرت خداوند: بصیرت از صفات فعلی خداوند است. «ان الله سمیع بصیر» (مجادله/۱)
۲. بصیرت طبیعت: عالم خلقت نیز بر اساس بصیرت است. «کل قد علم صلوته و تسبیحه» (نور/۴۱)

۳. بصیرت کتب آسمانی: قرآن دارای محتوایی بصیرت آور است. «قد جئکم بصائر» (انعام/۱۰۴)
۴. بصیرت انسان: ما انسان را از نطفه آمیخته‌ای خلق کردیم برای این که او را امتحان کنیم و بیازماییم و به خاطر این امتحان و آزمایش او را سمیع و بصیر قرار دادیم. «انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلنا سمیعا بصیرا» (انسان/۲)

۵. اساس دین مبتنی بر تفکر: همان طور که حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ی اول نهج البلاغه می فرمایند: «لیثیروا فیهم دفائن العقول»؛ یعنی انبیا آمدند تا در وجود مردم دفینه های عقل را فعال کنند و آثار و برکات عقل و فکر را بروز دهند.

۶. دعوت انبیا بر اساس بصیرت: «فاستقم كما امرت و من تاب معك» (هود/۱۱۲) «پس

مدیریت امام را به افراد زیرمجموعه دارا هستند. ج: رفتار سازمانی غیر معصوم با غیر معصوم (ولایت فقیه با مردم)

اعمال مدیریت بر اساس بصیرت نیروها

مدیر الهی نه می تواند اجبار کند و نه می تواند بر اساس جهل و تقلید، مردم را به اطاعت بکشاند. پس مدیر اسلامی مسئول است که اختیار مردم بر اساس شعور و آگاهی شان باشد نه بر اساس جوسازی و تبلیغ. از مدیریت های مبتنی بر جهل و جبر نیروها می توان مدیریت هیتلر، فرعون و... را مثال زد؛ به عنوان مثال مردم آلمان با اختیار خود به دنبال اهداف شوم هیتلر حرکت نکردند، بلکه بر اساس تبلیغات و تحریکات افرادی همچون گوبلز، فریب تئوری نژاد برتر ژرمن را خوردند، تحت تاثیر قرار گرفتند و خود را در جبهه ها به هلاکت رساندند.

طبق آیه ی «ان الله سمیع بصیر» (مجادله/۱)، همان گونه که خداوند بصیر است مخلوقاتش هم بصیر هستند و خداوند آن ها را با این ویژگی خلق کرده است و آن ها بر اساس علم و بینایی خداوند را اطاعت می کنند.

موسی (علیه السلام) به فرعون فرمود: «لقد علمت ما انزل هؤلاء الا رب السموات و الارض بصائر»؛ یعنی «فرعون تو به دو چیز یقین داری: یکی این که، این کتاب از جانب خداست و دوم این که محتوایش بصیرت و بینایی به مردم



فرهنگ تحول، تحول فرهنگ و دانشگاه



دکتر علی فلاح رفیع

مقدمه

پس از سؤال از چرایی تحول و چیستی آن، اولین و مهم‌ترین سؤال، پرسش از چگونگی تحول در علوم است. در این مقال قصد دارم، به طور اجمال و گذرا به این موضوع بپردازیم. من فکر می‌کنم برای پاسخ به سؤال از چگونگی تحول، اولین نکته عطف توجه به تحول فرهنگ است. چگونه می‌توان فرهنگ را متحول کرد؟ توسعه فرهنگی چگونه ممکن است؟ چگونه می‌توان به فرهنگی برتر و پایا دست یافت؟ تزلزل و انحطاط فرهنگی چگونه رخ می‌نماید؟ نسبت بین تحول علوم و فرهنگ چیست؟ این قبیل پرسش‌ها، سوالاتی بنیادی و قابل تأمل است که پاسخ‌های درخور و عمیق می‌طلبند.

بنیان تحول

تحول ریشه در فرهنگ دارد. تحول اساساً ناشی از فرهنگ تحول‌آفرین است. برخی فرهنگ‌ها از تحول استقبال می‌کنند و برخی تحول را پس می‌زنند؛ علاوه بر این که فرهنگ‌ها، تحول‌هایی در راستای محتوای خود می‌آفرینند. بنابراین، اصل و میزان تحول به گونه، عمق و ریشه‌داری فرهنگ متکی است. گونه‌شناسی فرهنگ، عمق و ریشه‌داری آن بستگی به عوامل متعدد دارد که از جمله مهم‌ترین آن‌ها نگرش همه‌جانبه و فراگیر به هستی است. سؤال مهم در اینجا این است که «چگونه می‌توان به این نگرش دست یافت؟» به نظر می‌رسد دستیابی به این نگرش همه‌جانبه و فراگیر در نگاه توحیدی محقق می‌شود. من فکر می‌کنم که در موضوع نگرش توحیدی به هستی ما باید خیلی کار کنیم که نکرده‌ایم. اگر به این نگرش برسیم، بسیاری از پاسخ‌ها را در بخش فرهنگی به درستی در خواهیم یافت.

راهبرد تحول

از سوی دیگر اگر بخواهیم به این نگاه توحیدی به صورت فراگیر، در سطح جامعه و بلکه جهانی دست بیابیم و از آن طریق فرهنگی عمیق و پایدار را تحقق ببخشیم، می‌باید راهبردی را اتخاذ کنیم که موجب تحقق آن نگرش توحیدی باشد. پس سؤال اصلی این است که «آن راهبرد بنیادین و راستین چیست؟ راهبردی که فرهنگ را متحول می‌سازد و پایه‌های آن را محکم می‌کند کدام

است؟» در پاسخ باید گفت آن راهبرد چیزی جز برنامه‌ریزی برای تحقق نگرش توحیدی در دانشگاه نیست، البته به شرط اصلاح نگاه کنونی به دانشگاه و بازگشت به فلسفه وجودی آن از ابتدای تأسیس. نگاه ما به دانشگاه نیاز به اصلاح جدی دارد؛ چراکه نگاهی اصیل و مبتنی بر فلسفه وجودی دانشگاه نیست.

دانشگاه و وحدت کیهانی

برای این که این ادعا اثبات شود کافی است مطالعه‌ای ولو اجمالی و گذرا به تاریخ بنیانگذاری دانشگاه‌ها در غرب و جهان اسلام داشته باشیم. سابقه تأسیس دانشگاه در مغرب زمین به قرن سیزدهم می‌رسد. همه می‌دانیم که دانشگاه به لاتین یونیورسیتی (university) است، اما کمتر به معنای آن توجه شده و در راستای آن معنا حرکتی اصلاحی صورت گرفته است. University یعنی نگاه یکپارچه و هماهنگ به کل هستی و نگرش جامع به جهان به عنوان یک واحد. این نگرش حتی در نام‌گذاری دانشگاه خود را نشان می‌دهد. Uni آن وحدت و یکپارچگی را می‌رساند. اولین دانشگاه، دانشگاه پاریس است که در سال ۱۲۰۹ تأسیس گردید. در همین قرن با فاصله کمتر از ۴۰ سال، ۱۰ دانشگاه بزرگ جهان تأسیس می‌شود؛ مثل دانشگاه کمبریج، آکسفورد، اسپانیا و نهایتاً دانشگاه ایتالیا که سال تأسیس آن ۱۲۴۶ بود. این جامع‌نگری به هستی چنان در افکار جامعه دینی آن زمان سیطره دارد که حتی در نام‌گذاری دانشگاه هم دیده می‌شود. این نگاه جامع همان نگاه



است که باید روی آن تأمل تاریخی کرد. آنچه در جهان اسلام و برای اولین بار در عالم رخ داد، تأسیس دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی بود که با نظام و سیستم کاملاً ساختارمند و مطابق مقررات و باورها و ارزش‌های اسلامی اداره می‌شد. این دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی تا آن حد نظام‌مند بود که اساساً اسم آن به نظامیه شهرت یافت. نظامیه‌هایی مثل نظامیه بغداد و نظامیه جندی شاپور، نیشابور، هرات، اصفهان، بلخ و مرو از مشهورترین آن‌ها بودند. هر چند برای اولین بار نظامیه بغداد به نام نظام‌الملک وزیر آلپ ارسلان معروف شد، اما وجود نگرش نظام‌مند و منسجم در بین علوم خود حکایت از تطابق اسم و مسمی در این نظامیه‌ها داشت، نگرشی که ناشی از دیدگاه توحیدی به همه بخش‌های عالم و یکپارچگی جهان آفرینش بود. این شعار نیست بلکه یک واقعیت تاریخی است که خیلی قبل‌ها مستشرقین منصف و محققان غربی به آن اعتراف کرده‌اند.

اولین نظامیه در عالم اسلام در قرن پنجم و دوران حکومت سلجوقی در بغداد بنیانگذاری شد. این نظامیه به نام بنیانگذار آن «حسن بن علی بن اسحاق» مشهور به خواجه نظام‌الملک طوسی (۴۰۸-۴۸۵ هجری قمری) وزیر آلپ ارسلان سلجوقی شهرت یافت. با فرمان آلپ ارسلان، نهضت تأسیس مراکز علمی و مدارس به دست خواجه نظام‌الملک آغاز شد. نظامیه بغداد از جهات مختلف تا آن زمان سرآمد و بلکه بی‌نظیر بود. از نظر زیبایی، نوع معماری، ایوان‌های وسیع و بزرگ، کتابخانه،

نبود. واقعیت‌های تاریخی گواه بر این است که بین مسلمانان مشرق زمین و خاورمیانه با مسیحیان مغرب زمین و اروپانشین ارتباطات فرهنگی بسیاری در طول این دو قرن برقرار شد. یکی از این ارتباطات آشنا شدن غربیان با محتوا و شکل آموزش در جهان اسلام بود. در این دوره غربیان هم با علوم در جهان اسلام آشنا شدند و هم شیوه آموزش این علوم را از مسلمانان فرا گرفتند. دقیقاً پس از این دوره از جنگ‌هاست که دانشگاه‌ها در مغرب زمین تأسیس می‌شود. این مطلبی است که ما کمتر

◀ تحول ریشه در فرهنگ دارد. اساساً تحول ناشی از فرهنگ تحول آفرین است. برخی فرهنگ‌ها از تحول استقبال می‌کنند و برخی تحول را پس می‌زنند. علاوه بر این که فرهنگ‌ها، تحول‌هایی در راستای محتوای خود می‌آفرینند. بنابراین اصل و میزان تحول به گونه و عمق و ریشه‌داری فرهنگ متکی است که آن نیز به عوامل متعددی از جمله نگرش همه جانبه و فراگیر به هستی وابسته است.

به آن می‌پردازیم در حالی که جای تأمل بسیار دارد. با سابقه‌ترین دانشگاه‌های مغرب زمین در قرن سیزدهم شکل می‌گیرد که اکنون نیز بهترین‌ها همان دانشگاه‌ها هستند؛ مثل دانشگاه پاریس، آکسفورد، سوربن، کمبریج، دانشگاه ایتالیا و اسپانیا.

چگونه این دانشگاه‌ها از جهان اسلام الگوگیری کردند؟ مگر در جهان اسلام چه چیزی رخ داده بود که برای آن‌ها الگو شد؟ سؤال اصلی و پاسخ مهم در همین جاست و این واقعیتی

وحدت‌گرای کیهانی است که نام مناسب خود یعنی university را تعیین می‌کند. Univer نشانگر یکپارچگی همه جهان است. این نگرش وقتی به دانشگاه می‌آید همه علوم را نیز یکپارچه می‌بیند؛ در این نگاه علوم تفرقه ندارند. علم شیمی، پزشکی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه، الهیات و سایر علوم بیگانه از یکدیگر نیستند، بلکه همه این‌ها جهان را واحدی می‌بینند که از ابعاد مختلف می‌توان و باید به آن نگریست. بین علوم وحدت وجود دارد؛ چراکه بخش‌های مختلف هستی با همه گوناگونی، یگانگی و وحدت دارند.

◀ تأسیس دانشگاه‌ها در جهان

نکته جالب توجه این است که دانشگاه‌ها در مغرب زمین از نظر تاریخی پس از بنیانگذاری دانشگاه در عالم اسلام و با الگوگیری از نظام‌های تعلیم و تربیت در جهان اسلام تأسیس شدند. شما می‌دانید یکی از پل‌های ارتباط علمی و فرهنگی جنگ‌هاست. جنگ‌ها اقوام متخاصم را با یکدیگر روبرو می‌کند. اقوام و ملت‌ها، هم قبل و هم حین جنگ نسبت به یکدیگر اطلاعاتی را کسب می‌کنند؛ علاوه بر این پس از جنگ اسیران جنگی خود عامل اصلی و استمرار بخش این آشنایی و تبادل فرهنگی هستند.

با توجه به این نکته ما می‌بینیم که بین مسلمانان و مسیحیان، یا به عبارت دیگر، بین شرق و غرب در طول دو قرن جنگ‌های متوالی رخ داد که معروف به جنگ‌های صلیبی است، دو قرن زمان کمی برای تبادل فرهنگی



انبارهای ذخیره سوخت و خواربار، آیین‌نامه‌ها و مقررات، جذب استادان عالم و سرآمد و مدیریت و سرپرستی، از همه این ابعاد، تا آن زمان نمونه‌ای نداشت. بیان جزئیات آن‌ها در این گفتار ممکن نیست، اما برای نمونه یادآوری می‌کنم که تدریس در نظامیه بغداد آرزو و افتخار بزرگ هر دانشمند اسلامی بود. هر استادی که حکم تدریس در نظامیه را داشت مورد استقبال باشکوه مردم قرار می‌گرفت و هنگامی که در شهر تردد می‌کرد بسیار مورد احترام و عزت قرار می‌گرفت. استادان علاوه بر دانش و علم از فضایل اخلاقی نیز سرشار بودند و به حدی زهد و پارسایی را پیشه می‌کردند که امتیازات عادی و معنوی، و حمایت حاکمیت از آن‌ها، مانع ساده‌زیستی و بی‌اعتنایی آن‌ها به دنیا نبود. از استادان برجسته نظامیه می‌توان از ابوحامد غزالی و ابواسحاق شیرازی نام برد. به عقیده‌ی من، تحلیل و بررسی نظامیه‌ها از جنبه‌های مختلف، کاری است که در عین ضرورت، به آن کمتر پرداخته شده است.

آنچه می‌خواستم در اینجا ذکر کنم الگوگیری دانشگاه‌های غربی از این مدارس و نظامیه‌ها بود که رخداد جنگ‌های صلیبی یکی از راه‌های موثر آن بود؛ چرا که ارتباطات و تبادلات علمی- فرهنگی را بین مشرق زمین و مغرب زمین تسریع بخشید. جنگ‌های صلیبی به مدت تقریباً ۱۷۰ سال، از ۱۱۰۰ تا ۱۲۷۰، یعنی طی دو قرن دوازدهم و سیزدهم رخ داد. این جنگ‌ها که مهم‌ترین آن‌ها هشت جنگ بود، آگاهی از وضعیت

علمی و فرهنگی را موجب گردید. هر چند جنگ از سر عناد و کینه رخ می‌دهد و دو طرف مخاصمه در ابتدا اساساً به اثرگذاری نسبت به یکدیگر نمی‌اندیشند، اما این فرآیند ناخودآگاه، در طی جنگ به‌ویژه اگر طولانی مدت باشد، رخ می‌دهد.

اولین جنگ صلیبی در سال ۹۹-۱۰۶۹ میلادی یعنی ۹۲-۴۸۹ هجری رخ داد که این زمان بیش از سی سال از تأسیس نظامیه بغداد (سال ۴۵۹ هجری و ۱۰۶۶ میلادی) گذشته بود. این در حالی است که اولین دانشگاه در غرب دانشگاه پاریس است که در سال ۱۲۰۹ میلادی و ۶۰۲ هجری قمری یعنی ۱۴۳ سال پس از نظامیه بغداد و دیگر نظامیه‌ها در جهان اسلام تأسیس گردید. همان‌طور که اشاره شد الگوگیری و تأسیس دانشگاه‌ها در غرب بر مبنای حکمت دینی بود و این حکمت در انتخاب اسم برای دانشگاه خود را نشان داد.

◀ بد اقبالی در اسم گذاری

حال شما بنگرید همین اسم‌گذاری پس از قرن‌ها وقتی به فارسی برگردان می‌شود چه بلایی به سر آن می‌آید. متأسفانه پسوند(گاه) به جای پیشوند «یونی (uni)» به دانش اضافه می‌گردد و ترکیب «دانشگاه» ساخته می‌شود. نقطه آغاز انحراف از همین‌جاست، یعنی از این بد اقبالی در اسم‌گذاری. هر چند اسم‌گذاری بسیاری مواقع سطحی و غیر مهم به نظر می‌رسد، اما نشانگر نوعی رویکرد و طرز نگرش و تفکر خاص است. وجه انحراف و

بد اقبالی این است که واژه «گاه» اولاً به معنای محل اشاره دارد و اساساً از وحدت و یکپارچگی حکایت نمی‌کند، بلکه حاکی از محل خاصی برای دانش است؛ ثانیاً «گاه» نه تنها به وحدت اشاره ندارد، بلکه متقابلاً نشانگر تفرقه و اختلاف است. مثلاً ما در فارسی، عبارات «نمایشگاه» و «ایستگاه» داریم. نمایشگاه کجاست؟ نمایشگاه آنجایی است که اجناس را به نمایش می‌گذارند، تولیدات را به نمایش می‌گذارند، هر کسی غرفه خودش را می‌خواهد به رخ غرفه کناری بکشد. می‌گوید: آقا جنس من بهتر و برجسته‌تر است. ایستگاه نیز جایی است که ماشین‌ها و قطارهای مختلف آنجا مستقر می‌شوند و هر یک مشغول جذب مسافر و سرگرم کار خود است و سعی در بازار گرمی کار خود دارد. این تلقی نه تنها وحدت را نمی‌رساند، بلکه حاکی از تفرقه است. این یک بد اقبالی در انتقال دانشگاه به کشور ما بود. البته در عصر حاضر، فقط کشور ما نیست که این تلقی و نگاه وحدت‌آمیز به دانش در آن فراموش شده است، بلکه متأسفانه در قرون اخیر به علت تغییر رویکرد به جهان و انسان در همه دانشگاه‌های جهان نگرش وحدت‌گرا به دانش‌های بشری کمرنگ و بلکه محو گردیده است.

◀ دانشگاه تحول آفرین

اگر امروزه ما خواهان دانشگاه اسلامی هستیم باید برگردیم به آن حکمتی که تمام جهان را یکپارچه و در محضر خدا می‌بیند. نگاهی که معتقد است ذره‌ذره عالم در محضر خداست، جهان مملو از آیه‌های وجود گسترده اوست و



از ظرفیت‌ها و مدیریت درست منابع خود نشان‌های از فرهنگ مترقی و متعالی است. بنابراین جامعه‌ای که در آن حکمت نیست، نگاه یکپارچه به عالم و آدم نیست. و متعاقباً در آن جامعه مدیریت درست منابع در جهت تکامل حقیقی انسان‌ها وجود نخواهد داشت. نیاز مبرم امروز ما به این‌گونه دانش است، دانش یکپارچه‌ای که جامعه علمی و دانشگاهی ما از خلأ آن رنج می‌برد و گویا خود نیز به درستی نمی‌داند که اگر به این حکمت دست پیدا کنیم فرهنگ ما نیز عمیق، ریشه‌دار و درعین حال پایا می‌شود. اگر این امر با ساز و کارهای خاص خود محقق شد، فرهنگی شکل می‌گیرد که می‌تواند تحول را به طور ریشه‌ای در پی داشته باشد. آنچه امروزه موجب کندی تحول و یا بعضاً مقاومت در برابر آن به‌ویژه در بخش علوم انسانی می‌شود نشانگر ضرورت رخداد تحول فرهنگی از این سنخ است. فرهنگ نگرش توحیدی به عالم در عین حال فرهنگ نگرش تحول نیز هست؛ چراکه این نگرش هیچ چیز را در دو آن ثابت نمی‌بیند، فرهنگی که معتقد است در تجلی تکرار نیست «لا تکرار فی التجلی». در آن فرهنگ اصل بر تحول است، لکن تحولی که در راستای تجلی و نشانگر جلوه‌های آن حقیقت مطلق باشد. نه هر تحولی ممکن است و نه هر تحول ممکنی مطلوب. تحول آنگاه ممکن است که عوامل آن، از جمله عامل مهم فرهنگ موجود باشد و تحولی مطلوب است که در راستای تجلی آن وحدت بر همه زوایای عالم هستی باشد. ■

آنگاه است که ما به یک دانشگاه حکمت‌بنیان و تحول‌آفرین می‌رسیم، دانشگاهی که مطابق با محتوا و رویکرد خود، فرهنگی پویا، زنده و انسان‌ساز می‌آفریند. یکی از شاخصه‌های فرهنگ پویا و انسان‌ساز، شناخت نعمت‌های الهی و تلاش برای مدیریت بهینه آن در جهت رشد و کمال انسان است. قرآن کریم برای این شاخصه واژه شکر را به کار برده است. دانشگاه حکمت‌بنیان نیز دانشگاهی است که شکر در آن متبلور است. این شاخصه به عنوان شاخصه‌ی اصلی حکمت در قرآن کریم بیان شده است. اگر به آیات اولیه‌ی سوره مبارکه‌ی لقمان رجوع کنیم خیلی جالب این حقیقت را در آنجا می‌بینیم. «و لقد اتینا لقمانَ الحکمه ان اشکر لله ...» (لقمان آیه ۱۰/۱) خدای متعال می‌فرماید: ما به لقمان حکمت دادیم، اولین نشان‌های حکیم آن است که از خداوند شاکر است (ان اشکر لله)؛ چرا که همه چیز را از او می‌بیند. حقایق زیادی در این جمله نهفته است، وقتی آدمی به حکمت رسید همه چیز را از خدا می‌بیند. از خدا دیدن یعنی یکپارچه و وحدت‌آمیز و با انسجام دیدن همه امور به ظاهر کثیر و متفرق. آنگاه که همه چیز را از خدا دید، اولین بروزش شکر است. شکر حقیقی مدیریت منابع موجود اعم از منابع طبیعی و انسانی است. شکر یعنی جلوگیری از اتلاف موقعیت‌ها و ظرفیت‌های در دسترس. انسان حکیم موقعیت‌ها را تلف نمی‌کند و ظرفیت‌ها را به هدر نمی‌دهد. بالاترین و ارزشمندترین ظرفیت‌ها منابع انسانی است. استفاده بهینه

همه او را نشان می‌دهند. در این نگرش تفرقه جایی ندارد. اگر چنین باشد در دانش‌های حاکی از جهان نیز تفرقه معنا نخواهد داشت. امیرالمومنین علی (علیه‌السلام) فرمودند: «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله و بعده و معه»؛ به این معنا که «هیچ چیز را ندیدم مگر این که با آن، قبل از آن و بعد از آن خدا را دیدم».

◀ **University** یعنی نگاه یکپارچه و هماهنگ به کل هستی و نگرش جامع به جهان به عنوان یک واحد که **Uni** آن وحدت و یکپارچگی را می‌رساند. متأسفانه در فارسی پسوند «گاه» به جای پیشوند «یونی (uni)» به دانش اضافه می‌گردد و ترکیب «ان‌شگاه» ساخته می‌شود. نقطه آغاز انحراف از همین جاست. اسم‌گذاری نشانگر نوعی رویکرد و طرز نگرش و تفکر خاص است. وجه این است که واژه «گاه» اولاً به معنای محل اشاره دارد و اساساً از وحدت و یکپارچگی حکایت نمی‌کند؛ ثانیاً «گاه» نه تنها به وحدت اشاره ندارد، بلکه متقابلاً نشانگر تفرقه و اختلاف است.

این که حضرت فرمود: هیچ چیز را ندیدم مگر همواره با آن خدا را دیدم، شامل علوم هم می‌شود. تا زمانی که ما در دانشگاه‌ها به این نگرش وحدت‌آمیز به همه علوم و دانش‌ها نایل نگردیم نمی‌توانیم به آن فرهنگ عمیق اسلامی دست پیدا کنیم؛ چرا که این درخت در زمین خاص خود محکم استوار نشده است. چنانچه آن نگرش حاصل شد، به عالم و آدم و دانش‌های حاصل از این دو نیز، که علوم طبیعی و علوم انسانی است، سرایت می‌کند و



علوم انسانی اسلامی اشرف تمامی علوم است



◀ عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی با اشاره به این که علوم انسانی اسلامی اشرف تمامی علوم است گفت: ترویج علوم انسانی اسلامی به معنای نفی کامل علوم انسانی برگرفته از غرب نیست. دکتر مسعود پور فرد با اشاره به ارتباط مستقیم علوم انسانی اسلامی با الگوی اسلامی پیشرفت اظهار کرد: زمانی که از علوم انسانی صحبت می‌کنیم بحث بسیار گسترده است و باید وارد نظام معرفتی و نظام دانایی شویم. وی با تأکید بر این که مبنای علوم انسانی برگرفته از قرآن است یادآور شد: بررسی همه مباحث موجود در علوم انسانی اسلامی نیازمند بحث قرآنی است. کلام الهی بهترین نقشه راه است که پیروی از آن مانع انحرافات و کجروی‌ها در این مسیر می‌شود. پور فرد با اشاره به شاخص‌های علوم انسانی اسلامی تصریح کرد: علوم انسانی اسلامی دارای مبنای فرهنگ بومی و اسلامی است که باید با

در نتیجه بومی کردن یعنی توجه به احتیاجات و نیازهای فکری و فرهنگی و حتی غیر فرهنگی مانند نیازهای مادی و کاربردی مردم خودمان. در واقع این دورنما آرمان و هدف بومی کردن علوم انسانی است.

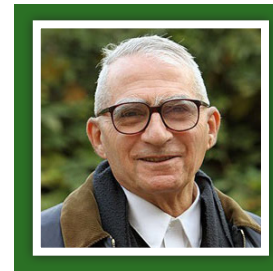
عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تصریح کرد: به نظر شخصی بنده در اینجا سطحی‌نگری و نگاه عمیق بنیادین مطرح می‌شود. باید نیازهای واقعی امروزین و آتی جامعه خودمان را بشناسیم. تعلیمات نوعی آینده‌نگری است وقتی علمی را تعلیم می‌دهیم ممکن است احتیاج روزمره نباشد ولی احتیاجی باشد که در پیش داریم؛ برای مثال تعلیم و تربیت یک دانشجوی پزشکی را در نظر بگیریم؛ شاید آن دانشجو در طول سال‌های دانشجویی تأثیری در جامعه نداشته باشد و نتواند اقدام مؤثری کند ولی پس از متخصص شدن، نیازهای جامعه را مرتفع می‌سازد.

مجتهدی یادآور شد: در علوم انسانی نباید مسایل را سطحی‌انگاشت و در حد شعار صحبت کرد، بلکه باید نیازهای بومی را شناخت و در ضمن اعتبار علمی علوم انسانی را هم در نظر گرفت.

این محقق و پژوهشگر حوزه فلسفه در مورد این که این اقدام چه دستاوردهایی برای جامعه خواهد داشت نیز گفت: هر نوع اقدامی که با صداقت و قابلیت و تبحر انجام گیرد همیشه مفید خواهد بود. آنچه صدمه می‌زند سطح‌نگری و سطحی‌انگاری و دخل و تصرف‌های عجولانه و بی‌تأمل است.

چهره‌ها و تحلیل‌ها

مباحث علوم انسانی را نباید سطحی و شعاری نگریست



◀ عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با اشاره به این که بومی‌سازی علوم انسانی یعنی تأمل بیشتر در این علوم با توجه به واقعیات اجتماعی و تاریخی مردم ایران تأکید کرد: در علوم انسانی نباید مسایل را سطحی‌انگاشت و در حد شعار صحبت کرد.

دکتر کریم مجتهدی در مورد بومی‌کردن علوم انسانی گفت: بومی‌سازی علوم انسانی یعنی تأمل کردن بیشتر در این علوم با توجه به واقعیات اجتماعی و تاریخی مردم ایران؛ یعنی طوری نباشد که رشته‌هایی از علوم که از جای دیگری نشأت گرفته و مطرح شده‌اند و متعلق به کشورهای غربی هستند را به عین به دانشجویان کشورمان تحمیل کنیم.

وی افزود: به‌طور طبیعی جامعه ما با مسایل و شرایط تاریخی و اجتماعی اروپاییان بیگانه است

است. وقتی تغییری در جامعه ایجاد می‌شود علوم انسانی به‌دنبال بررسی آن تغییر و تحول است. این تغییرات یا مطلوب هستند یا نامطلوب. حالت سومی در این خصوص وجود ندارد چرا که بی‌تفاوتی در علم بی‌معنا است. اگر تغییرات نامطلوب باشد علوم انسانی در صدد کنترل آن است و اگر مطلوب باشد در صدد تقویت آن. فیاض تاکید کرد اگر به ارزش‌های جامعه توجه نشود علوم انسانی آن جامعه نافر جام می‌شود لذا فهم فارغ از ارزش وجود ندارد.

ابهام در آینده‌ی تحول علوم انسانی



◀ حجت‌الاسلام نواب عدم اهمیت پژوهش در علوم انسانی نزد مسئولان را یکی از مهم‌ترین آفت‌ها در مسیر تحول علوم انسانی دانست و گفت: عدم تربیت نیرو، تدوین متن و انجام پژوهش مهم‌ترین دلایل عدم توفیق در دستیابی به اهداف انقلاب فرهنگی به شمار می‌رود که این بی‌توجهی طرح تحول علوم انسانی را نیز تهدید می‌کند.

اندیشه اسلامی با تاکید بر این که ترویج علوم انسانی اسلامی به معنای نفی کامل علوم انسانی برگرفته از غرب نیست گفت: گاهی در مفاهیم اساسی علوم انسانی که با سعادت انسان مخالف‌اند نمی‌توانیم تفاهمی ایجاد کنیم و این بدان معنی نیست که علوم انسانی اسلامی در تمام زمینه‌ها مخالف با علوم انسانی برگرفته از غرب است.

علوم انسانی جدید به غایت بشری توجه است

◀ دکتر ابوالحسن فیاض با اشاره به این که در طول تاریخ و در ادوار مختلف از جمله یونان باستان انواع علوم انسانی را داشته‌ایم گفت: علوم انسانی جدید به غایت بشر توجه ندارد.

استاد تاریخ دانشگاه اصفهان با تاکید بر روش مطالعه تاریخ، به بررسی ظرفیت‌های علوم انسانی پرداخت و گفت: علوم انسانی جدید از لحاظ گستره موضوعات شناسایی شده و دسترسی به انبوه داده‌های اطلاعاتی بی‌سابقه‌ترین علوم انسانی است که بشر تا کنون تولید کرده است.

دکتر فیاض افزود: علوم انسانی جدید به واسطه بی‌توجهی و یا فقر تئوریک در خصوص غایت اندیشی نسبت به رفتار انسانی و منحصر کردن توجه به شناخت صرف از اعمال انسانی، وظیفه‌ای بس مهم را وآن‌هاده است و این وآن‌هاادگی می‌تواند بسیار مصیبت‌زا و ویرانگر باشد.

وی تصریح کرد: باید توجه داشت اعمالی که انسان‌ها انجام می‌دهند موضوع علم انسانی

نظام معرفتی موجود متناسب و با حوزه‌های روشی سنخیت داشته باشد.

عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی با تاکید بر این که مراحل ابتدایی تولید این علم همچنان دچار مشکل است، اظهار کرد: متأسفانه با وجود اندیشمندان بزرگی همچون فارابی، ابن سینا و ملاصدرا در شناخت شاخص‌های این علم به خوبی عمل نکرده ایم. چرا که لازمه ایجاد بسترهای ترویج علوم انسانی اسلامی شناخت این علوم است.

پورفرد با تاکید بر خودجوش بودن نیازها در بحث نهادینه کردن این علوم تأکید کرد: ابتدا باید حوزه روش‌شناسی مرتبط با مبانی اساسی در این علم را ایجاد کنیم و از روش‌هایی که نگاه غیر توحیدی به انسان‌شناسی دارند فاصله گرفته‌اند به سمت روش‌های معنوی گام برداریم.

عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی با اشاره به دو مانع اصلی در ترویج علوم انسانی اسلامی ادامه داد: با توجه به دیدگاه عقلا در بحث ترویج علوم انسانی اسلامی، موانع ساختاری و کارگزاری موانع اصلی کار است. اگر موانع ساختاری مرتبط به نهادها باشد نیاز به یک تحول در این بخش وجود دارد و اگر عامل انسانی و کارگزاری مانع باشد نیاز به آگاهی و دانش است.

وی کارگزار را اصلی‌ترین مانع ترویج علوم انسانی اسلامی در جامعه اسلامی خواند و تصریح کرد: در حال حاضر مبنا در علوم انسانی نظریه‌های فرهنگی است که تاکید جدی بر کارگزار و عامل انسانی دارد.

عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و

تحول باید تبلور بیرونی داشته باشد



◀ وزیر علوم با بیان این که تحول در علوم انسانی باید تبلور بیرونی داشته باشد، گفت: اگر هزار جلسه برگزار کنیم اما تبلور بیرونی نداشته باشد، انگار اتفاقی نیفتاده است.

کامران دانشجو وزیر علوم، تحقیقات و فناوری در دیدار با رؤسای دانشگاه‌های دانشگاه‌های استان هرمزگان با اشاره به تلاش برای اسلامی کردن علوم انسانی گفت: خواهش بنده از شورای تحول علوم انسانی این است که سریع‌تر عمل کند.

وی اضافه کرد: این که ما مثلاً ۵۰ جلسه داشته باشیم و ذره‌ای هم خروجی نداشته باشد برای ما مطلوب نیست.

دانشجو با بیان این که از راه علوم غربی پایه‌های اعتقادی دانشجویان ما را سست می‌کنند، خاطر نشان کرد: از طریق این علوم تفکرات مادی را به دانشجویان القا می‌کنند و همین باعث می‌شود اخلاق در جامعه از بین برود؛ در واقع آن‌ها با علوم غربی ابتدا پایه‌های

و گفت: بسیاری از پیشرفت‌هایی که در طول ۳۰ سال گذشته داشته‌ایم در واقع مدیون پشتوانه‌های پژوهشی بوده است؛ حال آن که ما در زمینه پژوهش در علوم انسانی دچار عقب افتادگی هستیم.

وی تأکید کرد: عدم تربیت نیرو، تدوین متن و انجام پژوهش مهم‌ترین دلایل عدم توفیق در دستیابی به اهداف انقلاب فرهنگی به شمار می‌رود که طرح تحول علوم انسانی را تهدید می‌کند.

حجت‌الاسلام نواب با اشاره به مباحثی که در مورد طرح تحول در علوم انسانی مطرح می‌شود خاطر نشان ساخت: من هیچ آمیدی به آینده تحول در علوم انسانی ندارم چون عزمی نمی‌بینم. مامتأسفانه بیشتر دنبال مسایل چشم پر کن هستیم؛ از آنجایی که پژوهش در غیر علوم انسانی ملموس و چشمگیر است (چون منجر به تولید یک دارو یا یک قطعه و یا یک فناوری می‌شود) اما پژوهش در علوم انسانی دیربازده است بنابراین کمتر کسی به طور جدی زیر بار این مسئولیت می‌رود.

رییس دانشگاه ادیان و مذاهب در پایان یادآور شد: متأسفانه طرح تحول در علوم انسانی و بومی‌سازی به کسانی سپرده شده که مشغله زیادی دارند و این از مهم‌ترین موانع اجرای این طرح است؛ در حالی که این مسئله مهم باید به افراد متعهد و پشت صحنه‌ای سپرده شود که از شخصیت‌های معروف هم نیستند اما از کارشناسان خبره در این زمینه به شمار می‌روند.

وی با تأکید بر این که انقلاب فرهنگی به اهداف تعیین شده خود دست نیافت گفت: به این دلیل انقلاب فرهنگی به اهداف خود دست پیدا نکرد که روحیه لازم برای این کار در اوایل انقلاب در نهادهای فرهنگی نبود و اصلاً نتوانستند خواسته‌های امام را محقق کنند.

حجت‌الاسلام سید ابوالحسن نواب، رییس دانشگاه ادیان و مذاهب قم، با بیان این که در اوایل انقلاب متولیان فرهنگی اعتقادی به ضرورت اجرای انقلاب فرهنگی نداشتند تصریح کرد از آنجایی که این افراد تحصیل کرده غرب بودند باور نداشتند که می‌شود بر اساس مبانی و متون اسلامی (مثل کلام و فلسفه‌ی اسلامی) و بر مبنای ایدئولوژی اسلام برنامه درسی نوشت؛ لذا تغییراتی که آن زمان، صورت گرفت ظاهری بود.

رییس دانشگاه ادیان و مذاهب تأکید کرد: الان علوم انسانی بیشتر ناظر بر علوم اجتماعی است. در قرائت جدید، آن علوم انسانی که کاربرد عملی دارد، مثل حقوق، روان شناسی و... در حوزه علوم اجتماعی تعریف می‌شود؛ اما علوم انسانی، فقط علوم نظری صرف است. وی با اشاره به این که بسیاری از علوم در واقع حرفه هستند، یادآور شد: بر اساس تفکر اسلامی، پزشکی و مهندسی علم نیست بلکه جزو علوم تجربی هستند که قبلاً اسمش حرفه بود؛ زیرا علم در نزد ما مسلمانان، معرفت به علوم الهی و انسانی است.

حجت‌الاسلام نواب عدم ارزشمند بودن تحقیق و پژوهش در علوم انسانی نزد مسئولان و سیاستگذاران اصلی کشور را یکی از مهم‌ترین آفت‌ها در مسیر تحول در علوم انسانی دانست

انقلاب فرهنگی ناقص اجرا شد



◀ عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی با بیان این که تحول در علوم انسانی نیازمند بسیج فکری جامعه علمی کشور است، عدم آشنایی استادان به فلسفه علم را یکی از مشکلات بزرگ دانشگاه‌ها در مسیر تحول علوم انسانی خواند و گفت: عدم آشنایی استادان با فلسفه علم، منجر به یک نگاه جزئی غیرمنطقی به یافته‌های علوم انسانی غربی شده است.

حجت‌الاسلام حمیدرضا شاکرین گفت: انقلاب فرهنگی ناقص اجرا شد، اما در حد کارهای صورت گرفته نتایج مثبت خود را داشت. ما باید حرکت انقلاب فرهنگی را ادامه می‌دادیم. البته منظورم تعطیلی دانشگاه‌ها نیست بلکه باید با امکانات وسیع خود در مسایل علمی و ابعاد مختلف اندیشه‌ای کار می‌کردیم که متأسفانه در حد لزوم صورت نگرفت.

نویسنده کتاب «مبانی و پیش‌انگاره‌های فهم دین» با اشاره به مسئله انقلاب فرهنگی و ارتباط آن با تحول در علوم انسانی تصریح کرد: تحول

اعتقادی را سست می‌کنند، بعد اخلاق را از بین می‌برند و در انتها بایسته‌های خود را جایگزینش می‌کنند.

وزیر علوم اضافه کرد: اعتقاد ما این است که باید علوم انسانی به دلیل جهت‌دهنده بودن مورد توجه قرار گیرد. بدین علت ما چندسالی است که این موضوع را در دستور کار خود قرار داده ایم. دکتر دانشجو مبنای علوم انسانی مادی را با علوم انسانی اسلامی متضاد توصیف و خاطرنشان کرد: اگر ما امروز بتوانیم حتی ۵ درصد علوم انسانی را تغییر دهیم اقدام مثبتی است. در گام بعدی می‌توان مابقی را نیز اصلاح کرد تا فردی نگوید «مگر ما علوم انسانی اسلامی هم داریم؟»

دانشجو افزود: برخی‌ها منتظرند تا ما بگوییم دانشگاه اسلامی، آن وقت آن‌ها بپرسند که «دانشگاه اسلامی یا غیراسلامی چیست؟ اصلاً ما دانشگاه اسلامی داریم؟». ما در پاسخ به این سؤالات اعلام می‌کنیم که دانشگاه اسلامی قطعاً با غیراسلامی متفاوت است.

وزیر علوم، تحقیقات و فناوری ادامه داد: اگر ما هزار دانشگاه درست کنیم و در آن‌ها اندیشه غرب را تدریس کنیم همین افراد نه تنها مخالفتی نداشته بلکه تشویق هم می‌کنند اما اگر بخواهیم اسلام را ترویج کنیم انتقاداتی را مطرح می‌کنند.

دانشجو تأکید کرد: ما با افتخار می‌گوییم که احکام اسلامی باید در دانشگاه‌های کشور بیش از پیش جاری و ساری شود و مردم و مراجع هم همین را از ما می‌خواهند.

در علوم انسانی پدیده‌ای نیست که در یک زمان کوتاه امکان‌پذیر باشد؛ تحول در علوم انسانی یک پدیده بسیار زمان‌بر، تدریجی و فراگیر است که باید یک بسیج علمی همگانی برای آن صورت گیرد.

حجت‌الاسلام شاکرین افزود: من بر تعبیر «بسیج» تأکید دارم چون حتی غربی‌ها وقتی مسایل ایران را مطرح کردند، واژه «mobilization» را به کار بردند و گفتند که اگر ایران بتواند کاری را که در جنگ کرد در حرکت علمی خود نیز انجام دهد آن وقت می‌تواند از تمام جهان پیشتر رود و دنیا را تحت تأثیر خود قرار دهد.

عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی تأکید کرد: بسیج همگانی در تحول علوم انسانی، صرف بسیج نیروهای انسانی نیست؛ گرچه اولین رکنش بسیج نیروهای انسانی است اما شامل بسیج تمام امکانات می‌شود که مهم‌ترین آن، امکانات نرم افزاری است، یعنی مغزها، اندیشه‌ها و درون‌داشت‌ها و آن ظرفیت علمی که در مبانی دینی، فلسفی و اندیشگی ما وجود دارد. البته متأسفانه ظرفیت‌های بینشی مان مانند معادن عظیمی است که هنوز استخراج و فراوری نشده است.

حجت‌الاسلام شاکرین با بیان این که تحول در علوم انسانی نیازمند بسیج فکری جامعه علمی کشور است، افزود: البته نتایج این تحول تدریجی است؛ تغییر علم مثل سایر امور با راهپیمایی و حرکت عمومی امکان ندارد بلکه باید جامعه علمی فعال شود و برای فعال شدن آن باید برخی مبانی درست شود.

وی خاطرنشان ساخت: جامعه علمی کشور

باید به این درک و باور برسد که علوم انسانی موجود آثار زیانباری دارند؛ زیرا حداقل دارای بعضی کاستی‌ها و مشکلات هستند و با اصول فکری و نظام مدیریتی و اجتماعی ما تضادهایی دارند. آن‌ها نمی‌توانند معضلات جامعه ما را حل کنند و یا اگر بخواهند مسئله‌ای را درمان کنند حتماً به چیز دیگری آسیب می‌زنند.

شاکرین عدم دستیابی به برخی از اهداف انقلاب فرهنگی و یا روند کند تحول در علوم انسانی را ناشی از عدم درک دقیق جامعه علمی نسبت به این مسئله دانست و گفت: البته کم نیستند کسانی که این مسایل را به خوبی درک می‌کنند اما نسبت به بدنه عظیم دانشگاهی کشور آن فراگیری لازم را پیدا نکرده است؛ لذا در درجه اول باید آگاه‌سازی و فرهنگ‌سازی لازم در بدنه علمی دانشگاه صورت گیرد و به خوبی اشکالات و نقایص علوم انسانی فعلی روشن شود.

وی عدم آشنایی استادان به فلسفه علم را یکی از مشکلات بزرگ دانشگاه‌ها در مسیر تحول علوم انسانی خواند و افزود: در نتیجه برخی از این استادان، یک نگاه جزمی غیرمنطقی و تعبدی را به یافته‌های علوم انسانی غربی پیدا می‌کنند؛ در حالی که اینقدر جزم اندیشی که اینجاری روی ره‌آوردهای دانش تجربی، به خصوص در علوم انسانی هست حتی در خود غرب هم وجود ندارد. لذا ضرورت دارد که استادان با فلسفه علم آشنا شوند تا متدولوژی‌های موجود و مبانی فلسفی دانش‌ها را در یابند.

شاکرین افزود: برای بسیاری از استادان بحث‌های مقایسه‌ای هم ضروری است تا زیرساخت‌های نظری و مبانی تئوریک اسلامی و

غربی تطبیق داده شود و نقاط تفاوت استراتژیک این علوم با آنچه که می‌تواند از مبانی اسلام بیرون بیاید روشن شود. البته در این خصوص مراحل را پشت سر گذاشته‌ایم و حرکتهای تهذیبی در علوم هم صورت داده‌ایم اما باید به چرخه تولید بیفتیم.

این پژوهشگر در پایان گفت: وقتی استادان ما به فلسفه علم مجهز شوند و از طرفی مبانی و زیرساخت‌های نظری دینی را به صورت مقایسه‌ای با آنچه که مبانی تئوریک دانش غربی است دریابند، آنگاه می‌توانیم در کنار آرای غربی، اندیشه متفکران اسلامی را که در طول تاریخ در بسیاری از این حوزه‌ها مباحث قابل توجهی دارند استخراج کنیم و به تدریج وضعیت جامعه علمی را تغییر دهیم. اخیراً برنامه‌ای با عنوان «دانش افزایی استادان» با این هدف طراحی شده که امیدواریم در این زمینه راهگشا باشد.

فیلسوف علم نداریم



◀ سردبیر سابق «فصلنامه کتاب نقد» با تشریح علل عدم دستیابی به اهداف انقلاب فرهنگی،

نگاه سطحی به تحول در علوم انسانی را ناشی از نداشتن فیلسوف علم دانست و گفت: علوم فلسفه‌ای دارند و مبتنی بر اصولی هستند که تا ما این مبانی را ننشاسیم و دگرگون نسازیم، علم بومی نمی‌شود.

حجت‌الاسلام بهمن شریف‌زاده با اشاره به سالروز اعلام انقلاب فرهنگی در دوم اردیبهشت ماه ۵۹ گفت: از آنجا که هدف نهایی از انقلاب فرهنگی اسلامی شدن دانشگاه‌ها منطبق بر اهداف نظام اسلامی است؛ من سه سطح را برای این تلاش فرض می‌کنم که دو سطح آن محقق شده و سطح سوم از تلاش هنوز با توفیق همراه نشده است.

وی افزود: سطح نخست در واقع تغییرات شکلی در فضای دانشگاه است که نوع پوشش و چینش و تبلیغات و فضای دانشگاه و غیره را شامل می‌شود اما سخن این است که تغییرات صوری افزون بر این که نتوانست ماهیت دانشگاه را یک ماهیت اسلامی کند حتی در طول زمان با عکس‌العمل‌های منفی برخی دانشجویان و استادان روبرو شد؛ یعنی نه فقط آن تصور از اسلامی شدن دانشگاه‌ها حاصل نشد که حتی قدمهایی به عقب بازگشتیم.

شریف‌زاده به تشریح سطح دوم از برنامه انقلاب فرهنگی پرداخت و یادآور شد: ایجاد تغییر در استادان و اضافه کردن واحدهای درسی مورد نظر و... از جمله کارهایی بود که انجام گرفت؛ افزودن برخی از واحدهای درسی مثل واحد معارف اسلامی، تغییر در برخی از استادان چه حذف برخی از استادان - که منطبق با اهداف و مبانی اسلامی و انقلابی نبودند - چه افزودن

شکلی و تفکیک جنسیتی هیچکدام نمی‌تواند ما را به آرمان خود در اسلامی کردن دانشگاه‌ها برساند.

حجت‌الاسلام شریف‌زاده به تشریح چگونگی بومی‌سازی علوم انسانی پرداخت و با بیان این‌که بسیاری از علوم انسانی با مبانی مدرنیسم غربی تولید شده‌است، بر نقش مبانی فکری در تولید علوم تأکید کرد و گفت: یکی از مباحث مهم فلسفه علم تأثیر مبانی فکری در تولید علوم است. مبانی فکری تأثیر اساسی در نحوه تولید گزاره‌های علمی دارند به ویژه علوم انسانی؛ اگر این مبانی فکری، اصولی همچون اومانیزم، سکولاریسم و یالپیرالیزم غربی باشد، دانشی که تولید می‌شود با مبانی دینی ما ناسازگار است؛ برای بومی شدن دانش‌های انسانی کار را باید از بررسی مبانی آغاز کرد.

وی افزود: گام اول این است که مبانی دینی در برابر مبانی مدرنیسم شناسایی شود. گام دوم شناسایی تأثیر مبانی مدرنیسم بر تولید گزاره‌های علوم انسانی است و پس از آن نوبت تبدیل و تغییر است؛ یعنی باید مبانی جایگزین شود و با توجه به آن مبانی، گزاره‌ها بازسازی و به قولی بومی گردد. آنگاه دانشی که تولید می‌شود مبتنی بر اصول اسلامی و دینی خواهد بود. البته در کنار وجود تفاوت‌ها، ممکن است هم پوشانی‌هایی هم با دانش‌های انسانی فعلی داشته باشد.

سر دبیر سابق «فصلنامه کتاب نقد» در ادامه تأکید کرد: اگر مبانی تغییر کند آنگاه می‌توانیم علوم انسانی بومی داشته باشیم؛ نتیجه علوم انسانی بومی این می‌شود که وقتی دانشجو وارد

برخی از استادان مثلاً ورود برخی از استادان حوزوی به فضای دانشگاه برای تدریس معارف و یا دیگر دروس مرتبط از جمله کارهای صورت گرفته به شمار می‌رود.

این محقق و کارشناس علوم اسلامی تصریح کرد: برخی تصور می‌کردند با تغییر در زمینه‌ی دروس و استادان می‌توان دانشگاه را اسلامی کرد. خوب طبیعی است که اسلامی شدن دانشگاه با این سطح از تلاش هم توفیق قابل توجهی نداشت بلکه گاه این واحد افزوده شده به واحدهای درسی با بی‌رغبتی دانشجویان روبرو شد. حتی در برخی از دانشگاه‌ها سعی کردند افزون بر واحد معارف اسلامی برخی از علوم اسلامی، مثل فقه را به واحدهای دانشگاهی اضافه کنند که آن هم به دلیل تفاوت نحوه تألیف کتب دینی با کتب دانشگاهی مورد اقبال قرار نگرفت.

حجت‌الاسلام شریف‌زاده، سپس افزود: البته نمی‌خواهم هرگونه تأثیر را از این دو سطح نفی کنم اما سخن بنده این است که اگر تغییر واقعی - که در سطح سوم رخ می‌دهد - انجام نگیرد، تلاش در سطح اول و دوم با عکس‌العمل منفی روبرو می‌شود و به جای اثر مثبت، تبعات معکوس به دنبال دارد.

مؤلف کتاب «عرض ذاتی و جایگاه موضوع در علوم» در تشریح سطح سوم از انقلاب فرهنگی یادآور شد: اساس تأثیر مثبت در سطح سوم باید اتفاق بیفتد که همان سخن مقام معظم رهبری است که از آن به «بومی‌سازی علوم انسانی» تعبیر می‌شود. اگر علوم انسانی را بومی نکنیم افزودن واحدها، تغییر استادان و یا تغییرات



دانشگاه شد این دانش‌ها را می‌آموزد و نهایتاً خروجی آن یک نگاه واقعی به جهان است که مقبول دینش هم هست.

اسلامی کردن بخش کلیدی بومی‌سازی علوم انسانی است

◀ استاد فلسفه هنر دانشگاه هنر تهران در مورد بومی‌سازی علوم انسانی گفت: توجه به اسلامی کردن علوم انسانی در زمره مؤلفه‌های کلیدی و تأثیرگذار است که باید مدنظر قرار بگیرد.

دکتر محمد ضیمران در مورد بومی‌سازی علوم انسانی گفت: این ایده متضمن تدارکات و تجهیزات بسیار گسترده‌ای است. اولاً باید چهارچوب‌های آن را مشخص کنیم که منظور از بومی‌سازی چیست. ثانیاً بومی‌سازی به‌قیمت این نباشد که مبادی روشی علم نادیده گرفته شود. دستاوردهایی که مدرنیته تا این زمان داشته باید در خدمت بومی‌سازی به‌کار گرفته شوند.

وی افزود: درحقیقت، برای پیمودن این راه باید هم جنبه‌ی جهانی علم و دانش در نظر گرفته شود و هم دستاوردهای فرهنگی بومی ما به‌طور دقیق و علمی، و درعین حال مستدل عرضه شود تا زمینه‌ی یک علوم انسانی پیشرو را فراهم کند. ضیمران در مورد نسبت بومی‌سازی و اسلامی کردن دروس اظهارداشت: اسلامی کردن هم بخشی از این مفهوم را تشکیل می‌دهد. وقتی می‌گوییم بومی‌سازی منظور مجموعه‌ای از عناصر است که اسلامی کردن یکی از آن

عناصر است؛ بنابراین این بُعد را نمی‌توان نادیده گرفت. این جنبه در زندگی روزمره مردم ایران نقش کلیدی دارد زیرا بیش از نود درصد مردم این سرزمین اعتقادات اسلامی دارند که مبنای زندگیشان است. بنابراین توجه به این عامل هم در زمره مؤلفه‌های بسیار کلیدی و تأثیرگذاری است که باید مدنظر قرار بگیرد.

این محقق و پژوهشگر حوزه فلسفه هنر درخصوص این که چنین اقدامی چه دستاوردی برای جامعه دربرخواهد داشت گفت: اولاً به‌نوعی بر هویت ملی ما تأکید می‌کند و هر پژوهشگری را به ابعاد مهمی که در دستاوردهای تاریخی این فرهنگ و ملت وجود داشته است توجه می‌دهد. در قدم بعد، زمینه تعامل علمی بین فرهنگ خودی و فرهنگ جهانی را فراهم می‌کند و از ماحصل آن، به قول گادامر، نوعی «آمیزش افق‌ها» اتفاق می‌افتد که در این دور هرمنوتیکی شکلی از خودباوری حاصل می‌شود که این، راه را برای دستاوردهای بعدی هموار می‌کند.

تقسیم‌بندی نظام‌های سیاسی را تغییر دهیم



◀ شه‌ریار زرشناس، عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی با بیان این مطلب مه علوم انسانی یکی از ارکان و بسترهای اصلی هج‌مه‌ی فرهنگی غرب مدرن علیه تفکر دینی و لایه‌ی خواص و ایدئولوگ جامعه‌ی ما پس از انقلاب اسلامی است گفت: در این میان طیف گسترده‌ای از مردم که به قصد یادگیری یا به انگیزه‌ی پیدا کردن شغل و شأن اجتماعی در رشته‌های علوم انسانی مشغول به تحصیل می‌شوند، با تفکرات و اندیشه‌های غربی حاکم بر کتاب‌ها و منابع آموزشی، مورد هدف قرار می‌گیرند.

وی ادامه داد: اساس دانشگاه ما هنوز همان دانشگاه غرب‌زده‌ای است که رضا شاه پایه‌هایش را بنیان گذاشت؛ البته با برخی تغییرات صوری و برخی تغییرات محدود محتوایی. جریان انقلاب فرهنگی هم که از سال ۱۳۵۹ به بعد، دانشگاه‌ها را به تعطیلی کشاند، با بی‌دراستی برخی از همین روشن‌فکران داخلی عقیم ماند و به انحراف کشیده شد و از حرکت به سمت تولید علم بومی و دینی بازماند.

دکتر زرشناس گفت: دانشجوی علوم سیاسی به محض این که وارد دانشگاه می‌شود، به او القا می‌کنند که نظام‌های سیاسی دو دسته‌اند: نظام‌های آزادی‌خواه و نظام‌های اقتدارطلب. سپس در مثال و در تکمیل تعریف‌شان تصریح می‌کنند که نظام آزادی‌خواه نظامی است که ایدئولوژی ندارد و این اولین دروغ بزرگ است، زیرا هیچ نظامی بدون ایدئولوژی ممکن و میسر نیست. لیبرالیزم هم یک ایدئولوژی است و در نتیجه‌ی آن مشخص می‌شود که



غرب‌گزینی در نظریه سنت‌گرایان (سید حسین نصر) و نظریه غرب‌زدایی از علوم با عناصر کلیدی (سید محمد نقیب العطاس) و نظریه متافیزیک و پیش فرض‌های اسلامی (مهدی گلشنی و خسرو باقری) و نظریه منزلت عقل در هندسه معرفت دینی (عبدا... جوادی آملی) و نظریه نظام علوم انسانی اسلامی یا روش‌شناسی اجتهادی (عبدالحسین خسروپناه) آشکار است.

ایشان تصریح کرد: دو دیدگاه کلان در باب علم دینی وجود دارد: الف) دیدگاه عدم امکان و نامطلوبیت علم دینی، ب) دیدگاه امکان و مطلوبیت علم دینی.

دکتر خسروپناه گفت: طرفداران دیدگاه عدم امکان علم دینی - که شایع‌تر از دیدگاه رقیب است و اکثر دانشمندان علوم انسانی در ایران به جهت ناآگاهی از ماهیت علوم انسانی غربی و اسلامی به آن معتقدند - علم دینی را غیرممکن و حتی بی‌معنا می‌دانند و بر فرض امکانش، آن را غیر ضروری و نامطلوب می‌شمرند. همه طرفداران این دیدگاه به طور مستقل و مفصل به این بحث نپرداخته‌اند، تنها برخی از منکران از جمله آقایان عبدالکریم سروش، مصطفی ملکیان و علی پایا به طور مفصل به انکار علم دینی پرداخته‌اند.

رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه یادآور شد: معتقدان به امکان علم دینی بر آنند که علم دینی نه تنها مفهومی منطقی و معنادار و تحقق‌پذیر است، بلکه ضروری و مطلوب نیز می‌باشد. این طایفه، تفاسیر گوناگونی از مقوله علم دینی ارائه کرده‌اند، به عنوان مثال دکتر نقیب العطاس، دیدگاه اصلاح‌گری و دکتر



◀ دکتر خسروپناه رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه گفت: علم دینی به ویژه علوم انسانی اسلامی در ایران از نظر تئوریک و اجرایی مسیر قابل توجهی را طی کرده است؛ به گونه‌ای که می‌توان از آن، به جریان شناسی علم دینی تعبیر کرد و به تدوین آن پرداخت.

ایشان با اشاره به این که چهار جریان عمده در بحث علم دینی در کشورهای اسلامی با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران شکل گرفته است، گفت: این چهار جریان عبارت است از جریان غرب ستیزی، غرب‌گرایی، غرب‌گزینی و غرب‌گریزی. وی افزود: هر یک از این چهار جریان با تقریرها و تلقی‌های مختلفی به مسئله علم دینی پرداخته‌اند. جریان غرب‌ستیزی در مکتب تفکیک (میرزا مهدی اصفهانی) و تجدد ستیزی سنتی و فرهنگستان آکادمی علوم اسلامی (سید منیرالدین هاشمی) و پست مدرن‌های مسلمان (سعید زبیا کلام) نمایان است و جریان غرب‌گرایی در منکران علم دینی همچون عبدالکریم سروش و علی پایا و مصطفی ملکیان مطرح است و جریان غرب‌گریزی در نظریه علم اجتهادی (علی عابدی شاهرودی) و مدل پارادایم اجتهادی دانش دینی یا پاد (حسنی و علی پور) و جریان

نظام‌های لیبرال هم ایدئولوژی دارند. بعد هم تعریف آنها از ایدئولوژی، به گونه‌ای است که تنها مارکسیسم و کمونیسم و اخیراً هم اسلام را شامل می‌شود. همچنین معتقدند که نظام‌های ایدئولوژیک لزوماً استبدادی هستند و به توتالیتر منتهی می‌شوند. پس تنها نظام‌های لیبرال که به ادعای آنها ایدئولوژی ندارند، به آزادی یا دموکراسی می‌رسند. در همین راستا هر نوع نظام دینی و آرمان‌گرا را استبدادی تلقی می‌کنند و همه‌ی محسنات و امتیازات را به نظام‌های لیبرال و آزادی‌خواه می‌دهند. در واقع بدون این که از لیبرالیسم اسمی بیاورند، مفاهیم آن را در ذهن مخاطب به عنوان مفاهیم کاملاً حقیقی و درست جا می‌اندازند، در حالی که این دروغی بس بزرگ است. شاهد کذب این ادعا هم این است که خود غربی‌ها در کتاب‌هایشان و در تقسیم ایدئولوژی‌ها، لیبرالیسم را هم جزو ایدئولوژی‌های شمارند.

وی همچنین یادآور شد: حال اگر بخواهیم یک تقسیم‌بندی صحیح را به یک دانشجوی علوم انسانی مؤمن و مسلمان معرفی کنیم، باید بگوییم که نظام‌ها دو دسته‌اند؛ نظام مبتنی بر ولایت حق و نظام مبتنی بر سیطره‌ی نفس انسان غیر حق و شیطانی. این قاعده‌ای است که در تمام عالم جاری است: یا تحت ولایت حق و حقیقت هستید یا تحت ولایت شیطان و طاغوت.

دیدگاه‌های موجود در علم دینی

نصر، دیدگاه ارزشی و فرهنگ‌سازی در علوم غربی، آیت‌الله شهید مطهری، نظریه کاربردی، دکتر گلشنی و دکتر باقری، دیدگاه متافیزیک اسلامی و آیت‌الله جوادی آملی، نظریه منزلت عقل در هندسه معرفت را در تعریف و چگونگی تولید علم دینی مطرح ساخته‌اند.

خسروپناه گفت: تمامی این نظریه‌ها، گرفتار نقاط ضعف و کاستی در روش یا محتوا هستند. نظریه پذیرفته شده از نظر نگارنده، نظریه نظام علوم انسانی اسلامی یا روش‌شناسی اجتهادی است که در پنج پارادایم فلسفی و انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی، مکتبی و روش‌شناختی نمایان می‌گردد. این دیدگاه در چندین نظریه علوم انسانی رفتاری و اجتماعی پیاده گردید و جواب مثبت گرفت.

راهبردهای اسلامی سازی علوم انسانی



نشست‌نخبگان و برجستگان علمی کشور برای بررسی اندیشه‌های راهبردی در محضر رهبر معظم انقلاب برگزار شد که در این

نشست حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحسین میرمعزی به بیان نظرات خود پرداخت. آنچه می‌خوانید خلاصه مقاله‌ای است که در محضر ایشان ارائه کرد.

سه راهبرد کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت جهت تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت همراه با اسلامی سازی علوم انسانی را پیشنهاد می‌کنم. این سه راهبرد در طول هم هستند و نتیجه هر راهبرد یک الگوی پیشرفت است؛ با این تفاوت که وجه اسلامی الگویی که حاصل راهبرد میان مدت است بیشتر و عمیق تر از الگوی منتج از راهبرد کوتاه مدت، و وجه اسلامیت الگوی حاصل از راهبرد بلندمدت بیشتر و عمیق تر از الگوی منتج از راهبرد میان مدت است.

راهبرد کوتاه مدت: تجمیع ذخایر علمی موجود

گرچه فعالیت برنامه‌ریزی شده و گسترده‌ای برای اسلامی سازی علوم انسانی توسط انجام نشده ولی اقدامات شایسته‌ای توسط برخی مراجع و شخصیت‌های علمی حوزه در این جهت انجام شده است. برخی دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی تأسیس شده‌اند که بیش از دو دهه به آموزش و پژوهش در موضوعات علوم انسانی اسلامی پرداخته‌اند. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، دانشگاه مفید، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، نمونه‌های بارز این حرکت آگاهانه است.

حاصل این تلاش تربیت نیروهای دارای فضل حوزوی و تحصیلات دانشگاهی در علوم انسانی است که توانایی پژوهش در جهت اسلامی سازی این علوم را دارند. همچنین در این مراکز،

تحقیقات متعددی درباره فلسفه علوم انسانی و راه‌های اسلامی سازی علوم انسانی و موضوعات علوم انسانی صورت گرفته است. در دو دهه اخیر، تنها در رشته اقتصاد اسلامی در قم بیش از صد کتاب و بیش از ۲۵۰ مقاله علمی در موضوعات نظام‌های مالی اسلامی، توسعه اسلامی، نظام اقتصادی اسلام، سیاست‌های اقتصادی با نگرش اسلامی، فقه الاقتصاد، اقتصاد در قرآن و سنت، اقتصاد خرد اسلامی، اقتصاد کلان، بارویکرد اسلامی و فلسفه و روش‌شناسی اقتصاد اسلامی منتشر شده است. در سایر رشته‌های علوم انسانی نیز کمابیش چنین است. در کوتاه مدت می‌توان از ذخایر علمی که تا کنون در کشور فراهم گشته استفاده کرد و با تجمیع پژوهشگران و پژوهش‌های آنان در زمینه علوم انسانی اسلامی به اسلامی سازی علوم انسانی به مفهوم پیش گفته و تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت پرداخت.

راهبرد میان مدت: تعریف و برگزاری

دوره‌های دکترا و فوق دکترا پژوهشی

در راهبرد میان مدت برای تعمیق اسلامی سازی علوم انسانی موجود برنامه‌ریزی می‌شود. در این راهبرد پس از آسیب‌شناسی پژوهش‌های موجود و تشخیص موضوعاتی که پژوهش در آنها ضعیف یا نادر است، به تعریف و برگزاری دوره‌های دکترا و فوق دکترا پژوهشی در آن موضوعات خواهیم پرداخت. بدین ترتیب به تدریج حجم پژوهش در موضوعات مزبور متراکم گشته و امکان تعمیق اسلامی سازی علوم انسانی از طریق بازسازی عمیق تر و گسترده تر تئوری‌های علوم انسانی موجود فراهم می‌شود.

براساس تئوری‌های بازسازی شده وضعیت



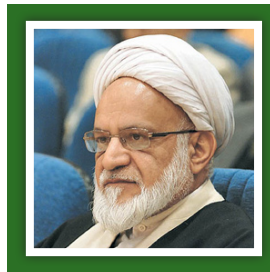
این مسئله شده؛ در حالی که هیچ کار جدی صورت نگرفته است.»

این عضو کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی تصریح کرد: «با توجه به سوابقی که در وزارت علوم در دولت نهم به دست آمده، من تصور می‌کنم دولت دهم این آمادگی را دارد که از مقولات میان‌رشته‌ای با توجه به دین محور بودن علوم انسانی حمایت کند. معتقدم راه‌اندازی یک نهاد درون وزارت علوم لازم است. برای پیگیری این مسئله لازم است عده‌ای از فرهیختگان وزارت علوم و حتی عده‌ای از دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه یا دانش‌آموختگان دانشگاه که به مطالعات میان‌رشته‌ای علاقه دارند و قبلاً در این زمینه کار کرده‌اند، دعوت به کار شوند و مدیریت کار را به عهده بگیرند.»

مصباحی مقدم درباره‌ی مباحث میان‌رشته‌ای در علوم انسانی نیز گفت: «متأسفانه جایگاه و ساز و کار جدی و کارآمدی نداریم. اوایل انقلاب «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه» تشکیل شد و کارهایی هم کرد ولی بعدها مبدل به چیز دیگری شد. اگر همان تشکیلات هم بتواند بازسازی شود، خوب است ولی مهم این است که یک جایگاه مسؤول و قریب به وزیر در وزارت علوم و تحقیقات راه‌اندازی شود و دستش را از نظر امکانات و تجهیزات باز کنند تا کار انجام گیرد. اگر این کار انجام نگیرد در حد کوشش‌های پراکنده‌ی افراد و گروه‌های محدود و مقوله‌ای شعرگونه به جای خواهد ماند و پیشرفتی که انتظار می‌رود در این زمینه نخواهیم داشت.»

وی در پایان یادآور شد: «متأسفانه علوم انسانی ما همچنان وام‌دار ترجمه‌های بیگانه است. چه

علوم انسانی در ایران وام‌دار ترجمه‌های بیگانه است



◀ حجت‌الاسلام مصباحی مقدم، کارشناس مسایل اقتصاد اسلامی، در مورد تأکید بعضی اساتید بر لزوم گسترش گرایش‌های «میان‌رشته‌ای» گفت: «در این دیدار راه‌کاری برای این مسئله پیشنهاد نشد. وزارت علوم باید بخشی را با عنوان مرکز «علوم بین‌رشته‌ای» و «تلفیق علوم انسانی و اسلامی» راه‌اندازی کند تا از نظر امکانات مادی و معنوی، دانشگاه‌هایی که توانایی‌های لازم را در این زمینه دارا هستند، شناسایی نماید و برای فعالیت علمی بین رشته‌ای، به‌ویژه علوم اسلامی و انسانی، میدان کار لازم را ایجاد کند.»

عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) تأکید کرد: «الآن ما متولی خاصی برای پیگیری این مسئله نداریم. البته در مطالبات رهبر انقلاب تأکید روی این مسئله فراوان بوده و ایشان همواره چنین چیزی را خواسته‌اند اما در بیانات برخی اساتید، فقط گاهی اشاراتی به

مطلوب ترسیم گشته، وضعیت موجود تحلیل و راهبردهای تغییر پیشنهاد می‌گردند. بدین ترتیب به الگویی از پیشرفت دست می‌یابیم که وجه اسلامیت آن قوی‌تر و عمیق‌تر است، گرچه کامل نیست. در فرآیند تحقق این راهبرد ادبیات علمی مرتبط با الگوی پیشرفت اسلامی غنی‌تر گشته، نیروهایی که توانایی تولید نظریات و تئوری‌های خالص اسلامی و اجرای آنها را دارند، تربیت شده و زمینه‌های لازم برای ایجاد رشته‌های علوم انسانی اسلامی مرتبط با الگوی پیشرفت و نیز زمینه‌های لازم برای تدوین و اجرای الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت منتج از این راهبرد، بیش از پیش فراهم می‌شود.

راهبرد بلندمدت: تشکیل گروه‌های پژوهشی فلسفه علوم انسانی اسلامی

در راهبرد بلندمدت برای تأسیس علوم انسانی اسلامی و تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت براساس این علوم برنامه‌ریزی می‌شود. در این راهبرد با شناسایی محققان کلیدی در هر رشته به تشکیل گروه‌های پژوهشی در فلسفه علم مضاف به هر یک از رشته‌های علوم انسانی و در کنار آن تشکیل گروه پژوهشی فلسفه علم (که مرکب از برترین محققان هر رشته و برترین محققان فلسفه علم است) پرداخته و از طریق تحقیقات بین‌رشته‌ای روشمند و هماهنگ به پرسش‌های اساسی فلسفه علم به صورت کلی و به صورت رشته‌ای جواب‌های یکسان و مکتب‌گونه خواهیم داد. پس از آن قادر خواهیم بود علوم انسانی اسلامی را براساس مبانی و ارزش‌های اسلامی تأسیس نماییم.

ترجمه‌های که به صراحت ترجمه هستند و چه ترجمه‌هایی که ترکیبی از ترجمه‌های دیگر هستند. بنابراین نمی‌توان به ساز و کارهای معمولی بسنده کرد و من معتقدم در این بخش خصوصاً نیاز به نهادسازی داریم.»

اصل توحید مبنای نظریه‌پردازی‌ها باشد



◀ پروفیسور حمید مولانا با اشاره به یکی از عوامل کلیدی که موجب تفاوت در نظریه‌پردازی می‌شود، گفت: تفاوت در نوع نگاه به مقوله دین است که در کشورها و فرهنگ‌های مختلف سیر متفاوتی را طی کرده است و اکنون نیز جایگاه‌های متفاوتی دارد. دین در جامعه آمریکا و به طور کلی در غرب امر محوری نبوده و در حاشیه قرار دارد.

وی افزود: البته این امر در کشورهای مختلف اروپایی و آمریکا متفاوت است. این در حالی است که در جوامع اسلامی (و نه لزوماً در نظام‌های حاکم بر کشورهای اسلامی) دین امری محوری بوده و با فرهنگ کاملاً آمیخته شده است.

این استاد دانشگاه تشریح کرد: واژه دین در میان مسلمانان بیان‌کننده «راه زندگی» است نه یک سازمان و یا بخشی از جامعه. جریان کلیسای کاتولیک و پروتستان در مسیحیت با جریان دین در جوامع اسلامی کاملاً متفاوت است. بنابراین، مفهوم دین در دنیای غرب و دنیای اسلام دو چیز مختلف است اما می‌تواند جوانب مشترکی نیز داشته باشد.

استاد روابط بین‌الملل و مؤسس بخش ارتباطات بین‌المللی دانشگاه جرج واشنگتن با بیان اینکه در چهار چوب دینی و اسلامی، ارتباطات ابعاد مختلف و به هم پیوسته دارد تأکید کرد: اطلاعات در جامعه نمی‌تواند بی‌طرف و خنثی باشد. از دیدگاه اسلام، ارتباطات با حکمت، علم، دانش، اطلاعات و داده‌ها سر و کار دارد و همه اینها باید به هم پیوسته باشند.

وی با تأکید بر اینکه علم در معنی و مفهوم غربی آن، به مشاهدات و بررسی عوامل حسی و خارجی اکتفا می‌کند بیان کرد: این نوع نگاه به علم باعث می‌شود که انسان به عنوان نتیجه تکامل حیوانات معرفی شود. در مقابل این نوع نگاه جریان دینی، پیدایش و اصل انسان را در خلقت می‌بیند. در واقع غرب موضوع خلقت را کنار گذاشته و از تکامل انسان و مطالعه نظم اجتماعی و فردی صحبت می‌کند.

مولانا تصریح کرد: امروزه تعارض بنیادین هستی‌شناختی و انسان‌شناختی میان دو الگوی متفاوت دینی و سکولار در علوم اجتماعی، بیش از همه در عرصه فرهنگ اجتماعی، مطبوعات و رسانه‌های جمعی خود را نشان داده است. با ملاحظه مسائل و مشکلاتی همچون خودبستگی مردم

از تمدن ماشینی، ناهنجاری‌های ناشی از زندگی به اصطلاح مدرن و کمبود عاطفه و محبت بین افراد طبیعتاً توجه به مطالعه درباره رسانه‌ها و دین افزایش پیدا کرده است اما توجه به ارتباط شناسی معنوی و دینی از طلوع انقلاب اسلامی ایران احیا گردیده است.

وی همچنین تشریح کرد: بی‌شک، توجه به مفاهیم اصیل اسلامی راه را برای نظریه‌پردازی ارتباطات بر مبنای اسلام هموار خواهد ساخت. اولین و بنیادی‌ترین نگرش نسبت به ارتباطات در اسلام، نظریه توحید است. این واژه به معنای وحدت، پیوستگی و هماهنگی تمام اجزای جهان است. به این ترتیب، یکی از اساسی‌ترین محورهای ارزشی و اخلاقی ارتباطات، در دنیای اسلام بوجود آمده است. یگانگی پروردگار، وجود هدف در خلقت و رهایی و آزادی نوع بشر از قید و بند عبودیت ماسوی الله و در یک کلمه، نظریه توحید، هرگونه ارتباط و پیوند فکری، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی که بشر را تحت سلطه مخلوق درآورد را مردود می‌شمارد. حاکمیت مطلقاً از آن خداوند است. الگوی ارتباطات اسلام به ربوبیت اعتقاد دارد. به موجب اصل توحید، ویران کردن ساختارهای فکری مبتنی بر نژادپرستی، قوم‌گرایی، خویشاوندی و سلطه جویی از اصول ارتباطات اسلام است. بدین معنا که در انواع مختلف ارتباطات درونی، میان فردی، گروهی، عمومی، جمعی، میان فرهنگی و غیره می‌باید این اصل حاکم باشد.

پروفیسور مولانا گفت: با آشنا شدن با جامعه شناسی، مردم‌شناسی و روان‌شناسی متوجه این مسئله می‌شویم که ما از کودکی با اصل



و با تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل» حاکی از جامعه‌ای پویا، با نشاط و توانمند است که بدون آن توسعه‌یافتگی و دسترسی به جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه را صرفاً مفهومی ذهنی و عاری از ویژگی‌های اسلامی و انقلابی متأثر از حرکت حیات‌بخش انقلاب اسلامی ایران نشان می‌دهد.

دری تصریح کرد: در سیاست‌های حاکم بر قانون برنامه پنجم توسعه جمهوری اسلامی ایران، مفاهیم دقیق‌تری از حوزه علوم انسانی و زمینه کاربرد آن در سایر امور، اعم از اجتماعی، فرهنگی، علمی و فناوری، اقتصادی، سیاسی، دفاعی و امنیتی ارائه شده است.

عضوهیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی اضافه کرد: صریح‌ترین اشاره به این موضوع، تحول و ارتقای علوم انسانی است که در این خصوص می‌توان تقویت جایگاه و منزلت این علوم، جذب افراد مستعد و با انگیزه، اصلاح و بازنگری در متون، برنامه‌ها و روش‌های آموزشی، ارتقای کمی و کیفی مراکز و فعالیت‌های پژوهشی و ترویج نظریه‌پردازی، نقد و آزاد اندیشی را زمینه‌ساز اصلی تحول این علوم دانست.

دری با تأکید بر این‌که دیدگاه‌ها و نظرات اندیشمندان عرصه علوم انسانی، از نوعی نگرانی درباره‌ی عدم توجه به توسعه متوازن و پایدار علوم انسانی در کنار سایر علوم حکایت می‌کند تأکید کرد: ماهیت متفاوت و خاص علوم انسانی نسبت به سایر علوم با محوریت انسان و جامعه‌ی انسانی برخوردار از بسیاری پیچیدگی‌ها، مایه اصلی توجهات و انتظارات از شکل‌گیری و کاربرست دقیق و صحیح علوم انسانی است. ■

مؤثر در عرصه کار تولیدی و خدماتی را در زمره مهم‌ترین مأموریت‌های هر جامعه‌ای قرار داده است.

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی ادامه داد: این مهم بدون اتکا به فلسفه و ماهیت انسانی در کانون‌های فکری و کاری نقش مؤثر خود را در حرکت جوامع ایفا نخواهد کرد؛ از این رو است که علوم انسانی به‌عنوان بخش مهمی از مجموعه علوم بشری، سکاندار حرکت و چرخش فعالیت‌های انسان‌ها در بروز و افول تمدن‌ها، گردش و حرکت نسل‌ها، حیات سازمان‌ها و جریان امور و فعالیت‌های نهادهای اجتماعی است.

وی گفت: از این‌رو بدیهی است که جوامع نیازمند برخورداری از فلسفه و سیاست‌های روشن و مدون در علوم انسانی هستند تا بتوانند جوامع انسانی را مدیریت و از منبع حیاتی انسان‌ها برای به‌کارگیری سایر عوامل طبیعی و مادی به‌طور مؤثر استفاده کنند.

دری با بیان این‌که همانند بسیاری از جوامع، وجود سیاست‌ها و راهبردها در قالب اسناد بالادستی برای هدایت فعالیت‌ها از جمله ضرورت‌هاست، خاطرنشان کرد: در جمهوری اسلامی ایران نیز این ضرورت در متن و مفاد سند چشم‌انداز نظام، سیاست‌ها و قوانین به شکل صریح و ضمنی مورد اشاره قرار گرفته شده است. این محقق و پژوهشگر افزود: توجه اصلی سند چشم‌انداز ایران ۱۴۰۴ مبنی بر این‌که «ایران کشوری است توسعه‌یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه با هویت اسلامی و انقلابی الهام‌بخش در جهان اسلام

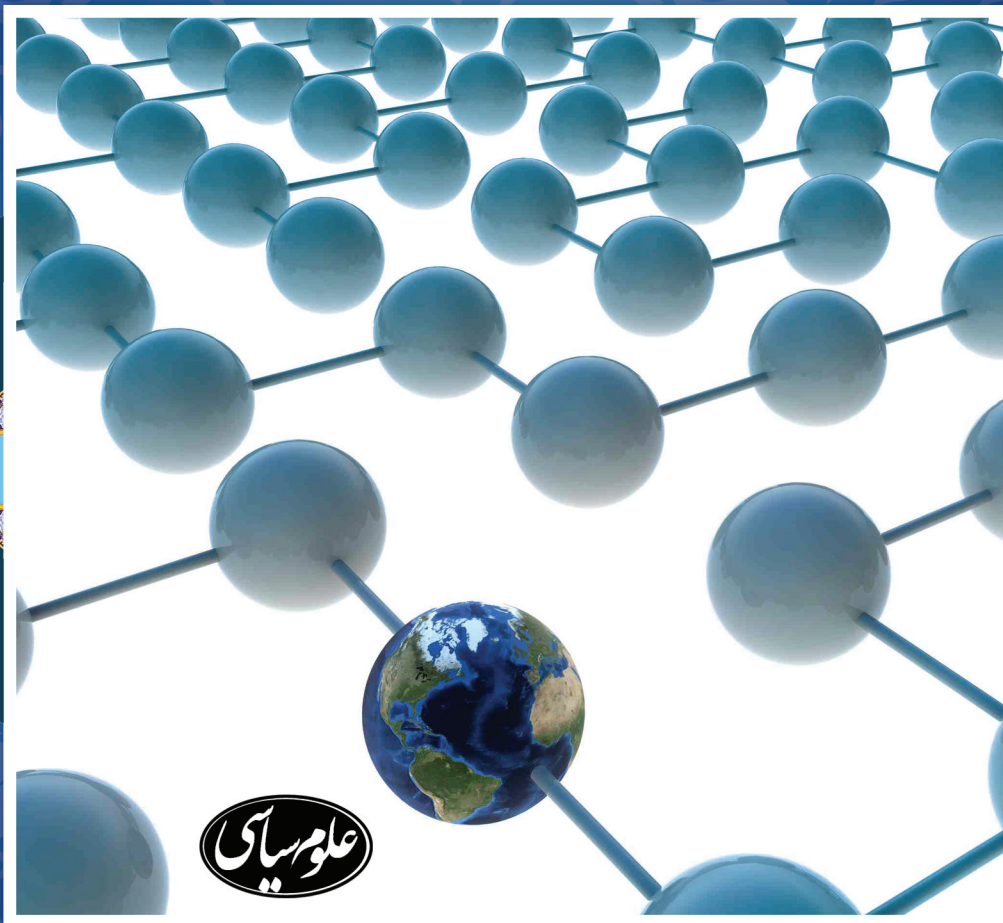
توحید ناآشنا بودیم و از کانال مدرسه، دانشگاه، محیط کار و یا حتی کودکان استان اصولی غیراز توحید جایگزین اصل اساسی توحید شده است. از این رو، یکی از کاربردهای مهم تبلیغ دینی و اسلامی، از بین بردن اسطوره‌ها و بیان حقایق است. آزادی بیان، اجتماع و رسانه بدین معنی نیست که افراد یا نهادها از مسئولیت اجتماعی برخوردار نیستند. مبارزه علیه شخصیت و هر نهاد اجتماعی همراه آن، مبارزه‌ای است علیه سیستم ارتباطی که سعی در تبلیغ آن دارد.

نگرانی از عدم توجه به توسعه متوازن علوم انسانی

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی اظهار کرد: ماهیت متفاوت و خاص علوم انسانی نسبت به سایر علوم با محوریت انسان و جامعه انسانی، مایه اصلی توجهات و انتظارات از شکل‌گیری و کاربرست دقیق و صحیح علوم انسانی است.

دکتر بهروز دری، در دومین کنگره ملی علوم انسانی (در بستر ارزش‌های اسلامی)، در موضوع «علوم انسانی از آرمان تا واقعیت‌ها: کنکاشی در سیاست‌ها و راهبردهای علوم انسانی از منظر اسناد بالادستی» به ایراد سخن پرداخت.

دری در این نشست گفت: ایران اسلامی به‌واسطه برخورداری از منابع انسانی هوشمند، خلاق و نوآور از مزیت نسبی قابل ملاحظه در عرصه منطقه‌ای و جهانی برخوردار است. نقش بی‌بدیل انسان‌ها در تحولات اجتماعی و گردش امور سازمان‌ها و نهادها، توجه ویژه به این عامل



علوم ساینس

فصلی آموزشی

سال اول | شماره سوم | بهار ۱۳۹۱



علوم سیاسی ناکارآمد

■ غلامحسین خاکزاد

دانشجوی دکتری علوم سیاسی
دانشگاه اصفهان



◀ پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی فرصتی گران بها برای بالفعل کردن بسیاری از دغدغه‌های اسلامی و متعالی بود که سالیان دراز زیر سایه حکومت‌های جور اجازه بروز نیافته بودند. دغدغه‌ها و ایده‌هایی که، از آن بدتر، زیر بار فشار غرب زدگی پیش‌رونده‌ی روشنفکری شبه مدرن مجال برای ظهور نمی‌یافتند. انقلاب اسلامی بستری را فراهم کرد برای طرح این دغدغه‌ها و از آنجا که این انقلاب ذاتا رسالتی فرهنگی - فکری داشت و واکنشی بود به جریان شکست خورده مدرنیزاسیون در ایران، می‌باید که به زبان علمی و روز چنین دغدغه‌هایی را بالفعل می‌کرد. دغدغه زندگی در جامعه‌ای اسلامی و متعالی یکی از این دلمشغولی‌ها بود که در سرتاسر تاریخ انقلاب پیگیری شده است. این مهم پس از گذراندن دوره‌هایی، امروز به مرحله‌ای رسیده است که باید عمیق‌تر از پیش مطرح گردد. امروز ضرورت تحول بنیادی در علوم انسانی برای آنانی که در چهارچوب انقلاب اسلامی می‌اندیشند بیش از پیش مطرح شده است و از طرف دیگر برای سایر صاحب‌نظران نیز ضرورت این تحول با مشاهده ناکارآمدی علوم انسانی در توصیف و توضیح جامعه ایرانی و نظریه‌پردازی برای حل مسایل و مشکلات آن بارز شده است.

در میان صاحب‌نظران رشته علوم سیاسی، به عنوان بخشی از علوم انسانی نیز این دغدغه ایجاد شده است. همان‌طور که ذکر شد یکی از عوامل اصلی طرح این مسئله، ناکارآمدی داشته‌های فعلی، این رشته در تولید محتوای مستقل از ترجمه و توضیح نظریه‌های غربی، متناسب با جامعه و تفکر ایرانی و اسلامی است. البته وجود این نقیصه، بیان راهکارهای متفاوتی را از سوی صاحب‌نظران این رشته در پی داشته است که بررسی و نقد و توضیح این دیدگاه‌ها و وجهی همت اصلی این فصلنامه است.

از طرف دیگر برای نشان دادن عملی بودن تحول سازنده و زیربنایی در علوم سیاسی از یک طرف و نشان دادن قوت و ضعف کارهای انجام شده در پارادایم جدید (پارادایم اسلامی علوم سیاسی) تلاش می‌کنیم که به معرفی مراکز، محققان و آثار تولید شده در چهارچوب این پارادایم بپردازیم. از همه استادان، صاحب‌نظران، دانشجویان و مراکزی که در این زمینه فعال هستند دعوت می‌شود که به ما در این مهم یاری دهند. از طرف دیگر پذیرای نقدها و نظرات استادان و کارشناسان گرامی این حوزه نیز هستیم. ■



مروری بر ادبیات اقتصاد سیاسی اسلامی

دکتر حسین پور احمدی

دانشیار دانشکده‌ی اقتصاد و علوم سیاسی
دانشگاه شهید بهشتی



◀ سوابق پژوهش‌های صورت گرفته و ادبیات موجود در خصوص نظریه‌ی اقتصاد سیاسی اسلامی، ما را در شناخت منابع و زمینه‌های پیشرفت و ارتقای هر چه بیشتر این نظریه کمک خواهد کرد. به‌ویژه در سال‌های بعد از انقلاب تحقیقات گسترده‌ای در حوزه‌ی اقتصاد اسلامی و سیاست در اسلام صورت گرفته است. حتی بسیاری از این تحقیقات ارزشمند با ارائه‌ی جنبه‌های معرفتی و ارزشی اسلام به‌صورت شیوا و با رویکرد کاملاً علمی راه را برای تجدید نظر در نحوه‌ی نگرش و پارادایم‌های حاکم بر علوم انسانی خصوصاً در عرصه‌ی دانشگاهی باز کرده است. در واقع، برخی از این آثار آنچنان ارزنده است که اثبات مجددی بر کارآمدی اندیشه‌های اسلامی در عرصه‌ی علوم انسانی است. واقعیت این که آنچه عمدتاً در این خصوص قابل دستیابی است شامل مواردی می‌شود که یا مبتنی بر سیاست در اسلام و یا اقتصاد در اسلام است؛ بدین ترتیب، منابع و ادبیات

تبیین کنند؛ یعنی بیشتر از بعد تاریخی و البته در بریده‌هایی از تاریخ اسلام پیوندهای میان سیاست و اقتصاد را روشن ساخته‌اند. در این نوشتار کوتاه به معرفی و بررسی این دو دسته از سوابق پژوهشی اقتصاد سیاسی اسلامی می‌پردازیم. در خصوص دسته‌ی اول می‌توان به مقاله‌ی «مولفه‌ها و شاخصه‌های الگوی اقتصاد سیاسی اسلام» تالیف یدالله دادگر اشاره کرد (۱). منظور از اقتصاد سیاسی اسلامی در این مقاله ناظر بر ابعاد اقتصادی آن است، اگر چه اهداف تعریف شده در آن، ترسیم الگویی از اقتصاد سیاسی اسلامی است. در این مقاله نشان داده شده است که نه فقط اقتصاد اسلامی (دست کم در ظرفیت نظری) کارآمد بوده و اخلاق‌مدار نیز شمرده می‌شود بلکه می‌تواند با دیگر الگوهای اقتصاد متعارف نیز رقابت کند و یا با آن‌ها مورد مقایسه قرار گیرد. بنابراین هدف عمده‌ی این مقاله اثبات علمی اقتصاد اسلامی در یک نظام کل است. این مقاله به ابعاد سیاسی اسلام در

گسترده‌ای در داخل و خارج کشور، در جهان تشیع و خارج آن به بررسی سیاست و اقتصاد در اسلام به‌طور جداگانه پرداخته‌اند. اما آن بخش از منابع و ادبیات هم که کوشیده‌اند تا نگرش اسلامی را در چهارچوب یک رویکرد اقتصاد سیاسی توضیح دهند و یا اقتصاد سیاسی اسلامی را تبیین کنند به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ی اول متون و پژوهش‌هایی هستند که تبیین اقتصاد سیاسی اسلامی را با روش محوریت اقتصاد یا سیاست پیش برده‌اند. یعنی محور و منظر سیاست و یا اقتصاد به‌عنوان روش پژوهش، در آن نقش کلیدی و هدایت‌کننده دارد؛ به‌بیانی دیگر اقتصاد سیاسی اسلامی را بر پایه‌ی سیاست و یا محوریت و مرکزیت اقتصاد تبیین کرده‌اند که قطعاً هیچ یک از این دو روش نمی‌توانند مدل جامعی از اقتصاد سیاسی اسلامی ارائه کنند. دسته‌ی دوم شامل متون و پژوهش‌هایی هستند که تلاش کرده‌اند - به‌طور کاملاً ناقص - چهارچوب اقتصاد سیاسی اسلام را در قالب روندهای تاریخی



پدید آورنده‌ی فقر، معیارهای محاسبه‌ی خط فقر و شیوه‌های عملی فقرزدایی، رابطه‌ی جمعیت و اقتصاد و کنترل جمعیت، یارانه‌ها، ارتقای درآمد سرانه و رفاه عمومی، تخصیص منابع و اموال دولتی، اقتصاد مستقل و وابسته، اقتصاد آزاد و دولتی، توسعه و تجارت خارجی از دیگر موضوعات در فصول گوناگون این کتاب است. بدین ترتیب، تمرکز اصلی این کتاب بر مباحث اقتصادی است و اقتصاد سیاسی اسلامی در یک نظام جامع اقتصاد اسلامی مورد بررسی قرار گرفته است.

مقاله‌ی ارزشمند دیگری که به بررسی ای موضوع پرداخته است مقاله‌ی اینترنتی «درآمدی بر اقتصاد سیاسی اسلام» نوشته‌ی مسعود العالم چوهاردی با ترجمه‌ی یعقوب نعمتی وروجنی می‌باشد (۴). این مقاله کوشیده است تا از جنبه‌ی تاریخی و البته با محوریت اقتصاد در اسلام، عرصه‌های داخلی و بین‌المللی فعالیت‌های گوناگون اقتصادی اسلام را با ایجاد و معرفی شورا، به عنوان مصدر سیاسی قدرت به منظور تقویت مبانی مستحکم جامعه‌ی اسلامی به صورت الگوی موفق و پیشرفته

◀ نه فقط اقتصاد اسلامی (دست‌کم در ظرفیت نظری) کارآمد بوده و اخلاق مدار نیز شمرده می‌شود بلکه می‌تواند با دیگر الگوهای اقتصاد متعارف نیز رقابت کند و یا با آنها مورد مقایسه قرار گیرد.

در جهان ارائه دهد؛ بنابراین مقاله‌ی مزبور در عرصه‌ی مدل اقتصاد سیاسی اسلامی خود نه

بر نگرش اقتصادی است. یعنی در عرصه‌های تبیین نظری، صرفاً مباحث اقتصادی مورد تجزیه و تحلیل واقع شده است. بر این اساس این کتاب تمام سعی خود را بر این نکته معطوف ساخته است که وجود قرائتی به نام اقتصاد اسلامی در کنار سایر قرائت‌های اقتصاد سیاسی (به معنای اقتصادی کلمه) را اثبات کند؛ لذا سعی شده است که الگویی از اقتصاد سیاسی (اقتصاد محور) دینی با لحاظ مسایل ارزشی، هنجاری و اخلاقی را به اثبات برساند. خارج از نقدهای جدی وارد بر این کتاب، اهداف نظام سیاسی اسلام در کنار اهداف نظام اقتصادی آن در یک نظام کامل و جامع تبیین نشده است در نتیجه رنگ سیاسی آن با توجه به اهداف و مبانی و مولفه‌های سیاست در اسلام مورد غفلت واقع شده است.

کتاب دیگر در این زمینه جلد چهارم «فقه سیاسی» تالیف عباسعلی عمید زنجانی است (۳). در این کتاب سعی شده است که ارتباط اقتصاد و سیاست از منظر اسلامی تشریح و سیاست‌ها و مقررات کلی هدایت اقتصادی در ابعاد مختلف از دیدگاه اسلام توضیح داده شود. در این راستا بخش‌هایی از قوانین اسلام در حوزه‌هایی از جمله توزیع ثروت، منابع مالی دولت اسلامی و مالیات‌های اسلامی، توسعه اقتصاد ملی و ... مورد کنکاش قرار گرفته است. در بخش‌ها و فصول دیگری از این کتاب، نقد و بررسی اقتصاد آزاد-دولتی و میانه از نظر اسلام ارائه شده است. سیاست‌های فقرزدایی، شاخص‌ها و خدمات حمایتی برای فقرزدایی، برنامه‌های فقرزدایی و مولفه‌های آن و عوامل

عرصه‌های نظری و عملی و اهداف نظام سیاسی اسلام توجهی ندارد.

کتاب دیگری که تلاش کرده است به تبیین اقتصاد سیاسی اسلامی بپردازد، «ارتباط اقتصاد متعارف با اقتصاد ارتدوکس و اقتصاد اخلاق مدار» تالیف یدالله دادگر و حسین

◀ اقتصاددانان اسلامی برای پرداختن به ارزش‌های خاص اسلامی و هنجارهای نهادی آن، همچنان از الگوهای اقتصادی موجود و پیش‌فرض‌های منطقی و جهان‌بینی‌های غربی بهره‌می‌برند.

نمازی است (۲). نویسندگان این کتاب عمدتاً عرصه‌هایی از ارتباط دین و اقتصاد و ماهیت اقتصاد دینی و اسلامی را مورد بحث قرار داده‌اند. تبیین مولفه‌های اقتصاد سیاسی دینی با توجه به ملاحظات روش‌شناختی از دیگر بحث‌های مطرح شده در این کتاب است که از منظر و محوریت اقتصاد انجام شده است. در این بخش از کتاب سعی شده است سازگاری اقتصاد سیاسی (از منظر اقتصاد) با پارادایم‌های دینی و از جمله پارادایم اسلامی اثبات شود. در بخش دیگری از کتاب، در کنار سایر قرائت‌های اقتصاد سیاسی، پارادایم مسیحی و اسلامی البته به لحاظ تاریخی مورد بررسی قرار گرفته است.

در این کتاب هرچند به حوزه‌های ارتباط اقتصاد و سیاست و دین و اخلاق توجه شایانی شده است اما نگرش کلان این کتاب مبتنی



فقط عمدتاً منظر اقتصادی را لحاظ کرده است بلکه از الگوی اقتصاد سیاسی متداول که در این کتاب دنبال شده است و بیانگر تعاملات و تأثیرات دوسویه اقتصاد و سیاست بر یکدیگر و بر سایر شئونات جوامع انسانی می‌باشد، نیز غافل مانده است، به علاوه این که، تأکید بر توصیه‌های اخلاقی و تلاش برای ارائه‌ی فرضیه‌ای اثبات نشده در الگوهای اقتصاد سیاسی اسلامی متن مقاله را از یک چهارچوب نظری به سمت هنجارگرایی سوق می‌دهد.

این مقاله عمدتاً به تحولات نوین در اقتصاد اسلامی با توجه به نهادهای مالی اسلام و اقتصادهای نوظهور اسلامی که با روش‌های جدید به دنبال تدوین ایده‌های اقتصاد اسلامی و اقتصاد بازارهای مالی هستند، می‌پردازد. نویسندگان در راستای تبیین تاریخی تأسیس نهادهای مالی اسلامی از طریق پی‌ریزی و تدوین ایده‌های اقتصاد اسلامی، اقتصاد بازارهای مالی بر پول، بانکداری و مالیه‌ی اسلامی، تأمین اعتبار توسعه و بسیج منابع، نظریه و کاربردهای شریعت در ابزارهای ثانویه‌ی روبه‌رشد بازار سرمایه، الگوهای کلان سیستم‌های اقتصاد اسلامی، ارتباط پول و سرمایه‌گذاری، تاریخ اقتصاد اسلامی و همکاری‌های بین‌المللی اقتصاد اسلامی تأکید دارد. نویسندگان توضیح می‌دهد که به طور تاریخی در تمامی این حوزه‌ها، گرایش شدیدی به استفاده از روش‌شناسی‌های کینزی یا نئوکلاسیک در بررسی اقتصاد اسلامی وجود داشته است؛ به عبارت دیگر اقتصاددانان اسلامی برای پرداختن به ارزش‌های خاص اسلامی و هنجارهای نهادی آن، همچنان از

الگوهای اقتصادی موجود و پیش‌فرض‌های منطقی و جهان‌بینی‌های غربی بهره می‌برند. از این رو، هیچ‌گونه تلاشی برای بسط تفکر جدیدی در مورد ایجاد آن چیزی که رشته‌ی

اقتصاد سیاسی اسلامی را بر پایه‌ی سیاست و یا محوریت و مرکزیت اقتصاد تبیین کرده‌اند که قطعاً هیچ یک از این دو روش نمی‌توانند مدل جامعی از اقتصاد سیاسی اسلامی ارائه کنند

مجزای اقتصاد اسلامی نامیده می‌شود، صورت نگرفت و اقتصاد اسلامی همراه با داوری ارزشی که وارد بحث کرد، همچنان بخشی از تفکر رایج اقتصادی است. از این رو مهم است بدانیم که چگونه می‌توان اقتصاد اسلامی را از نظر منطقی در چهارچوب روش‌شناسی‌های موجود و نگرش‌های رایج اقتصادی مورد بررسی قرار داد، یا این که آیا بررسی اقتصادی-اجتماعی اسلامی باید بر پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی جدیدی مبتنی شود.

از نگاه العالم چوهاردی، اقتصاد سیاسی اسلام اساساً مطالعه‌ی نقش ویژه‌ی روابط اخلاقی-اقتصادی حکومت با سیستم بوم‌شناختی آن را شامل می‌شود. زیرسیستم بازار، بخشی از این سیستم بوم‌شناختی کلان را تشکیل می‌دهد. اسلام احترام فوق‌العاده‌ای برای فرآیند بازار قائل است ولی در عین حال آن را به رعایت اصول اخلاق اسلامی نیز ملزم می‌گرداند. نظام سیاسی-اجتماعی اسلام شورا نامیده می‌شود. شورا مرکب از تصمیم‌گیرانی است که هر کدام

افراد خبره‌ای در احکام شریعت راجع به مسایل خاص سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و علمی هستند. این تصمیم‌گیران از طریق دموکراسی مشارکتی از نواحی مختلف جامعه‌ی اسلامی گرد هم می‌آیند. تصمیمات شورا از طریق رای‌گیری گرفته می‌شود. این شورا با در نظر گرفتن موازین اخلاقی، سیاست‌هایی را به نفع بازار و اجتماع تدوین می‌کند. این گونه تعاملات، روابط متقابل مابین بازار و حکومت پدید می‌آورد و سیستم بازار نیز به نظام‌های سیاسی تأسیس شده توسط شورا بر مبنای شناخت شریعت در مسایلی خاص پاسخ می‌گوید. ساختار سیاسی تعاملات بازار-حکومت که از نوع اخلاقی-اقتصادی است را می‌توان با مفهوم اقتصاد سیاسی تبیین کرد که هدف آن همگرایی روزافزون از طریق تعامل بین شورا و سیستم بازار مطابق با احکام قرآن و سنت است. باور به ارزش‌های فرآیند بازار در اقتصاد سیاسی اسلام و قدرت غیرقهری شورا در این راستا نقش کلیدی دارند. ■

مآخذ:

- ۱- دادگر، یدالله (۱۳۸۴) «مؤلفه‌ها و شاخصه‌های الگوی اقتصاد سیاسی اسلام»، فصلنامه تخصصی اقتصاد اسلامی، سال چهارم، شماره سیزدهم
- ۲- دادگر، یدالله و حسین نمازی (۱۳۸۵)، ارتباط اقتصاد متعارف با اقتصاد اردوکس و اقتصاد اخلاق مدار، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۳- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۳)، فقه سیاسی: جلد چهارم: اقتصاد سیاسی، تهران: امیر کبیر
- ۴- العالم چوهاردی، مسعود (۱۳۸۶)، «درآمدی بر اقتصاد سیاسی اسلام»، مترجم یعقوب نعمتی وروجنی، در: www.politicalthought.blogfa.com

تحول در علوم انسانی پیش شرط بازیابی تمدن اسلامی

گفتگو با حجت الاسلام دکتر میراحمدی

دانشیار دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی

دانشگاه شهید بهشتی

◀ دکتر منصور میراحمدی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، در حال حاضر مدیریت گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی را عهده دار است. وی که مدرک دکتری خود را از دانشگاه تهران اخذ کرده است هم‌اکنون در دانشگاه‌های مفید و باقر العلوم نیز به تدریس اشتغال دارد.

حجت الاسلام میراحمدی دو رویکرد بومی سازی و بومی بودن را در مسیر تحول علوم انسانی، به ویژه علوم سیاسی، برمی شمارد اما خود به هیچ یک معتقد نیست. دکتر میراحمدی رویکرد انتقادی را مناسب ترین راه برای نیل به تحول می داند، رویکردی که از یک سو، ابزار و دستاوردهای عقلانیت بشر را در گذر زمان نفی نمی کند و از دیگر سو، آن‌ها را فقط تا زمانی که خلاف نظر دین نباشد قابل استفاده می‌داند. اینک متن کامل گفتگوی وی را می‌خوانید.



■ پیشینه مساله تحول که به نوعی نزدیک به بحث احیای تمدن اسلامی هم می‌شود، چه فراز و فرودهایی داشته است؟ به نظر شما چه دیدگاه‌هایی در این زمینه وجود داشته و دارد؟

با توجه به این که انقلاب اسلامی ایران از سرشت و ماهیت دینی برخوردار است طبیعی بود که از همان آغاز شکل‌گیری انقلاب اسلامی بحث تحول در علوم انسانی مورد توجه قرار بگیرد. در واقع تحول در علوم انسانی برخاسته از ضرورتی بود که انقلاب اسلامی را به وجود آورده بود. از همان زمان دیدگاه‌هایی در این خصوص مطرح می‌شد تا این که در اوایل انقلاب، در قالب انقلاب فرهنگی مدتی دانشگاه‌ها تعطیل شد تا تغییرات لازم در سرفصل دروس علوم انسانی ایجاد گردد. اما در همان زمان دو رویکرد وجود داشت که فقط یکی از این رویکردها عملیاتی شد. رویکرد اول این بود که چون علوم انسانی برخاسته از مبانی نظری غرب است و فلسفه خاصی را به رسمیت می‌شناسد، بنابراین ما نمی‌توانیم علوم اسلامی را در جامعه دینی ترویج بدهیم و علوم انسانی غربی قابل پذیرش نیست. این عده‌ی قلیل مدعی بودند با تکیه بر مبانی دین و آموزه‌های آن می‌توان به یک علوم انسانی دینی یا علوم انسانی اسلامی دست یافت؛ به‌طور نمونه مرحوم سید منیرالدین شیرازی زمانی که موسسه‌ای به نام آکادمی یا فرهنگستان علوم اسلامی در اوایل انقلاب تاسیس کرد چنین ایده‌ای را مطرح می‌کرد.

وی معتقد بود که انقلاب اسلامی از منظر سیاسی موفق شده ولی از منظر فرهنگی اگر بخواهد موفق باشد، باید این تحول را در علوم انسانی ایجاد کرد تا یک علوم انسانی برخاسته از متون و منابع دینی آرایه شود.

اما رویکرد غالبی که مطرح شد این بود که ما باید برخی از مفاهیم و آموزه‌های دینی را وارد این علوم کنیم تا دانشجو تنها مفاهیم و آموزه‌های مطرح در علوم انسانی را فرا نگیرد. در این صورت می‌توان این علوم را با شرایط

◀ مرحوم سید منیرالدین شیرازی زمانی که موسسه‌ای به نام فرهنگستان علوم اسلامی در اوایل انقلاب تاسیس کرد معتقد بود که انقلاب اسلامی از منظر سیاسی موفق شده ولی از منظر فرهنگی اگر بخواهد موفق باشد، باید در علوم انسانی تحول ایجاد کرد و یک علوم انسانی برخاسته از متون و منابع دینی آرایه شود.

فرهنگی و دینی جامعه هماهنگ کرد و به نوعی هماهنگ‌سازی علوم انسانی جدید با شرایط فرهنگی جامعه و «کارآمد کردن علوم انسانی» را محقق ساخت. در نهایت همین رویکرد بود که مورد توجه قرار گرفت و پذیرفته شد. البته علاوه بر دروس عمومی در خیلی از رشته‌های علوم انسانی سعی شد درس‌های تخصصی هم تعریف شود؛ مثلاً در علوم سیاسی درسی مانند «مبانی اندیشه‌های سیاسی در اسلام»، یا درسی مربوط به فقه سیاسی در مقطع کارشناسی ارشد و دروسی از

این قبیل اضافه شد تا بتواند بعضی از مفاهیم و آموزه‌های دینی را در قالب دروسی تخصصی وارد رشته‌های تخصصی علوم انسانی کند.

این رویکرد عملاً تا سال‌های اخیر پیاده و اجرایی شد. بعد از سه دهه تجربه که از انجام این رویکرد به دست آمد، مسئولان و سیاستگذاران عرصه علم را به این فکر واداشته که آیا این راهبرد موفق بوده است یا خیر؟ آیا توانسته است ما را به هدف مطلوب برساند یا خیر؟ با تحلیل شرایط به این نتیجه رسیدند که جوابگو نبوده و نتوانسته است تحولی را در علوم انسانی ایجاد بکند؛ یعنی صرف افزودن دروس عمومی و برخی مفاهیم و آموزه‌های دینی به علوم انسانی و حفظ شاکله آن نمی‌تواند منجر به کارآمدی و یا تناسب این علوم با جامعه دینی ما بشود. وقتی که این تحلیل شکل گرفت، مرحله دوم تحول در علوم انسانی مطرح شد، موضوعی که در سال‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته و در حال بازخوانی است. تجربه این چند دهه نشان می‌دهد که تحول مورد نظر در علوم انسانی ایجاد نشده است.

نکته دیگر بحث تمدن‌سازی اسلامی است؛ جمهوری اسلامی به عنوان یک الگوی نظام سیاسی، از سویی ریشه در سنت دارد و می‌خواهد قانون الهی را در جامعه و زندگی سیاسی پیاده کند و از طرف دیگر قالب جمهوریت را به عنوان یکی از الگوهای نظام سیاسی در دنیای جدید پذیرفته و به رسمیت شناخته است. بنابراین باید به نوعی این تلفیق را بین سنت اسلامی و الگوی جمهوری برقرار



ورود مفاهیم و آموزه‌های دینی به علوم انسانی «می‌تواند» ما را به هدف برساند. اما چون الان آن تجربه را پشت سر گذاشته‌ایم، طبیعتاً سوال ما به شکل دیگری مطرح می‌شود: «آیا رویکرد دوم یا رویکرد ورود مفاهیم و آموزه‌های دینی به علوم انسانی رویکردی موفق بوده است یا نه؟ (این همان سوالی است که در آن زمان با آن رو برو نبودیم اما الان می‌توانیم به آن پاسخ دهیم) و اگر نبوده است، چرا؟ دلایل عدم موفقیتش در چیست؟» و در نتیجه، «حالا چه رویکردی را باید دنبال کرد؟ اگر آن رویکرد موفق نبوده، کدام رویکرد می‌تواند ما را به هدف انقلاب اسلامی برساند؟» بنابراین

معتقدم علوم انسانی جدیدی که وارد کشور ما شده خاستگاهش غرب و از یک سرشت و ماهیت دوگانه برخوردار است. باید به این دو جنبه از ماهیت علوم انسانی توجه بیشتری کنیم که متأسفانه این طور نیست. یک جنبه علوم انسانی، عقلانی بودن آن است که ره‌آورد تاملات عقلانی بشر است.

اصل این موضوع استمرار تاریخی دارد اما سوالات و پرسش‌ها و صورت‌بندی‌هایی که از این پاسخ‌ها و رویکردها وجود دارد، دچار تحول شده است.

■ یعنی مبتنی بر یک آسیب‌شناسی از قبل است؟

کمی قبل از آن، درون‌مایه‌های این رویکرد وجود داشته و بحث ضرورت تحول در علوم انسانی مطرح بوده است. ولی باید به این نکته توجه داشت که این ایده تجربه‌ای را پشت سر گذاشته و عملیاتی شده است. وقتی که یک نظریه توفیق عملیاتی شدن را پیدا می‌کند، حتماً همراه خودش تجربه‌ای را خواهد اندوخت و طی این فرایند است که با کمبودها و نارسایی‌های خودش آشنا می‌شود و می‌تواند آن‌ها را جبران کند. اندیشه‌ی تحول در علوم انسانی که با اندیشه انقلاب اسلامی همراه بوده است، در قالب همان رویکرد دوم، یعنی ورود مفاهیم و آموزه‌های دینی به محتوای رشته‌های علوم انسانی، ظرف این دو سه دهه تحقق عملی پیدا کرده است؛ بنابراین هر چند مسئله‌ی تحول در علوم انسانی ریشه در تاریخ انقلاب دارد، اما این ایده امروزه با حفظ ماهیت خود، می‌تواند با یک صورت‌بندی جدید نیز مطرح شود. چون توانسته است رویکرد پیشین را به تجربه بگذارد و مورد بررسی قرار بدهد. آن زمان تجربه‌ای نداشت اما امروز چنین تجربه‌ای فراهم شده تا بتواند با دقت بیشتری همان سوال را دوباره مطرح و پاسخ متفاوتی را پیدا کند.

در رابطه با بحث تحول در علوم انسانی، امروزه، در مقایسه با اوایل انقلاب، سوالات‌مان از دقت بیشتری برخوردار شده است. آن زمان ممکن بود وقتی سوال می‌شد «برای ایجاد تحول در علوم انسانی با چه رویکردی باید این کار را انجام داد؟» یکی از جواب‌ها این بود که

بکند. این نگاه نوگرانه‌ای است که جمهوری اسلامی دنبال کرده است و در استراتژی کلان خود، مسئله تمدن‌سازی و بازسازی تمدن اسلامی را تعقیب می‌کند و معتقد است که از طریق تاسیس جمهوری اسلامی و فعالیت‌هایی که درون این نظام سیاسی صورت می‌گیرد می‌توان به بازسازی تمدن اسلامی پرداخت. اگر شما بازسازی تمدن اسلامی را به عنوان هدف و استراتژی کلان جمهوری اسلامی در نظر بگیرید، این کار نیاز به عقبه و پشتوانه علمی دارد. پشتوانه علمی تمدن اسلامی در این نگاه چیزی نیست جز تاسیس علوم انسانی جدیدی که بتواند پشتوانه تئوریک علوم تمدن اسلامی را در آینده فراهم کند. این تحلیل ما را به این نتیجه می‌رساند که علوم انسانی جدید که وارداتی است نمی‌تواند پشتوانه‌ای برای بازسازی تمدن اسلامی قرار بگیرد و در نتیجه تحول در این علوم انسانی امری گریزناپذیر است؛ یعنی اگر ما ضرورت رسیدن به یک تمدن اسلامی را در نظر بگیریم، قطعاً تحول در علوم انسانی امری ضروری خواهد بود. این دو دغدغه، در کنار هم، در سال‌های اخیر موجب شده است که بحث تحول در علوم انسانی دوباره مورد توجه جدی قرار بگیرد.

■ آیا از آن زمانی که این مباحث شکل گرفت، علوم انسانی در مسیری از رشد قرار گرفته و یا فقط در حد یک دغدغه باقی مانده است؟
از زمان پیدایش تفکر انقلاب اسلامی و

دقیقا، همین طور است.

■ آیا این رویکرد موفقیت آمیز بوده است؟ تا چه حد توانسته به اهداف تعیین شده برسد؟

▼ علوم انسانی علوم فرهنگی است، خصلت فرهنگی دارد و در واقع برخاسته از زمینه‌ها و شرایط فرهنگی خاصی است. علوم انسانی جدید هم بستر و زمینه‌های فرهنگی‌اش چیزی جز فرهنگ غربی نیست؛ بنابراین علوم انسانی را بدون توجه به فرهنگ غربی نمی‌توان شناخت.

بله. این رویکرد به طور نسبی موفق بوده است اما به طور کامل نه. نسبی از این نظر که به هر حال فرصتی را برای دانشجویان علوم انسانی بعد از انقلاب فراهم کرده است تا به میراث اسلامی و دینی خودمان هم توجهی صورت بگیرد. این فرصت برای دانشجویان قبل از انقلاب به این شکل فراهم نبود اما در قالب این عناوین جدیدی که به دروس دانشگاهی وارد

شده این فرصت برای آن‌ها مهیا شده است. دانشجویان با متون، میراث و مفاهیمی که در سنت ما بوده تاحدی آشنایی پیدا کرده‌اند. به این دلیل معتقدم گام مثبتی بوده و نقطه قوتی در این رویکرد حاصل شده است.

حاصل شده است؛ اگر از این زاویه نگاه کنیم به نظر می‌رسد که مشکل اصلی این رویکرد این بوده که به ماهیت علوم انسانی و مباحث ویژه علوم انسانی توجه چندانی نکرده است. و به دلیل این‌که این رویکرد، شناخت کامل و



درستی از علوم نداشت، بنابراین فقط به طور نسبی می‌توانست موفق باشد.

■ با توجه به این‌که با تمدنی مواجه هستیم که در اکثر نقاط جهان هژمونی دارد به چه شکل باید با آن تعامل داشت؟ چه راهی برای ایجاد آن تمدن بزرگ اسلامی وجود دارد؟

به طور کامل هم موفق نبود، چون به نظر می‌رسد این رویکرد همراه با مطالعات گسترده صورت نگرفت. یعنی فرصت محدود انقلاب فرهنگی - به خاطر تلاش برای بازگشایی هرچه سریع‌تر دانشگاه‌ها- ایجاب نمی‌کرد که تاملات و کارشناسی بیشتر و دقیق‌تری روی آن صورت بگیرد. ولی اکنون چنین فرصتی وجود دارد و شناخت دقیق‌تری از علوم انسانی



ایجابی بوده و معتقدند علوم انسانی دستاورد عقل بشر و قابل احترام و تایید است. رویکرد دوم بالعکس آن به نیمه دوم علوم انسانی توجه می کرده است و چون آن را دست پخت فرهنگ غربی، که در تعارض با اسلام است، می دید آن را دفع می کرد. هر کدام علوم انسانی را به یک بُعد علوم انسانی تقلیل می دادند. بنده هیچ کدام را صحیح نمی دانم؛ چون جدا کردن این دو از هم ممکن نیست بلکه معتقدم رویکرد صحیح رویکرد انتقادی به مسایل است.

رویکرد انتقادی رویکردی است که از اول نگاه سلبی ندارد. معتقد است که حرفی از واقعیت در آن هست، اما باید با یک نگاه نقادانه آن‌ها را برملا ساخت. با این رویکرد، مسایلی که برگرفته از عقل تاریخی است را می توانیم بپذیریم و جنبه‌ی فرهنگی و نشات گرفته از ارزش‌های غیرمقبول را مورد نقد قرار دهیم. رویکرد اسلامی به علوم انسانی کاملاً آگاهانه است و از آغاز نه کاملاً سلب می کند نه کاملاً نفی.

برای مثال در مورد الگوی نظام سیاسی، مشاهده می کنید که در طول تاریخ الگوها و مدل‌های مختلفی دیده شده است. اما همه این مدل‌ها در زمینه فرهنگی خاصی شکل گرفته است. حالا با این نگاه می‌گوییم ما دموکراسی غربی را می‌پذیریم چون منطبق بر فکر و منطق عقلی است. اینجا با مشکل دوم مواجه می‌شویم و اگر بخواهیم کلا رد کنیم خلاف اسلام می‌شود؛ بنابراین آن دسته از گزینه‌ها که با عقل و فرهنگ ما سازگار است

اندیشمندان علوم انسانی آموزه‌ها، دست‌آوردها و نظریه‌های جدیدی را مطرح کرده‌اند که نام علوم انسانی را بر آن می‌گذاریم؛ بنابراین وقتی از این زاویه به علوم انسانی نگاه می‌کنید، می‌بینید که ماهیتی برخاسته از تاملات عقلی بشر در غرب دارد.

اگر از زاویه دیگر به علوم انسانی نگاه کنید، علوم انسانی علوم فرهنگی است، خصلت فرهنگی دارد و درواقع برخاسته از زمینه‌ها و شرایط فرهنگی خاصی است. این می‌شود علوم انسانی جدید که بستر و زمینه‌های فرهنگی‌اش چیزی جز فرهنگ غربی نیست؛ بنابراین علوم انسانی را بدون توجه به فرهنگ غربی نمی‌توان شناخت. اگر به خصلت عقلانی نگاه کنیم، عقلانی بودن را اسلام رد نمی‌کند و معتقد است آنچه که عقلانی است باید پذیرفت. اما وقتی از زاویه دوم نگاه کنیم، می‌بینیم که علوم انسانی امروز از اصول و فرهنگ اصطلاحی غرب ساخته می‌شود، همان اصول و هنجارهای فرهنگی که مورد قبول اسلام نیست. پس از یک طرف می‌توان اقبال داشت و از طرف دیگر، با یک رویکرد سلبی باید نسبت به آن ادبار داشت. جمع این دو چگونه می‌شود؟ علوم انسانی جدید چنین خاصیتی دارد. باید به این سوال پاسخ گفته شود که با توجه به این دوگانگی آیا از سوی اسلام علوم انسانی جدید قابل قبول است یا نه؟

کسانی که اصطلاحاً روشنفکر خوانده می‌شدند و به فکر اصالت می‌دادند رویکردشان

اولین قدم در این مسیر رسیدن به یک شناخت صحیح و واقعی از علوم انسانی، ماهیت و کارویژه‌های آن است. الان انتقاداتی که نسبت به علوم انسانی وجود داشته بیشتر هم شده است و اکثراً هم به نوعی احیای همان تفکری است که معتقد بود علوم انسانی برخاسته از یک مبانی فلسفی خاص است و با مبانی دینی ما سازگاری ندارد. اما این انتقادات به یک نکته مهم، توجه کافی نمی‌کنند که شاید ما را دوباره دچار مشکل کند و نتواند راه درستی را پیش روی ما قرار دهد.

این نکته را اجمالاً در قالب مؤلفه‌های علوم انسانی توضیح می‌دهم. بنده معتقدم علوم انسانی جدیدی که وارد کشور ما شده خاستگاهش غرب و از یک سرشت و ماهیت

◀ «نظام جمهوری اسلامی» نگاه نوگرایانه‌ای است که در استراتژی کلان خود، بحث تمدن‌سازی و بازسازی تمدن اسلامی را تعقیب می‌کند و معتقد است که از طریق تاسیس جمهوری اسلامی و فعالیت‌هایی که درون این نظام صورت می‌گیرد می‌توان به بازسازی تمدن اسلامی پرداخت.

دوگانه برخوردار است. باید به این دو جنبه از ماهیت علوم انسانی توجه بیشتری کنیم که متأسفانه این طور نیست. یک جنبه علوم انسانی، عقلانی بودن آن است که ره‌آورد تاملات عقلانی بشر است. ما باید بپذیریم که در اثر تجربه‌ای که در دنیا به دست آمده است،

را به کار می‌بندیم.

یک چالش مهم این است که اندیشه‌های غربی وجهه تکنیکی دارد اما در تضاد کامل با اندیشه دینی و اسلامی است. درحالی که اندیشه‌ی اسلامی به دنبال کشف حقیقت نیز هست.

رویکرد انتقادی، برخوردار از عقلانیت ابزاری نیست اما می‌خواهد عقلانیت ابزاری را به خدمت بگیرد. درست است که خرد ابزاری در صدد کشف واقعیت است ولی عقلانیت فلسفی به دنبال کشف حقیقت می‌گردد. آنچه که برای ما اصالت دارد حقیقت است نه آنچه که واقعیت دارد. اما نکته مهمی که باید به آن توجه کنیم این است که اسلام هیچ‌گاه دنبال کردن حقیقت را به قیمت فدا کردن واقعیت نخواست، بلکه معتقد است باید واقعیت را با حقیقت منطبق کرد. آنچه که اسلام از یک مسلمان خواسته این است که واقعیت زندگی‌اش را با حقیقتی که او تعریف کرده منطبق سازد؛ پس ما بی‌نیاز از واقعیت نیستیم و با غفلت از واقعیت نمی‌توانیم به هدف برسیم بلکه برای حصول نتیجه باید از واقعیت بهره بگیریم.

بیا باید علوم جدید را بررسی کنیم؛ برای مثال جامعه‌شناسی را. جامعه‌شناسی از علوم جدید و دقیقاً برگرفته از از عقلانیت ابزاری است که کارش بحث و بررسی پیرامون واقعیت‌های جامعه است. یک مثال ساده در این رشته تکنیک‌هایی است که برای شناخت ناهنجاری‌های اجتماعی به ما می‌دهد. تا اینجا جامعه‌شناسی جدید به ما کمک می‌کند که با

این فرمول‌ها واقعیت زندگی سیاسی-اجتماعی را دقیق‌تر بشناسیم. تا اینجا اسلام با آن مشکلی ندارد. اما نکته‌ای را در اینجا اضافه می‌کند و می‌گوید بعد از شناخت آسیب‌ها (من (اسلام) راهنمایی‌ات می‌کنم که چطور از واقعیت‌ها به حقیقت برسی. اینجا برای طی واقعیت به حقیقت، دیگر جامعه‌شناسی به ما کمکی نمی‌کند و ما باید برویم سراغ دانش‌های دیگر. اینجا فلسفه و فقه اسلامی است که باید به آن متوسل بشویم؛ به عبارت دیگر، از نگاه اسلام آنچه که جهت به واقعیت می‌دهد حقیقت است و برای شناخت جهت‌دهی واقعیت باید به سراغ علوم دینی برویم.

آموزه‌های دینی، جامعه ایمانی را از جامعه غیرایمانی جدا می‌کند. پس حرف اینجاست که آن نقاطی که علوم انسانی جدید برای جهت‌دهی تعیین می‌کنند را باید کنار گذاشت و این جهت‌دهی به وسیله‌ی دین صورت گیرد؛ اما قسمتی از علوم انسانی جدید را که کمک می‌کند به فهم واقعیت باید استفاده کنیم. این می‌شود همان جنبه عقلانی بشر. بشر آسیب‌های زندگی خودش را الان با همین تکنیک‌ها بهتر می‌فهمد و اسلام با آن مخالفتی ندارد. اما برای رساندن آن به حقیقت نیازمند آموزه‌های دینی هستیم.

■ آیا این رویکرد انتقادی در مجامع آکادمیک ما پذیرفته شده است؟ تا چه حد این دیدگاه وجود دارد و دارای چه جایگاهی در مجامع آکادمیک علوم سیاسی است؟

▶ رویکرد انتقادی به علوم انسانی، از اول نگاه سلبی ندارد و معتقد است که حرفی از واقعیت در آن هست، اما باید با یک نگاه نقادانه آن‌ها را بر ملا ساخت. با این رویکرد، مسائلی که برگرفته از عقل تاریخی است را می‌توانیم ببینیم و جنبه‌ی فرهنگی و نشات گرفته از ارزش‌های غیرمقبول را مورد نقد قرار دهیم. رویکرد اسلامی به علوم انسانی کاملاً آگاهانه است و از آغاز نه کاملاً سلب می‌کند نه کاملاً نفی.

نه تنها در دانشگاه‌های ما این رویکرد چندان مورد توجه نیست بلکه حوزه‌های علمیه هم رویکردشان به علوم انسانی در قالب انتقادی موردنظر ما نیست. نتیجه‌اش هم می‌شود همین وضعیت ترجمه‌ای که مجامع آکادمیک ما با آن مواجه است و آن را به دانشجویان منتقل می‌کند. اکثر کسانی که خواستند در دانشگاه‌های ما از این رویکرد فاصله بگیرند در بهترین حالت، به سمت بومی‌سازی رفته‌اند. بومی‌سازی به مفهوم این‌که چه کنیم تا این نظریات در ایران به کارآمدی برسند. این حداکثر تلاشی است که تاکنون در بومی‌سازی شاهد آن بوده‌ایم.

در نقطه مقابل، حوزه‌های ما بحث بومی بودن را داشته‌اند. با توجه به این که حوزه‌های ما علوم انسانی را برخاسته از اندیشه و فلسفه غربی می‌دانستند، بنابراین نمی‌توانستند بپذیرند که ما این علوم را بگیریم و بومی کنیم، بلکه معتقد بودند باید نظریات بومی باشد؛ یعنی نظریاتی که در متون دینی ما هست را استخراج

نظام سیاسی را تعریف کند. دموکراسی هم که یک نظریه با سابقه طولانی است که در غرب شکل گرفته است. رایج‌ترین مدل آن هم امروز در دنیا، لیبرال دموکراسی است. سپس، از مقایسه این دو و رسیدن به این موضوع که بین این دو قرابت‌هایی وجود دارد (همان جنبه‌ی عقلایی بودن که برخاسته از فطرت عقلانی بشر است) به این نتیجه رسیدم که ما با یک رویکرد انتقادی به این مدل‌ها می‌توانیم واقعیت‌ها و تجربه‌های واقعی بشر را استخراج کنیم؛ در عین حال، جهت‌گیری‌هایی که اسلام خواسته این واقعیت‌ها به سمت حقیقت داشته باشد و آن چیزی که اسلام درباره نظام سیاسی از ما انتظار دارد را هم در نظر بگیریم و همه این بحث را تحت اندیشه «مردم‌سالاری دینی» مطرح کنیم. در آن جا خواستیم با استفاده از تجارب و با تکیه بر مبانی و جهت‌گیری‌های دینی، یک مدل و الگو را به عنوان مردم‌سالاری دینی طراحی کنیم اما متأسفانه در این زمینه کتب زیادی نیست.

■ رویکرد انتقادی تا به حال در زمینه خاصی هم توانسته وارد بشود و تولیداتی ایجاد کند؟

تا به حال این قضیه مورد استقبال واقع نشده است اما من ضمن تحقیقاتی که طی چند سال اخیر داشتم، سعی کردم پروژه‌های تحقیقاتی خودم را با همین رویکرد جلو ببرم. تلاش کردم به‌طور جسته‌و‌گریخته این کار را انجام بدهم و برای نمونه می‌توانم به کتاب «مردم‌سالاری دینی» اشاره کنم. من در ابتدا این کتاب را با موضوع اسلام و دموکراسی مشورتی مطرح کردم. در آن کتاب دو تجربه را با هم جمع کردم: یکی تجربه‌ای که در غرب، در خصوص نظریه مردم‌سالاری و دموکراسی شکل گرفته است؛ و دیگری تجربه‌ای در کشورهای اسلامی به نام شوراکراسی یا نظام سیاسی شورایی. من این دو را مطالعه و نقاط اشتراک و افتراق‌شان را به عنوان دو تجربه بررسی کردم. نظریه‌های شورایی همان نظریه‌های بومی است؛ یعنی می‌خواهد با تکیه بر مفاهیم دین،

کنیم و اسم این را بومی بودن می‌گذارند نه بومی‌سازی. رویکرد انتقادی بین این دو است: نه به بومی‌سازی اعتقاد دارد و نه بومی بودن را می‌پذیرد. ما معتقدیم باید نظریاتی را مبتنی بر آموزه‌های دینی ارائه کنیم، اما مبانی و آموزه‌های دینی ما بهره‌گیری از دستاوردهای بشر را در صورتی که در جهت دین باشد نفی نمی‌کند. پس اگر این عقلانیت در مسیری باشد که دین مشخص می‌کند استفاده از آن بلامانع است. بنابراین رویکرد انتقادی رویکردی است که نه در حوزه‌ها و نه در دانشگاه‌ها چندان مورد توجه قرار نگرفته است و در اقلیت بسر می‌برد. لازم است این رویکرد مورد توجه قرار بگیرد. اگر استادان ما در حوزه و دانشگاه به این باور برسند که ما برای تولید نظریه‌هایی که بومی هستند، برای شناخت زندگی خودمان به تمدن غرب هم نیاز داریم، این رویکرد بهتر نتیجه خواهد داد.

خرد ایزاری در صدد کشف واقعیت است ولی عقلانیت فلسفی به دنبال کشف حقیقت می‌گردد. آنچه که برای ما اصالت دارد حقیقت است نه آنچه که واقعیت دارد. اما نکته مهمی که باید به آن توجه کنیم این است که اسلام هیچ‌گاه دنبال کردن حقیقت را به قیمت فدا کردن واقعیت نخواست، بلکه معتقد است باید واقعیت را با حقیقت منطبق کرد.

■ آیا در مجامع علمی و حوزوی گروهی هست که این رویکرد را دنبال کند؟

می‌توانم «پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی» را نام ببرم که از مراکز برآمده از حوزه است. در این پژوهشگاه پژوهشکده‌ای به نام «علوم و فرهنگ سیاسی» وجود دارد که بنده نیز در آن فعالیت دارم. آنجا سه گروه داریم با نام‌های «فلسفه سیاسی»، «فقه سیاسی» و «علوم سیاسی» که مرادش همین علوم جدید است. نوع نگاه ما این است که در جامعه دینی ما فلسفه سیاسی و فقه سیاسی حتما باید در کنار علوم سیاسی باشد، اما با توجه به رویکرد انتقادی، ما باید از علوم سیاسی برای شناخت و تحلیل واقعیت‌های خودمان استفاده کنیم؛ ولی جهت‌گیری‌های آینده خودمان را نباید بر علوم سیاسی بگذاریم.

هر کدام از آن دو دانش با تکیه بر آموزه‌های دینی نقشی را در زندگی ما ایفا می‌کنند. فقه سیاسی واقعیت‌هایی که ما قرار است بشناسیم را مومنانه می‌کند. اگر بخواهیم این واقعیت را بر فلسفه مبتنی کنیم، فلسفه سیاسی این کار را می‌کند تا هم، جهت‌گیری دینی و هم عقلی ما به سمت اهدافی پیش برود که اسلام از ما خواسته است. یک نوع تعامل بین این گروه‌هاست که من فکر می‌کنم باید در تمامی مراکز علمی علوم سیاسی پیاده شود. ما باید نگاه‌هایی که فقه سیاسی و فلسفه سیاسی به ما می‌دهد را بین دانشجویان خودمان بارور کنیم تا آن‌ها هم بتوانند به جهت‌گیری‌های فلسفی و فقهی لازم در عرصه سیاسی خود پی

ببرند و بتوانند بین واقعیت و حقیقت تلفیق ایجاد کنند.

■ بعضی دیدگاه‌ها به دانش اسلامی و فقه سیاسی یک نگاه ابزاری دارند که اتفاقاً بیشتر در مجامع آکادمیک شاهد آن هستیم. هدف آن‌ها گذر دادن کشور از برزخ سنت و مدرنیته است تا از این طریق، این جنجال را به نفع مدرنیته پایان دهند و دموکراسی را نهادینه کنند. تفاوت این دیدگاه با دیدگاه شما در چیست؟

رویکرد انتقادی نه به بومی‌سازی اعتقاد دارد و نه بومی بودن را می‌پذیرد. ما معتقدیم باید نظریاتی را مبتنی بر آموزه‌های دینی ارائه کنیم، اما مبانی و آموزه‌های دینی ما بهره‌گیری از دستاوردهای بشر را در صورتی که در جهت دین باشد، نفی نمی‌کند. پس اگر این عقلانیت در مسیری باشد که دین مشخص می‌کند استفاده از آن بلامانع است.

اگر ما این تعبیر ابزاری بودن را به این معنا بگیریم که در واقع یک نگاه وسیله‌ای به فقه سیاسی داشته باشد و آن را به معنای یک علم اصالت‌دار نشناسد، نه! این با دیدگاه من متفاوت است. بنده فقه سیاسی را یک دانش اصیل می‌دانم. اما اگر مقصود ابزاری بودن را ابزار افزایش معرفت قرار دادن در نظر بگیریم، اینجا با نظر بنده یکی می‌شود؛ یعنی وقتی بپذیریم فقه سیاسی می‌خواهد زندگی سیاسی را مومنانه کند، فقه سیاسی ابزار معرفتی برای بالا بردن کیفیت مومنانه زندگی سیاسی‌مان

می‌شود. اگر ما خودمان خواستیم این مومنانه بودن افزایش پیدا کند، فقه سیاسی به ما می‌گوید باید سراغ اجتهاد در متون دینی رفت. اینجا فقه دینی یک ابزار برای راهنمایی ماست و به عنوان منبع معتبر و معرفت‌بخش قابل قبول است.

■ شما معتقدید بومی‌سازی موفق نبوده است. این ناکارآمدی به چه دلیل است؟ کسانی که رویکرد شما را قبول ندارند توضیح می‌دهند که این رشته ناکارآمد است، اما حاضر هم نیستند در ابزار تغییری بدهند. تحلیل شما چیست؟

آن‌ها معتقدند که علوم انسانی جدید ناکارآمد نیست و اتفاقاً کارآیی دارد اما قواعدی دارد که اگر به کار گرفته شود کارآمدی خودشان را نشان خواهد داد. آن‌ها معتقدند که شرایط و زمینه‌های لازم در جامعه ایرانی برای اخذ این علوم و به‌کارگیری آن وجود ندارد و نقص این‌ها به علوم بر نمی‌گردد بلکه نقص‌شان به جامعه ایرانی و شرایط موجود در آن مربوط است که از لحاظ فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و... بستر لازم را ندارد. به تعبیر دیگر می‌گویند اگر این علوم انسانی را در ساختارهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی به‌گونه‌ای که در غرب (صاحبان علوم انسانی) تعریف می‌شود پیاده کنیم به کارآمدی می‌رسیم. پس علت ناکارآمدی از نظرگاه آن‌ها جامعه ایرانی است نه علوم انسانی. کسانی هم که به بومی‌سازی اعتقاد دارند دقیقاً مسیر برعکس را طی می‌کنند. می‌گویند این علوم انسانی



■ دیدگاه دیگر نگاه تکنیک‌گرا است که شاید آن را باید در مباحث تاریخی و پروسه‌های بگنجانیم. می‌گویند آنچه که در علوم انسانی مطرح شده و ما را مجاب می‌کند به سراغ آن برویم مسئله‌ی کارآمدی آن است که در غرب شاهد آن هستیم و از نظر فکری و فلسفی و دنبال حقیقت بودن به موضوع توجه ندارند. بعد تاکید می‌کنند تحولی در غرب صورت گرفت که توانست برای نیازهای جامعه خودش پاسخگو باشد؛ پس اگر جامعه اسلامی هم می‌خواهد تمدن ایجاد کند باید به دنبال کارآمدی باشد و از اینجا به بحث توسعه و روندی که غرب طی کرده است وارد می‌شوند. حال سوال اینجاست که آیا کارآمدی مقدم بر تحول است و یا دیدگاه دیگری وجود دارد؟

فرآیند توسعه در غرب یک امر تک وجهی (بعدی) است و اصلاً توجهی به سایر ابعاد من جمله حقیقت ندارد. اما آنچه که اخیراً مورد بحث است این که دیگر شرایط را به شکل تک‌خطی و تک‌وجهی نمی‌بینند و شرایط را خاص جوامع و توسعه را بنا به شرایط آن تعریف می‌کنند. به اینجا می‌رسیم که هر جامعه باید بنا به شرایط خودش یک الگو تولید کند. فقط این سوال پیش می‌آید که «برای مثال ایران که می‌خواهد یک الگو ارائه کند آیا باید از الگوهای دیگران بهره بگیرد یا نه؟» رویکردی که بنده گفتم تفاوتش را با رویکرد کارآمدی اینجا نشان می‌دهد. رویکرد کارآمدی می‌گوید توسعه یک

فرهنگی جامعه ما انسان ایرانی را به سمت انسان مدرن غربی پیش می‌برد.

در بخش تحول علوم انسانی از جمله علوم سیاسی دو پیش‌فرض کلان وجود دارد: یک پیش‌فرض باور به روندها و فرایندهای طبیعی است که طبق آن می‌گویند علوم با یک حرکت طبیعی پیش می‌رود؛ اما در مقابل، کسانی می‌گویند که علوم را می‌شود مدیریت کرد و به عبارتی به پروژه بودن معتقدند به جای پروسه بودن. یعنی می‌گویند شما می‌توانید به آن جهت دهید، هدف‌اش را مشخص کنید، برای آن پلان بچینید و یک علوم انسانی متفاوت به وجود آورید؛ این دو نگاه و دو پیش‌فرض وجود دارد.

پیش‌فرض بنده اما متفاوت از این دو نگاه است. من معتقدم درست است که علوم یک روند طبیعی و فرآیند دارند اما این به معنای عدم دخالت در آن نیست. روند علوم در حال حاضر به سمت شناسایی واقعیت‌ها و قواعد دستیابی به آن پیش رفته است. این روند طبیعی است و بنده هم معتقدم چیز مفیدی برای بشر به‌شمار می‌رود؛ برای زندگی مسلمانان هم مفید است. اما به قسمت دوم هم معتقدم که علوم انسانی را باید جهت داد که آن هدف هم سعادت و تکامل انسان است. پس پروژه علوم انسانی برای ما رساندن ما به این هدف است که در نگاه غربی اصلاً چنین هدفی وجود ندارد. خلاصه‌ی رویکرد من این است که: چگونه می‌توان برای رساندن انسان به تکامل و سعادت دنیوی و اخروی از امکانات و قابلیت‌های علوم انسانی جدید بهره گرفت؟

در جوامع غربی ممکن است کارآمد باشد اما در جوامع ما کارآمد نیست چون با شرایط فرهنگی ما نمی‌سازد. این‌ها خواستار تغییر شرایط فرهنگی در جامعه‌ی ما را نیستند بلکه معتقدند باید این علوم را با واقعیت جامعه خودمان وفق دهیم نه این که جامعه را با آن‌ها مطابق سازیم. این‌ها نگاه طرفداران و مخالفان بومی‌سازی علوم انسانی است.

■ نقد شما نسبت به این دیدگاه چیست؟
نقدی من این است که اگر علوم انسانی را صرفاً یک تامل عقلانی بشری بدانیم این دیدگاه درست می‌گوید و باید جامعه را با آن هماهنگ کنیم. اما طرفداران علوم انسانی به این توجه ندارند که این علوم در یک موقعیت فرهنگی خاص شکل گرفته است. بنابراین اگر آن علوم انسانی ناکارآمد بود دلیل‌اش فقدان شرایط اجتماعی در جامعه ماست؛ از این‌رو با جامعه ما هماهنگ نیست و چون ما یک جامعه دینی داریم باید دنبال اصول و ارزش‌های دیگری برویم. در نتیجه نمی‌توانیم جامعه را با علوم انسانی هماهنگ کنیم. ما باید آن دسته از علوم انسانی که برگرفته و منطبق با عقل است را بپذیریم و بعد از پذیرش آن‌ها را تحلیل کنیم و با استفاده از منابع دینی خود جهت‌گیری‌های خاصی که دین از ما انتظار دارد را به آن بیفزاییم.

■ آیا روندهایی که در جامعه وجود دارد به اندیشه‌های حائز اهمیت اسلامی اصالت می‌دهد یا نه؟ به نظر می‌رسد روندهای

امر تک‌خطی است بنابراین ما برای کارآمدی باید مسیری را برویم که غرب رفته است. رویکردی که بنده مدافع آن هستم باور دارد چون توسعه منطبق بر ارزش‌ها و موقعیت فرهنگی مخصوص به خود است و صرفاً یک امر عقلانی تک‌خطی نیست، پس ما مجبوریم به مبانی فرهنگی خود نیز نظر داشته باشیم. ما نمی‌توانیم مثلاً یک الگوی غربی را محور قرار دهیم و گام‌به‌گام آن را جلو ببریم، بلکه اینجا باید با همان نگاه انتقادی، گام‌به‌گام پیش برویم و گزینشی عمل کنیم. آنچه که بشر تجربه کرده و امری عقلانی هست را می‌توانیم اخذ کنیم بدین شرط که در جهت مبانی فرهنگی ما باشد. به عبارت دیگر بهره‌گیری از فرآیند تاریخی بشر در امر توسعه، اما قرار دادن آن در یک جهت‌گیری متعالی و دینی به شرط نگاه گزینشی و انتقادی. پس تمام آنچه که آن‌ها دارند را نفی نمی‌کنیم.

■ **عده‌ای اعتقاد دارند برای تحول باید تمام پتانسیل اسلامی تجمیع بشود. آن‌ها معتقدند یک کشور نمی‌تواند پاسخگوی این موضوع باشد بلکه باید کشورهای اسلامی با هم جمع شوند تا بتوانند یک بنیه قابل قبول را فراهم کنند و در جهان حرفی برای گفتن داشته باشند. آیا از این منظر تحول در علوم انسانی عملی شده است؟**

این حرف درست است. تا وقتی که ما تجمیع نداشته باشیم، یعنی تا وقتی همه کشورهای مسلمان نخواهند، الگوی تمدنی اسلام شکل

نخواهد گرفت. اما راه‌حل چیست و کی می‌توان به این الگو رسید؟ من فکر می‌کنم راه آن از درون است. راه آن مسیر دولت‌سازی است؛ به این مفهوم که ما اول باید الگویی از دولت توسعه‌یافته در تک‌تک کشورهای اسلامی محقق کنیم تا محیط برای رسیدن به تمدن اسلامی فراهم بشود و بعد از آن، ائتلاف کشورهای اسلامی را کلید بزنیم. تا زمانی که ما تفاوت‌های بنیادین در ایجاد الگو داشته باشیم به این هدف نخواهیم رسید. تجمیع امکانات زمانی میسر است که الگوهای شبیه هم به لحاظ خطی در کشورهای بزرگ و استراتژیک اسلامی شکل بگیرد.

راحت‌ترین راه این است که الگوی موفق پیدا شود. وقتی که کشورها به سمت الگویی رفتند که موفقیت‌های بیشتری داشته‌است و توانسته‌است توسعه علمی ایجاد کند آن‌گاه زمینه پیدایش آن تمدن فراهم می‌شود. در فضای فعلی بنده فکر می‌کنم خیلی آرمان‌گرانه است که بخواهیم از رسیدن به اتحادیه کشورهای اسلامی مثل اتحادیه اروپایی سخن بگوییم. در صورتی ما می‌توانیم از این دم بزنیم که در قدم اول یک قالب یک‌دست، لااقل از نظر الگوی نظام سیاسی-اداری، برای کشورهای اسلامی تعریف کنیم. یک قدم همین تحولات اخیر بیداری اسلامی است که شواهد نشان می‌دهد فضای کشورها به سمت مردمی شدن پیش می‌روند.

■ **چشم‌انداز تحول علوم انسانی را چطور می‌بینید؟ آیا نهایتاً مثل سه دهه گذشته**

دوباره به سمت بازنگری پیش خواهیم رفت و یا نه، به علوم انسانی اسلامی ناب دست پیدا خواهیم کرد؟

از یک نظر چشم‌انداز ما دورنمای مطلوبی است. به علت این که ما یک تجربه در این زمینه داشته‌ایم. اما همان‌طور که اشاره کردم ما نیاز به تجمیع امکانات در نهادها، مراکز علمی، استادان و ... داریم. هیچ نهاد و هیچ ارگانی به تنهایی نمی‌تواند در این امر تصدی‌گری کند و گرنه این روند حالت پروژه‌ای خواهد داشت که دستاورد آن مطلوب نخواهد بود. بهترین حالتی که هر دو جنبه‌ی پروژه و پروسه را داشته باشد این است که ارگان‌ها و نهادهای متصدی تحول علوم انسانی خصلت ستادی داشته باشند و خودشان تبدیل به صف نشوند. متأسفانه در جمهوری اسلامی هر جا نهاد ستادی متصدی امری می‌شود تبدیل می‌شود به صف و سازمان و ارگان و ... را تشکیل می‌دهد. بهترین راه این است که از تجارب نهادهای حوزه‌ها، دانشگاه‌ها، استادان و شخصیت‌هایی که روی این زمینه کار کرده‌اند استفاده گردد، رویکردهای متعدد اخذ شود و رویکرد مورد تفاهمی به‌وجود بیاید تا بر اساس آن، رویکرد مورد نظر در تحول علوم انسانی اعمال بشود. این مستلزم این است که کار شتاب‌زده نشود. این مستلزم این است که افکار مختلف را بپذیریم. این مستلزم این است که همه ایده‌ها تجمیع بشود و نهادها در قالب صف حضور نداشته باشند. اگر عده‌ای خود را متصدی بدانند و در قالب صف وارد گردند من خیلی امیدوار نیستم. ■



مقدمه‌ای بر نظریه اقتصاد سیاسی اسلامی

تالیف دکتر حسین پوراحمدی (دانشیار دانشکده‌ی اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی) و محمد شم‌آبادی

این کتاب پژوهشی است در باب مبانی و روش‌های اقتصاد سیاسی اسلامی. اهمیت این کتاب از آنجاست که در زمینه‌ی مفهوم اقتصاد سیاسی، تقریباً هیچ منبع علمی و یا پژوهشی شناخته شده‌ای در خصوص الگوی اقتصاد سیاسی اسلامی وجود ندارد. آنچه در کارهای پیش‌تر از کتاب «مقدمه‌ای بر نظریه‌ی اقتصاد سیاسی اسلامی» صورت گرفته عمدتاً تلاش‌های تبیینی اقتصاد سیاسی اسلامی از منظر تاریخی است. اما آنچه نویسندگان این کتاب در پی آن هستند فرمول‌بندی و تبیین «نظریه‌ی اقتصاد سیاسی اسلامی» است که مبتنی بر الگوی رویکرد اقتصاد سیاسی (مبانی نظری)، تعاملات و تاثیرات متقابل اقتصاد و سیاست و بالعکس در اسلام و تاثیرات آن بر سایر شئون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، امنیتی جوامع اسلامی در داخل و خارج ارائه می‌گردد. بدین ترتیب ارائه‌ی نظریه‌ی اقتصاد سیاسی اسلامی در این کتاب، در نوع خود، کاملاً جدید و نوآورانه است؛ زیرا تلاشی نظریه‌پردازانه در چهارچوب مبانی اسلامی محسوب می‌شود.

این پژوهش بر پیش‌فرض اساسی اعتقاد به جامعیت و پویایی اسلام در امکان ترسیم و ارائه‌ی یک الگوی کامل اقتصادی سیاسی مبتنی بر کمال و سعادت دنیوی و اخروی انسان در نظام جامع اسلام استوار است و سوال اصلی‌اش این است که: «نظریه‌ی اقتصاد سیاسی اسلامی چگونه فرمول‌بندی و تبیین می‌شود؟» نویسندگان پاسخ به این سوال را متضمن پاسخ به سوالات فرعی از این قبیل می‌دانند:

۱- نقدهای وارد بر رویکردهای مهم اقتصاد سیاسی از ابعاد انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی کدام‌اند؟

۲- ماهیت، اهداف و ابعاد نظری بازار و نظام اقتصادی در اسلام از چه ویژگی‌هایی برخوردارند؟

۳- دولت و نظام سیاسی در اسلام بر چه اصول و اهدافی استوار هستند؟

۴- رابطه‌ی اقتصاد و سیاست در اسلام چیست؟

۵- مبانی نظری نظریه‌ی اقتصاد سیاسی اسلامی چگونه تبیین می‌شود؟



پاسخ به هر یک از این سوالات فرعی موضوع فصول پنج‌گانه‌ی این کتاب است. هرچند این کتاب جنبه‌ی اکتشافی در فهم اجزای نظریه‌ی اقتصاد سیاسی اسلامی بنابر مبانی فقهی اسلامی دارد اما فرضیه‌ای که به‌عنوان پاسخ اولیه به سوال اصلی در ترسیم ابتدایی نظام اقتصاد سیاسی اسلامی ارائه می‌شود این است که: اقتصاد سیاسی اسلامی یک پیوند سیستماتیک با اقتصاد، سیاست، فرهنگ، اخلاق و معنویات در راستای تحقق اهداف دنیوی و اخروی انسان مسلمان برقرار می‌سازد.

پژوهش تشریح شده در این کتاب با بهره‌گیری از رویکرد اقتصاد سیاسی (آن‌گونه که در مقدمه‌ی کتاب به آن پرداخته می‌شود) و الگوی انتقادی-توضیحی و اکتشافی در فهم، تبیین و فرمول‌بندی نظریه‌ی اقتصاد سیاسی اسلامی است که بر اساس اصول زیر به رشته‌ی تحریر درآمده است: ۱. نقد رویکردهای اقتصاد سیاسی معاصر؛ و ۲. فهم و تبیین مبانی نظری اقتصاد سیاسی اسلام از منابع فقهی شامل آیات قرآن کریم، سنت و احادیث، استدلال‌های عقلی و اجماع نظر فقهای شیعه.

در این کتاب به منظور استخراج نظرات فقهی در تبیین و فرمول‌بندی نظریه‌ی اقتصاد سیاسی اسلامی، علاوه بر حجم انبوه ادبیات و کتب موجود دانشمندان و صاحب‌نظران در این موضوع، به طور خاص، از نظریات اندیشمندان بزرگ اسلامی به‌ویژه امام خمینی (ره)، شهید محمدباقر صدر، استاد شهید مرتضی مطهری و آیت‌الله خامنه‌ای استفاده شده است. در آرای این اندیشمندان، با نگاهی انتقادی و روشن‌گرانه، ضمن اشاره به نواقص جدی و کاستی‌های اقتصاد و سیاست در مکاتب غیراسلامی، هم اقتصاد و هم سیاست از منظر اندیشه‌های اسلامی مورد بررسی و تبیین دقیق قرار گرفته است.

نتایج پژوهش در این اثر ارزشمند طی یک مقدمه، پنج فصل و نتیجه‌گیری نهایی ارائه شده است. فصل اول نقد نظریه‌های غالب اقتصاد سیاسی معاصر و برخی گرایش‌های نظری آن است که با محوریت اخلاق و عدالت و بر اساس مبانی انسان‌شناسی،

معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی انجام شده است؛ بر این اساس به برخی نواقص جدی و ناکارآمدی این رویکردها در حوزه‌ی ارزش‌های انسانی و اخلاقی، رفع فقر و نابرابری و تحقق عدالت، امنیت و صلح در عرصه‌ی نظری و عملی اشاره می‌شود. این مبانی در مطالعه‌ی سیاست و اقتصاد در اسلام نیز محور بررسی قرار گرفته‌اند. لذا در فصل دوم، مولفان ماهیت، اهداف و مبانی سیاست و دولت در اسلام را مورد بررسی قرار داده‌اند. فصل سوم به مطالعه‌ی اقتصاد و نظریات اقتصادی اسلام اختصاص یافته است. فصل چهارم تلاش می‌کند که تعاملات و ارتباطات دوسویه و تاثیرگذار سیاست و اقتصاد یا دولت و بازار در اسلام را مورد بررسی قرار دهد تا زمینه‌های درک هرچه بهتر اصول و چهارچوب نظریه‌ی اقتصاد سیاسی اسلامی که در فصل پنج ارائه می‌شود را فراهم کند. نویسندگان با توجه به آنچه در چهار فصل ابتدای کتاب مطرح می‌کنند، با در نظر گرفتن ناکارآمدی‌های نظریه‌های غالب اقتصاد سیاسی معاصر از یک سو و فهم مبانی و تعاملات متقابل سیاست و اقتصاد در اسلام از سوی دیگر در فصل پنجم الگوی نظریه‌ی اقتصاد سیاسی اسلامی را فرمول‌بندی و ارائه می‌کنند. بدین ترتیب نظریه‌ی اقتصاد سیاسی اسلامی با لحاظ کردن نیازهای مادی و معنوی انسان، اجرای احکام الهی و حفظ ارزش‌های اخلاقی و انسانی، افزایش رفاه و پیشرفت سیاسی و اقتصادی همگام با عدالت و رفع فقر فرمول‌بندی می‌شود. به طوری که در آن دولت، بازار و مردم دارای حقوق و تکالیف مشخصی هستند. به‌علاوه با تبیینی که از نظریه‌ی اقتصاد سیاسی اسلامی در این فصل صورت می‌گیرد، لزوم بررسی امکان تحقق عینی چنین الگویی در جمهوری اسلامی ایران بررسی می‌گردد تا بتوان اثبات عملیاتی بودن این نظریه را در صحنه‌ی اجرا مشاهده کرد.

این کتاب به‌همت معاونت پژوهشی دانشگاه امام‌صادق (علیه‌السلام) و توسط انتشارات همین دانشگاه در سال ۱۳۹۰ در ۳۷۱ صفحه و با شمارگان ۱۵۰۰ نسخه منتشر شده است. ■



مثل دانشگاه تهران می شدیم هر چند متر یک گروهک برای خود بساط پهن کرده و برای خود نشریه داشت و تبلیغات می کرد و دیگر دانشگاه که باید محل تحصیل علم و پیشرفت باشد، به عرصه نزاع سیاسی و عقیدتی مبدل شده بود. استاد فلسفه‌ی دانشگاه تهران تا کید کرد: انقلاب فرهنگی از این منظر که دانشگاه برای ایجاد فضای تحصیل علم پاک‌سازی شود، خوب بود اما تا این حد که بتوانیم انقلاب فرهنگی به آن اطلاق کنیم، خیر. در آن زمان هنوز استادان و شخصیت‌های علمی انقلابی به وفور پرورش پیدا نکرده بودند تا در عرصه فرهنگ و تحول در علوم دانشگاهی بتوانند نقش قابل توجهی را ایفا کنند.

دکتر طالب زاده افزود: در آن دوره دانشجویان علاقمند کم‌کم وارد رشته‌های علوم انسانی می شدند. حتی بسیاری از دانشجویان مستعد، به دلیل دغدغه مسایل فرهنگی، رشته‌های فنی را ترک می کردند و به علوم انسانی روی می آوردند. کم‌کم استادانی پرورش یافتند که در عین داشتن جنبه دانشگاهی، یک دیدگاه اسلامی در علوم انسانی هم داشتند و می توان گفت انقلاب فرهنگی به اهداف واقعی خود نزدیک تر شد؛ تا این که این معنا در بیان مقام معظم رهبری ظاهر شد که «تا علوم انسانی کارآمد برای جامعه اسلامی نباشد ما به هدف انقلاب فرهنگی نرسیده ایم» و از آن پس بود که صاحب نظران روی این موضوع بیشتر متمرکز شدند.

دبیر شورای تحول علوم انسانی شورای عالی انقلاب فرهنگی تصریح کرد: در دو سه سال اخیر مسئله تحول در علوم انسانی از ناحیه مقام

اقدامات تحولی



انقلاب فرهنگی در اردیبهشت ۵۹ گفت: آنچه در ابتدا به عنوان انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها اتفاق افتاد دقیقاً تمامیت آن چیزی نبود که مقصود بود؛ بلکه بیش از آنچه که جنبه اثباتی داشته باشد جنبه سلبی داشت.

وی افزود: در آن دوره صحنه دانشگاه‌های سراسر کشور عرصه تعارضات و عرض اندام اندیشه‌های معارض با تفکر اسلامی بود و نه تنها معارض بلکه اندیشه‌هایی آمده بودند که لطمه‌های بنیادین به پیکره اسلام و انقلاب نوپای اسلامی وارد کنند.

دکتر طالب‌زاده با اشاره به فضای دانشگاه‌ها پیش از اعلام انقلاب فرهنگی یادآور شد: گروه‌ها و گروهک‌های مختلف در این زمینه فعال بودند به گونه‌ای که وقتی وارد دانشگاهی

طرح تحول نباید موجب بی‌اعتمادی دانشگاهیان شود

● دبیر شورای تحول علوم انسانی با تشریح آفات تهدیدکننده طرح تحول در علوم انسانی، از اجرای برنامه‌های کوتاه‌مدت این طرح در سال تحصیلی جدید دانشگاه‌ها خبر داد و گفت:



طرح تحول علوم انسانی نباید موجب بی‌اعتمادی و اعتراض در قشر دانشگاهی شود. دکتر سیدحمید طالب زاده با اشاره به سالروز

معظم رهبری به صورت جدی‌تر و روشن‌تری مطرح شده و از سوی دیگر یک آمادگی و استقبال از جانب محیط‌های علمی مشاهده شده که این دو با یکدیگر هماهنگ شده‌اند.

دکتر طالب‌زاده افزود: محیط‌های علمی و دانشگاهی به وضوح تقاضای تحول دارند و حس می‌کنند که روال معمول نمی‌تواند آن انتظاراتی را که از فرهنگ دینی می‌رود در میان نسل جوان و دانشجویان دانشگاه‌ها برآورده سازد. این بود که شورای عالی انقلاب فرهنگی شورای دیگری در متن خود با عنوان «شورای تحول علوم انسانی» تشکیل داد. این شورا در طول دو سال فعالیت خود در یک مسیر معتدل قدم گذاشته و کوشیده بدون هیچ‌گونه افراط و تفریطی و با توجه به واقعیت تحصیلات دانشگاهی مقدماتی را تمهید کند که تغییرات مفید و ملموس در سطح علوم انسانی رخ دهد. طالب زاده به مهم‌ترین برنامه شورای تحول علوم انسانی در سال جاری اشاره کرد و گفت: در درجه اول هماهنگی و اتفاق نظر میان شورا و وزارت علوم باید صورت گیرد که این هماهنگی در شرف اجراست؛ از آنجایی که وزارت علوم مجری امر تحول علوم انسانی است، تا همفکری میان شورا و وزارتخانه نشود هرچقدر شورا تصمیمات خوبی بگیرد به مرحله عمل نمی‌رسد.

دبیر شورای تحول علوم انسانی شورای عالی انقلاب فرهنگی افزود: در گام بعدی اجرای طرح تحول در کوتاه مدت است، به این معنا که بخش‌هایی از امر تحول که می‌شود در یک فرصت نسبتاً کوتاهی آن را عملی کرد در دستورکار امسال قرار گرفته است و شاید در

آغاز سال تحصیلی آینده شاهد تغییرات چشم‌گیری از این جنبه باشیم. برنامه بعدی تمهید تغییرات میان مدت و بلند مدت است. طبعاً تغییراتی که در کوتاه مدت اجرا می‌شود بیشتر جنبه سلبی و تسکینی دارد و برنامه‌هایی که در میان مدت و بلند مدت تنظیم می‌شود جنبه درمانی و ایجابی خواهد داشت.

دکتر طالب‌زاده همچنین یادآور شد: ما در درجه اول باید نقایصی را که نظام علوم انسانی دچار شده از بین ببریم و در گام بعدی این تحول به مسایل اجتماعی و در درجه سوم به متون و معارف و دیدگاه‌های دینی نزدیک شود که این سه مرحله در پیش رو است.

این استاد دانشگاه تهران آزمون و خطای انقلاب فرهنگی را الگویی برای بهتر اجرا شدن طرح تحول علوم انسانی دانست و گفت: اتفاقی که در زمان اجرای انقلاب فرهنگی رخ داد این بود که دانشگاه‌ها و رشته‌ها تعطیل شدند و بعد از مدتی اولیای امر دریافتند که تعطیلی دانشگاه‌ها بیش از آنکه نفعی داشته باشد بر پیکره نظام خسارت می‌زند و این تجربه بزرگی برای ما بود که اگر در نظام دانشگاهی بخواهد تغییری داده شود باید این تغییر در مسیر حرکت اتفاق بیفتد.

وی تأکید کرد: باید تغییرات به نحوی باشد که اولاً معتدل و به دور از تندروی باشد و ثانیاً موجب ابهام، بی‌اعتمادی و اعتراض در قشر دانشگاهی نشود. در واقع این کار باید به گونه‌ای صورت گیرد که همه دست اندرکاران علم و تعلیم و تربیت در دانشگاه‌ها در این کار سهیم گردند و خود را صاحب مسیر تحول بدانند نه این‌که به گونه‌ای باشد که حس کنند چیزی بر

آن‌ها تحمیل می‌شود.

دکتر طالب زاده افزود: سعی شورای عالی انقلاب فرهنگی و وزارت علوم این است که تشریک مساعی حداکثری میان استادان دانشگاه‌ها در این مسئله پیدا شود و این کار تدریجاً انجام گیرد تا در یک برنامه چندین ساله کم کم به مقصد نزدیک شویم؛ چراکه این مسئله‌ی علم است و در علوم نمی‌توان تصمیمات ناگهانی گرفت.

وی بزرگترین آفت طرح تحول در علوم انسانی را سطحی‌نگری خواند و گفت: باید مسئله تحول علوم انسانی با تعمق صورت بگیرد. اکتفا کردن به تغییرات مقطعی و صوری آفتی مضاعف است. همچنین آن‌هایی که در حوزه علوم انسانی تخصص ندارند نباید از سر دلسوزی و احساس تکلیف وارد این امور شوند. نباید تصور شود طرح تحول از طریق غیر اهلس رخ می‌دهد و اگر چنین مسئله‌ای اتفاق بیفتد آفت است.

طالب‌زاده، دبیر شورای تحول علوم انسانی، در انتها تأکید کرد: از دیگر آفت‌های طرح تحول کوچک دیدن مسئله تحول علوم انسانی است؛ این‌که برای طرح‌های مختلفی که جنبه علمی-فناوری دارد بودجه‌های کلان مطرح شود اما وقتی نوبت علوم انسانی و فرهنگ می‌رسد آن را کوچک ببینند آفت است. باید علوم انسانی در چشم همگان بزرگ دیده شود و متوجه شوند ریشه همه تغییرات در اصلاح فرهنگ و علوم انسانی نهفته است و هرچقدر این ریشه تقویت شود و گسترش پیدا کند ثمرات آن برای نظام بهتر خواهد بود.

○-----○



قم با بیان اینکه آنچه مأموریت اصلی فرهنگستان علوم اسلامی قم محسوب می‌شود پژوهش‌های بنیادی است، گفت: جای این پژوهش‌ها در مجموعه پژوهش‌های کشور بسیار خالی به نظر می‌رسد. حجت الاسلام علیرضا پیروزمند معاون پژوهشی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی قم اظهار داشت: دفتر فرهنگستان علوم اسلامی از سال ۵۹ فعالیت خود را آغاز کرده و در حوزه‌های متنوعی فعالیت علمی داشته است.

وی افزود: اما در سالیان اخیر با دو رویکرد اصلی پژوهش‌های بنیادی و پژوهش‌های راهبردی، تحقیقات خود را دنبال می‌کند. در پژوهش‌های بنیادی موضوعاتی چون فقه نظام سازی و علم اصولی که منتهی به فقه نظام سازی شود.

پیروزمند با بیان اینکه مباحث زیربنایی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت از دیگر موضوعات در حال بررسی در مجموعه محسوب می‌شود، گفت: در موضوعات راهبردی مباحث زن و خانواده مورد توجه بوده و هست و در نشست اخیر راهبردی که با حضور مقام معظم رهبری برگزار شد هم این گروه حضور فعال و مؤثری داشتند.

معاون پژوهشی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی قم در ادامه گفت: موضوع تحول علوم انسانی هم جزو پژوهش‌هایی است که قبلاً انجام گرفته، همایشی در خردادماه سال ۹۰ برگزار شد که با استقبال چشم‌گیر دانشجویان و اساتید در دانشگاه تهران و با مشارکت دانشگاه تهران برگزار شد که محصولات آن در قالب سه جلد اعم از مجموعه سخنرانی‌ها، مقالات و مجموعه میزگردها و نشست‌ها آماده چاپ است.

وی با بیان اینکه موضوع اسلامی شدن دانشگاه

بین‌المللی برگزار می‌کنیم.

حسین نادری منش، با بیان اینکه در دو سال اخیر ارتباط وزارت علوم با حوزه بیشتر شده اظهار داشت: با شکل‌گیری شورای تحول در علوم انسانی در شورای عالی انقلاب فرهنگی اقداماتی در اسلامی کردن علوم شروع شده و از اولویت‌های وزارتخانه هم این است که علوم انسانی بر محوریت علوم اسلامی و بومی شکل بگیرد.

وی اضافه کرد: از این رو بدنه دانشگاه و وزارت علوم باید با حوزه ارتباط بیشتری داشته باشد. معاون آموزش وزارت علوم ادامه داد: کشور در رشته‌های مختلف صنعتی و... رشد پیدا کرده است اما مادر همه علوم، علوم انسانی است.

وی افزود: مهمترین رقیب ما ترکیه است که البته دانشگاه‌های آن‌ها دوست دارند با ما مرتبط باشند و روابط خود را گسترش دهند. همچنین سرورالدین، رئیس سازمان سنجش کشور در سخنانی اظهار داشت: برای عملیاتی شدن بیشتر این مباحث نیاز داریم حوزه حرکت بیشتری داشته باشد و دانشگاه را وارد حوزه کند و همیشه نباید حوزه را به دانشگاه ببریم.

وی تاکید کرد: همیشه وقتی صحبت از وحدت حوزه و دانشگاه است سخن از حضور روحانی و حوزه در دانشگاه است اما باید این ارتباط دوطرفه باشد.



جای خالی

پژوهش بنیادی در کشور

● معاون پژوهشی فرهنگستان علوم اسلامی

برنامه‌های شورای گسترش در قم و حوزه علمی

● اولین جلسه شورای گسترش وزارت علوم در سال ۹۱ به میزبانی جامعه المصطفی‌العالمیه در این نهاد حوزوی بین‌المللی برگزار شد.



این جلسه که با حضور اعضای

شورای گسترش وزارت علوم متشکل از روسای برخی از مهمترین دانشگاه‌ها، مدیران و معاونان جامعه المصطفی برگزار شد، درباره چگونگی توسعه علوم اسلامی و انسانی در داخل و خارج کشور بحث صورت گرفت.

همچنین اعضای این جلسه با آیت الله مکارم شیرازی دیدار کردند؛ این مرجع تقلید در سخنانی با بیان اینکه پیشرفتهای علمی مایه مباهات حوزه است بر لزوم حذف میراث طاغوت از دانشگاهها تاکید کرد.

وی بیان داشت: باید سه موضوع کتاب، استاد و برنامه مورد بازبینی و اصلاح قرار گیرد.

این استاد برجسته حوزه ادامه داد: عقب ماندگی‌های فرهنگی از دیگر معضلاتی است که در کشور وجود دارد و باید حوزه و دانشگاه به رفع آن بپردازند.

دیدار بعدی اعضای این شورا با مدیر حوزه‌های علمی بود؛ معاون آموزش وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در سخنانی در این جلسه که در مرکز مدیریت حوزه‌های علمی برگزار شد، گفت: به علت اهمیت برون مرزی جامعه المصطفی این جلسه را در این نهاد حوزوی

از موضوعات مهمی بوده که همواره نظام این مسئله را دنبال می کرد و مورد اهتمام مقام معظم رهبری بوده است، اظهار داشت: الگویی که دانشگاهیان را به نقشه راه اسلامی شدن دانشگاه ها رهنمون می کند در آن بررسی و به نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری تقدیم شده است. پیروزمند تصریح کرد: مشارکت در نقشه مهندسی فرهنگی و همچنین پیوست فرهنگی که از مأموریت های شورای عالی انقلاب فرهنگی بوده از کارهایی بوده که سال گذشته به انجام رسیده و نقشه مهندسی فرهنگی در هفته های اخیر در شورای عالی انقلاب فرهنگی مورد بررسی قرار گرفته و پیوست فرهنگی هم قبل از این مطرح بوده است.

وی در مورد دیگر فعالیت های فرهنگستان گفت: در موضوع ساماندهی مدیریت کلان دستگاه های فرهنگی همکاری فعالی با شورای عالی انقلاب فرهنگی وجود داشته که موضوعات مهم فرهنگی چون مسجد، اوقاف، حج و زیارت، سینما و ... جمع بندی شده و در نوبت بررسی در شورای عالی انقلاب فرهنگی قرار دارد.

حجت الاسلام پیروزمند گفت: آنچه مأموریت اصلی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی قم محسوب می شود پژوهش های بنیادی است که جای آن در مجموعه پژوهش های کشور خالی به نظر می رسد و در پژوهش های بنیادی باید دنبال این باشیم که تحقیقات بالادستی که امکان تحول علم را چه در حوزه و چه در دانشگاه دارد انجام پذیرد به ویژه اینکه اگر بنا باشد این تحولات در حوزه و دانشگاه، در پیوستگی و هماهنگی با هم اتفاق بیفتد این تحقیقات بالادستی باید بتواند راه را برای این مسئله هموار کند.

عضو هیئت علمی فرهنگستان علوم تصریح کرد: اگر ما شاهد هستیم که در بدنه حوزه و دانشگاه ارتباط علمی قاعده مندی میان حوزه و دانشگاه برقرار نشده ریشه در عدم هماهنگی لازم در زیربنای فکری و منطق پژوهش دارد که فرهنگستان در طول سالیان عمر تلاش کرده این سنگ بناها را پایه گذاری کند.

آماده سازی ۸ جلد از فرهنگ نامه جامع علوم انسانی و اسلامی

مدیر گروه پژوهش پژوهشکده باقرالعلوم از آماده سازی ۸ جلد از فرهنگ نامه جامع علوم انسانی و اسلامی خبر داد.



حسن رضایی مدیر گروه پژوهش با اعلام این خبر گفت: فرهنگ نامه جامع علوم انسانی و اسلامی در ادامه فعالیت خویش در دو فضای مجازی و مکتوب، در سال ۱۳۹۰ نیز مانند سه سال گذشته به ارتقای کمی و کیفی مجموعه خویش پرداخت.

وی افزود: در سال گذشته، ۲۰ گروه در عرصه مقاله نویسی فعال بوده اند که عبارتند از: اخلاق، ادبیات فارسی، ادیان، ارتباطات، اقتصاد، اقتصاد اسلامی، تاریخ، جامعه شناسی، حقوق، روانشناسی، علوم سیاسی، فرق و مذاهب، فلسفه اسلامی، فلسفه غرب، فلسفه اخلاق، فلسفه علم، قرآن پژوهی، کلام اسلامی، کلام

جدید، مدیریت و ادبیات عرب. وی تصریح کرد: ۱۴۵۲ مقاله در گروه های بیست گانه فوق نهایی و در فضای مجازی قرار داده شد. که بازدید خوبی در میان قشر تحصیل کرده حوزوی و دانشگاهی داشته است و به صورت متوسط روزانه ۹ هزار از مطالب سایت بازدید داشته اند.

رضایی تأکید کرد: در کنار قرار گرفتن مقالات نهایی شده در محیط مجازی، گروه های علمی به دنبال ارائه نسخه مکتوب مقالات در قالب مجموعه عظیم فرهنگ نامه جامع علوم انسانی و اسلامی است. در این میان در سال ۱۳۸۹، پروژه فرهنگ نامه زندگانی پیامبر اسلام (ص) با حدود ۱۶۰ مقاله و فرهنگ رجال و رویدادهای پهلوی با ۳۳۹ مقاله آماده چاپ شده است.

این مدیر پژوهشی عنوان داشت: در سال ۹۰ این روند ادامه و رشد و سرعت بیشتری یافت به صورتی که در این سال، ۸ پروژه فلسفه اخلاق، کلام جدید، تاریخ زندگی امام حسین (ع)، تاریخ طاهریان، سیره پیامبر اعظم (ص)، تاریخ کلیسا، آئین دادرسی مدنی و آئین دادرسی کیفری روند نهایی سازی علمی را طی و آماده چاپ شد.

مدیر گروه پژوهش تصریح کرد: در کنار پروژه های یادشده، پروژه فرهنگ زندگی نامه پیامبر اعظم (ص) و تاریخ رجال و رویدادهای پهلوی در سال جاری به زیور چاپ آراسته خواهد شد.

کتاب «توسعه اقتصادی بر پایه قرآن و حدیث» منتشر شد



انسانی است لذا وزارت علوم نقش حوزه در تحول علوم انسانی را پررنگ کند.

حجت الاسلام عبدالکریم فرحانی،

در دیدار اعضای شورای گسترش وزارت علوم با مدیر و معاونان حوزه‌های علمیه با اشاره به تحول در حوزه که از مطالبات جدی رهبر معظم انقلاب اسلامی است اظهار داشت: حوزه در شورای گسترش خود اقداماتی را مدنظر قرار داده است تا بتواند در توسعه دانش انسانی نقش بین‌المللی خود را ایفا کند.

وی با بیان اینکه حوزه آماده همکاری با وزارت علوم است بیان داشت: ارتباط وزارت علوم تاکنون بیشتر با موسسه‌ها و مراکز صنفی حوزه بوده است که با مدیریت ستاد حوزه مشغول کار هستند و باید ارتباط در سطح بالا توسعه یابد.

معاون آموزش حوزه اضافه کرد: مدیران وزارت علوم باید در جریان نقشه توسعه و تحول در حوزه قرار گیرند تا در تصمیم‌گیری‌های خود در حوزه علوم انسانی نگاهی جامع داشته باشند.

وی با اشاره به اهتمام رهبر معظم انقلاب به علوم اسلامی گفت: ایشان به همان مقدار که برای علوم دیگر اهتمام قایل اند برای علوم انسانی نیز اهتمام دارند.

حجت الاسلام فرحانی در خاتمه از مدیران وزارت علوم درخواست کرد تا در بومی سازی علوم انسانی نقش بیشتر و سهم جدی‌تری برای حوزه قایل شوند. ■

روایات مختلف مربوط به هر موضوعی را با حذف مکررات آن، از جامع‌ترین، استوارترین و کهن‌ترین مصادر روایی شیعه و اهل سنت همراه با آوردن نشانی منابع و بدون اشاره به سلسله سند، گردآوری کند.

این کتاب در پنج بخش به مباحثی چون «پیشرفت اقتصادی» شامل مباحثی درباره اهمیت و برکت‌های پیشرفت اقتصادی، واپس‌ماندگی اقتصادی و زبان‌های آن، توسعه نوید داده شده در اسلام، و ستایش فقر و مفهوم آن، «پایه‌های توسعه» شامل: دانش، برنامه‌ریزی، کار، بازار، مصرف و دولت، «اصول توسعه» شامل: اصول اعتقادی، حقوقی، اخلاقی، عبادی، اجتماعی، بهداشتی و... «موانع توسعه» شامل: موانع اخلاقی، اجتماعی و عملی، «آفات توسعه اقتصادی» شامل: فخر فروشی، باثروت، ناز پروردگی، عوامل آفت‌آور و موانع آن پرداخته است.

در پایان برخی فصول و باب‌ها، توضیحات و جمع‌بندی‌هایی آورده شده که چشم‌انداز کلی روایات و گاه حل‌پاره‌ای دشواری‌های موجود در احادیث را نشان می‌دهد. همچنین تلاش شده حتی‌المقدور از طریق تأیید مضمون احادیث به وسیله قرائن عقلی و نقلی، تحصیل نوعی وثوق به صدور مجموعه آن باب امکان‌پذیر باشد



نقش حوزه در تحول علوم انسانی را پررنگ‌تر کنید

● معاون آموزش حوزه علمیه قم تأکید کرد: حوزه دارای ظرفیت‌های زیادی در تولید علوم

● کتاب «توسعه اقتصادی بر پایه قرآن و حدیث» که از زبان عربی به فارسی منتشر شده است، به تبیین نظرگاه خاص اسلام در باب ویژگی‌های توسعه اقتصادی می‌پردازد و توسط آیت‌الله محمد محمدی ری‌شهری تألیف و چاپ سوم آن از سوی انتشارات دارالحدیث روانه بازار نشر شده است.

توسعه اقتصادی، یکی از مهم‌ترین دل‌مشغولی‌ها و نگرانی‌های روزگار کنونی، به ویژه در جهان اسلام است. این موضوع از نظر اسلام از اهمیت فراوانی برخوردار است. اهمیت «توسعه اقتصادی» و نقش بارز آن در بنا نهادن جامعه‌ای آرمانی، در شمار مسلمات قرآن و سنت است. جست و جو در متون اسلامی در این زمینه، نشان می‌دهد که اسلام در پرداختن به مباحث مربوط به توسعه اقتصادی، از همه مکاتب، پیشی گرفته است.

نویسنده در این مجموعه، بر آن است تا با ارائه مجموعه دیدگاه‌های اسلام درباره توسعه و به ویژه تبیین توسعه اقتصادی از دیدگاه اسلام، جهان‌شمولی اسلام را نشان دهد و از برتری آن بر مکاتب دیگر در عرصه توسعه - که بر پایه مادی استوارند - حکایت کند.

وی در صدد است با این تلاش، پایه‌های نظام اقتصادی تازه‌ای را استوار سازد که بحران‌های اقتصادی معاصر را چاره کند و بدین سان، تفکر توسعه اسلامی، راهی نو برای گسترش و شکوفایی اسلام بگشاید. این کتاب که بخشی از موسوعه میزان الحکمه به شمار می‌رود، گامی است فراسوی این هدف که به بیان مبانی تفکر توسعه اقتصادی با اسلوبی نو و بر پایه متون کتاب و سنت می‌پردازد.

روش تحقیق مؤلف، بدین صورت است که



فصلی لکچر
سال اول | شماره سوم | بهار ۱۳۹۱



نظام حقوقی ایران بر اساسی الکوی ایرانی اسلامی



علی طهماسبی

مدرس دانشگاه قم

ثبات و ریشه‌دار بودن قوانین و قواعد حقوقی در اسلام به معنای جمود و انعطاف‌ناپذیری آن نیست. قوانین اسلام هر چند از لحاظ منابع آن (شارع حکیم و خبیر) اقتضای تغییر ندارد، اما از جهات دیگر با توجه به شرایط و زمینه‌ی اجرا، قابلیت دگرگونی دارد. می‌دانیم که بستر و شرایط زمانی و مکانی و دیگر اوضاع و احوالی که زمینه‌ی اجرای نظام‌ها و احکام اسلامی است همیشه در حال تغییر و تحول است. مکانیسم این تغییر با حفظ هویت دینی و در چهارچوب مبانی، اصول، مقاصد و اهداف شریعت نه‌تنها امکان‌پذیر که گریزناپذیر است؛ چراکه حوادث و نیازها هستند که علوم را گسترش می‌دهند. از سویی، گسترش علوم و وسعت حوادث می‌تواند بهره‌های بیشتری از اصول کلی و قواعد اساسی فقه به دست دهد و می‌تواند مفاهیم کلمات و ظهور کلام وحی را بدون ابهام و بی‌پرده نشان دهد.

هر چند استنباط نظام حقوقی و احکام آن از ادله‌ی خاص یا قواعد عام امکان‌پذیر است ولی این امر محتاج اصول، روش‌ها و نیر توان اصولی است. اسناد هر حکمی به شارع، نیازمند حجت و دلیل و اعتبار خاص یا عام است. لازم به ذکر است که فقه سطوح مختلفی دارد که از فقه دین (فهم عمیق و دقیق تمامی دین با همه‌ی بخش‌های آن) شروع می‌شود و به فقه کلام و فقه مقاصد و فقه حکم منتهی می‌شود؛ همچنین هر کدام از این فقه‌ها، خود دارای اصول و قواعد خاص خود هستند.

در هر حال، فقه دین قبل از فقه کلام و فقه مقاصد و فقه حکم، با هدایت حس، وهم، خیال، فکر، عقل و قلب آدمی آغاز می‌شود و با این هدایت، انسان به معارف و عقاید یا بهتر بگوییم به مبانی و مقاصد شریعت در عرصه‌های مختلف از جمله نظام حقوقی می‌رسد. با این مبانی و مقاصد، به همراه شرایط تحول، نظام جواب‌گوی فقه و فقه نظام‌مند شکل می‌گیرد. مهم این است که بپذیریم تحولات زندگی و پیدایش روابط و نیازهای جدید و توسعه‌ی تمدن و ابزارهای نوین زندگی صنعتی، مستلزم وضع قوانین و مقررات جدید است. بدیهی است در تمامی این موارد و امثال آن، مجتهد و حاکم اسلامی واجد شرایط، با توجه به ادله‌ی کلی و خاص، و احکام اولیه و ثانویه به استنباط حکم موضوعات جدید و تطبیق اصول بر فروع و وضع قوانین مورد نیاز مبادرت می‌ورزد. البته فقیه در این خصوص با هیچ مشکلی مواجه نیست و به اصطلاح دست او بسته نیست.

لازم به توضیح است که احکام، قوانین و دستورات شریعت اسلام از زوایای مختلف قابل تقسیم‌بندی است؛ مثلاً از زاویه‌ی ثبات و تغییر یا از لحاظ مقام صادر کننده‌ی حکم که به احکام الهی، ولایی و حکومتی تقسیم می‌شود.

با توجه به آنچه بیان شد می‌توان گفت در تمامی نظام‌های دینی، از جمله نظام دینی اسلام - چه در ایران یا هر کجای دیگر دنیا که زمینه‌ی اجرای آن فراهم شود - قواعد حقوقی مبتنی بر مبانی، پایه‌ها، اهداف و مقاصد خاص خود بوده و دارای هویتی کاملاً مستقل و مشخص است. این هویت همانا تجلی مبانی و مقاصد نظام حقوقی اسلام است که قواعد، احکام و قوانین خاص در عرصه‌های مختلف نظام حقوقی را به‌دنبال می‌آورد. نظام‌مند و پاسخگو بودن فقه امامیه هم به همین معناست؛ یعنی با حفظ هویت و منابع و مبانی ثابت می‌توان پاسخگوی نیازها و حوادث و وقایع جدید و مسایل مستحدثه در تمامی عرصه‌ها بود بدون

این که کمبودی در این زمینه احساس شود و به بن بست‌ی در منابع و مبانی برخورد کنیم. ■

■ لطفاً برای شروع بحث، تاریخ قانون گذاری در کشورمان و نحوه‌ی شکل گیری رشته‌ی حقوق در ایران را به صورت اجمالی بیان فرمایید.

علوم انسانی در کشور ما به شکل مدرن از زمانی مطرح شد و نضج گرفت که دانشگاه به صورت جدید در کشور ما افتتاح شد. بعد از نهضت پیشرفت در اروپا که دانشگاه‌ها به سبک جدید تاسیس شدند این پیشرفت به کشورهای دیگر از جمله ایران هم سرایت کرد. در ایران چون الگوی ساختاری از غرب گرفته شد، از لحاظ محتوایی هم تا حد زیادی از غرب الگو برداری شد؛ در حالی که علوم انسانی در کشور ما در گرایش‌های مختلف مثل فلسفه، حقوق، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و... پیشینه‌ی محکمی داشت، اما رشته‌های دانشگاهی بیشتر بر اساس دانش غربی پایه‌گذاری شد. البته جسته و گریخته کسانی هم تلاش می‌کردند محتوای غربی را با مسایل بومی تطبیق دهند. در حوزه‌ی تخصصی حقوق، گرچه شکل مطالعه‌ی حقوقی در دانشگاه‌ها برگرفته از الگوی غربی بود ولی فضایی در حوزه‌های علمیه بودند و حقوقدان‌هایی متدین داشتیم که تلاش می‌کردند حقوق را با یافته‌های اسلامی خودمان تطبیق کنند.

اگر بخواهیم به طور اخص، در مورد قانون مدنی بحث کنیم، عالمان فرهیخته‌ای بودند که قانون مدنی را به تصویب رساندند. بعد از نهضت مشروطه، انجمنی به نام «انجمن علما و دانشمندان» تشکیل شد. اکثریت آن را حوزویان تشکیل می‌دادند و تعدادی حقوقدان هم در

منبع حقوق ما باید جلوه‌دهنده‌ی اراده‌ی خدا باشد

گفتگو با دکتر سید حسن وحدتی شبیری
استادیار گروه حقوق خصوصی دانشگاه قم

◀ حجت‌الاسلام دکتر سید حسن وحدتی شبیری، پژوهشگر و مدرس حوزه و دانشگاه بعد از گذراندن دروس حوزوی تا اتمام خارج فقه و اصول، تحصیلات کلاسیک خود را نیز در زمینه حقوق تا مقطع Ph.D به پایان رسانده است. این همراهی، زمینه پیوند فقه و حقوق را برای وی فراهم کرده که حاصل آن تألیف کتب و مقالاتی در مورد بررسی تطبیقی حقوق عرفی با فقه بوده است. از جمله آثار دکتر وحدتی می‌توان به کتاب «حقوق قراردادهای در فقه امامیه» (تألیف گروهی) و مقاله‌ی «مطالعه تطبیقی خسارت تأخیر تأدیه در حقوق ایران و فقه امامیه» اشاره کرد.

حجت‌الاسلام وحدتی شبیری معتقد است ظرفیتی که اصل ۴ قانون اساسی برای قانون گذاری در کشور ایجاد کرده دنبال نشده است. وی پیگیری این ظرفیت‌ها و شکوفا کردن آن‌ها را یکی از راهبردهای اساسی در زمینه‌ی تحول در حقوق برمی‌شمارد. مشروح گفتگوی وی با خبرنگار «فصل تحول» را در ادامه خواهید خواند.



■ گفتگو از محمد رجبی ■
دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق

در مورد روابط اجتماعی مطالبی داشته باشد، قانون‌گذار باید بر قامت آن مطلب لباس قانون بپوشاند. باید توجه داشت که معیار برای تشخیص احکام شرعی این روشنفکر و آن حقوقدان نیستند بلکه فقهای هستند که عمر خود را برای استخراج احکام دین مصروف داشته‌اند. در این صورت، در جایی که اختلاف رخ دهد نظر فقهی که در رأس امور قرار دارد و ولایت بر امور از آن اوست ملاک قرار می‌گیرد؛ بنابراین وقتی مثلاً بر اساس آیه‌ی شریفه‌ی «و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب» به حکم قصاص دست می‌یابیم دیگر به این که سیستم حقوقی غرب چه می‌گوید یا فلان حقوقدان چه نظری دارد کاری نداریم.

دشمنان دین زمانی از ما دست برمی‌دارند که ما از اسلام خود دست بشوییم. فرضاً چون قصاص در همه‌ی دنیا محدود شده است اگر ما هم لایحه‌ی قصاص را حذف کنیم آن‌ها برای ما کف می‌زنند. البته بگویم که قصاص هنوز هم کاملاً حذف نشده است؛ در حال حاضر در نظام حقوقی امریکا برای murder که جرم قتل عمد است اعدام در نظر گرفته‌اند. به فرض هم که مجازات اعدام وجود نداشته نباشد وقتی صریح آیه‌ی قرآن حرف از قصاص می‌زند باید تابع آن باشیم. یا مثلاً در مورد نهاد دیه که جزو ضروریات دین مبین اسلام است حدود ۵۰۰ روایت در جلد نوزدهم «وسائل الشیعه» آمده است و ما نمی‌توانیم از این انبوه روایات رفع ید کنیم، آن هم فقط با این استدلال که دیه برای صدر اسلام بوده و الان قابلیت اجرا ندارد. پس ما معتقدیم با شکل‌گیری نظام جمهوری

برای قانون‌گذاری کشور ایجاد کرده بود را دنبال نکردیم و هنوز هم فاصله تا رسیدن به ظرفیت‌های این اصل بسیار زیاد است.

درواقع، ساختار فکری حقوق‌دانان ما عمدتاً برگرفته از حقوق غرب با همان تئوری‌ها و فرضیات و پیش‌ذهنیت‌هاست. بعضی از استادان بنام حقوق کشورمان همین حالا هم اعتقاد دارند که قانون و فقه دو ارگان کاملاً جدای از هم هستند و فقه امامیه فقط حالت ناظر را دارد. همچنین معتقدند قانون‌گذار باید بر اساس مصالح زمان، قانون تدوین کند؛ منتها لازم است بکوشد که با احکام صریح شرع تعارضی نداشته باشد. این افراد در تعبیراتشان اصل ۴ قانون اساسی را شعاری بلند پروازانه تلقی می‌کنند در حالی که استفاده‌ای که ما از این اصل می‌بریم غیر از این است و معتقدیم ظرفیتی که ایجاد شده بیش از این‌هاست. درواقع اصل ۴ قانون اساسی امتیاز نظام جمهوری اسلامی نسبت به سایر نظام‌های موجود دنیاست و اگر ما این اصل را از جمهوری اسلامی ایران بگیریم دیگر چیزی برایش نمی‌ماند.

قوانین ما اسلامی است. معنای قانون اسلامی این نیست که قانون‌گذار و پارلمان خودش قانون‌گذاری کند و فقط مراقب باشد که مثلاً با قوانین صریح شرعی مخالفت بین نداشته باشد بلکه بالاتر از این‌هاست. ما باید ببینیم اسلام چه می‌گوید. شهدای ما برای این جانشان را در طبق اخلاص گذاشتند که ما ببینیم در تنظیم روابط اجتماعی، خداوند به چه امر می‌کند.

معیار برای قانون‌گذاری باید اراده‌ی پروردگار باشد نه غیر او. تا آنجایی که دین مبین اسلام

آن حضور داشتند که دور هم جمع شدند و قانون مدنی را تدوین کردند. قانون مدنی عمدتاً برگرفته از فقه امامیه است. بعدها که مجلس قانون‌گذاری شکل گرفت، به دنبال الگویی برای تدوین قانون مدنی، این انجمن اعلام آمادگی کرد و داشته‌های خود را در اختیار پارلمان قرار داد. آنچه در آن انجمن انجام گرفته بود با اندکی حک و اصلاح به عنوان قانون مدنی تصویب شد که تا امروز به همین نام در اختیار ما قرار دارد. پس به‌طور خلاصه، الگوی اصلی دانشکده‌های حقوق مثل بقیه‌ی دانشکده‌های علوم انسانی، ساختاری غربی بود ولی کسانی از دانشمندان و فضلا تلاش می‌کردند این الگو را با محتوای اسلامی خودمان تطبیق دهند؛ منتها به نظر ما کاملاً موفق نبودند، حداقل در همه‌ی رشته‌های حقوق این توفیق بدست نیامد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تحولی اساسی در حقوق کشور ما پدید آمد که اگر ادامه می‌یافت اصولاً دکتربین حقوقی ما تغییر می‌کرد. مفاد اصل ۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این است که تمام قوانینی که در کشور اجرا می‌گردد اعم از این که مربوط به موضوعات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و... باشد - یعنی تمام قوانین کشور - باید اسلامی باشند و شورای نگهبان به‌عنوان یک ارگان رسمی بر اسلامیت قوانین نظارت می‌کند. اگر این تحول را پی می‌گرفتیم، یعنی آن پایه‌ای را که بزرگان نظام در زمان تدوین قانون اساسی پیش‌بینی کرده بودند، دنبال می‌کردیم تحول عمیقی در حقوق کشور به وجود می‌آمد. اما به نظر من ظرفیتی که اصل ۴ قانون اساسی

اسلامی، تحولی در دکترین حقوقی مملکت ایجاد شد؛ منتها هنوز ما چندان موفق نشده‌ایم تغییراتی را که قانون اساسی مد نظر داشته در ساختار تفکر حقوقدانان کشورمان به‌طور کامل ایجاد کنیم و اثرش را ببینیم.

■ وضعیت منابع حقوق در ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟ اختصاصا درباره‌ی منابع حقوق اسلام نظری دارید؟

در رابطه با منابع حقوق آنچه باید بحث شود این است که چنین منابعی باید در نظام‌های حقوقی به شکل جداگانه بررسی شود؛ مثلا منبع حقوق در نظام حقوقی رومی - ژرمنی با منبع حقوق در نظام «کامن لائو» (common law) متفاوت است چراکه در نظام کامن لائو با

◀ ساختار فکری حقوق‌دانان ما عمدتا برگرفته از حقوق غرب با همان تئوری‌ها و فرضیات و پیش‌ذهنیت‌هاست. بعضی از استادان بنام حقوق کشورمان همین‌حالا هم اعتقاد دارند که قانون و فقه دو ارگان کاملا جدای از هم هستند و فقه امامیه فقط حالت ناظر را دارد؛ در حالی که ما بر اساس اصل ۴ قانون اساسی معتقدیم ظرفیتی که ایجاد شده بیش از این‌هاست. در واقع این اصل امتیاز نظام جمهوری اسلامی نسبت به سایر نظام‌های موجود دنیا است و اگر ما این اصل را از جمهوری اسلامی ایران بگیریم دیگر چیزی برایش نمی‌ماند.

توجه به شرایط بومی آن کشور رویه‌ی دادگاه‌ها اعتبار زیادی دارند و در واقع اگر قانون هم بخواهد الزام آور باشد باید دادگاه‌ها این قانون را به رسمیت بشناسند و اجرا کنند و در عمل

قانون را نافذ بدانند. بنابراین در نظام کامن لائو «رویه‌ی قضایی» منبع درجه‌ی نخست محسوب می‌شود اما در نظام‌های رومی - ژرمنی این‌گونه نیست. در این نظام‌ها قانون اولویت دارد و رویه‌ی قضایی باید تابع قانون باشد. اگر در پرونده‌ای خلا قانونی وجود داشته باشد رویه‌ی دادگاه‌ها به کمک می‌آیند اما تا زمانی که قانون صراحت داشته باشد دیگر نوبت به رویه‌ی قضایی نمی‌رسد.

در حقوق ایران حالت ترکیبی داریم؛ از سویی در خصوص الگو، الگوی نظام رومی - ژرمنی است؛ یعنی در واقع قانون‌گذار، بعد از نهضت مشروطه به این نتیجه رسید که نظام رومی - ژرمنی (که مهد آن در فرانسه است) نظام بهتری است. قضاات را از سردرگمی نجات می‌دهد و از اختلافات قضایی جلوگیری می‌کند؛ زیرا قاضی به‌سهولت به یکی از منابع حقوق که در فرانسه به آن کد گفته می‌شود مراجعه می‌کند و همه چیز در قانون از پیش مشخص است. منتها منابع حقوق اسلامی در تنظیم قانون مورد توجه قانون‌گذار نبود و او راه خودش را می‌رفت و مصلحت موجود زمان را ملاحظه می‌کرد. البته این نکته نباید مورد غفلت واقع شود که آن قانون‌گذاران در احوال شخصی، متأثر از فقه امامیه بودند آن هم به این علت که مردم عرفا برای ازدواج و ارث و طلاق و وصیت به احکام شرعی مراجعه می‌کردند. احکام شرعی در احوال شخصی حرف اول را می‌زد و قانون‌گذار مجبور بود به همان مقررات فقهی لباس قانون بپوشاند اما در بقیه‌ی موارد این روند وجود نداشت. در حال حاضر هم حقوقدانان

کشورهای اسلامی تصور می‌کنند فقه اسلامی فقط در احوال شخصی حرف دارد در حالی که فقه اسلامی در قراردادها، در روابط بین‌المللی و حتی روابط بین‌الملل خصوصی یعنی روابط اشخاص در سطح بین‌الملل و ... اظهار نظر می‌کند. اما در بعضی موارد هم اظهار نظر خاصی وجود ندارد، مثل مصلحت روز، مصلحت دولت اسلامی و مصلحت اتباع دولت که آن‌ها را بررسی می‌کنیم تا اقتضای‌شان را به‌دست آوریم و شیوه‌ای که بهتر است را انتخاب کنیم. در مواردی هم که فقه اسلامی اعم از قرآن و متون اسلامی، تنها حداقل اصول حقوقی را مشخص کرده است باید به آن‌ها متمسک گردیم؛ مثلا در قرآن می‌فرماید «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا...» (قاعده‌ی نفی سبیل)؛ یعنی تقریبا تمام روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را با کشورهای خارجی تنظیم می‌کند. این قاعده قبل از پیروزی انقلاب اجرا نمی‌شد بیگانگان بر ما حکومت می‌کردند. وقتی امریکایی‌ها حق کاپیتولاسیون را حتی برای اتباع معمولی‌شان طلب می‌کردند، دولت ایران نمی‌توانست نپذیرد. مصادیق بسیاری وجود دارد که رییس حکومت در زمان طاغوت از وضعیت موجود ناراضی بود چون امریکایی‌ها هر چه دیکته می‌کردند باید گوش می‌داد و اجرا می‌کرد.

بنابراین در کشور ما در حال حاضر با الگوپذیری از نظام رومی - ژرمنی، قانون حرف اول را می‌زند و قاضی باید قانون مصوب پارلمان را اجرا کند؛ منتها تفاوت عمده‌ی بعد از انقلاب این است که قانون باید با توجه به منابع حقوق اسلامی وضع گردد. وقتی منبع حقوق اسلامی



باشد باید منبع حقوق ما جلوه‌دهنده‌ی اراده‌ی الهی باشد. قانون باید از خواست الهی سرچشمه بگیرد. اما بعضی جاها خود خداوند برای قاضی،

در قوانین بعد از مشروطه‌ی ایران، احکام شرعی فقط در احوال شخصیه حرف اول را می‌زد و قانون‌گذار مجبور بود به همان مقررات فقهی لباس قانون بپوشاند اما در بقیه‌ی موارد این روند وجود نداشت. در حال حاضر هم حقوقدانان کشورهای اسلامی تصور می‌کنند فقه اسلامی فقط در احوال شخصیه حرف دارد در حالی که فقه اسلامی در قراردادها، در روابط بین‌المللی و حتی روابط بین‌الملل خصوصی یعنی روابط اشخاص در سطح بین‌الملل و ... اظهار نظر می‌کند

به تعبیر مرحوم شهید صدر، «حالت فراغ» ایجاد کرده است؛ یعنی فرموده در مسایل جزئی مداخله نمی‌کنم که ابزاری فراهم شود تا بتوانی قانون را با شرایط مختلف منطقه‌ای تطبیق دهی و این به خاطر آن است که اسلام یک دین جامع بماند و بتواند در همه‌ی مناطق خاتم ادیان باشد. پس اختیاراتی را به حاکم داده‌اند؛ مثلاً برای اجرای الگوی ایرانی-اسلامی قانون‌گذار باید شرایط بومی و فرهنگ خاص کشور را در قانون‌گذاری لحاظ کند. این اختیارات را به حاکم داده‌اند تا اگر مثلاً رابطه‌ی کارگر و کارفرما در شرایط بومی ایران، بدون محدود ساختن قدرت کارفرما قابل تنظیم نیست، حاکم شرع بتواند اراده‌ی آزاد کارفرما را محدود و از کارگران حمایت کند.

بنابراین معتقدیم که منبع حقوق عبارت است از محلی که برای شناخت اراده‌ی قانون‌گذار

آن پیدا شد، تغییری که خیلی‌ها به آن توجه نمی‌کنند و آن این که عدلیه‌ای که به شکل امروزی از غرب گرفته شد مبنایش قانون است. یعنی همه چیز باید در قانون شکل بگیرد؛ به عبارت دیگر تمام فرمول‌ها و خط‌کش‌هایی که در تنظیم رفتار اجتماعی موثر است همه را قانون‌گذار بیان می‌کند. در حال حاضر ما هم همین حرف را پذیرفته‌ایم. در واقع به قاضی گفته شده در جایی که قانون مصوب صراحت دارد شما حق ندارید به فتوای مرجع تقلید عمل کنید حتی اگر نظر مرجع تقلید شما با قانون فرق داشته باشد؛ حتی بالاتر این که اگر قاضی مجتهد هم باشد باید به آنچه در قانون است عمل کند و اگر فتوایش مخالف قانون باشد می‌تواند به آن پرونده رسیدگی نکند. اکنون هم معیار اصلی قانون است ولی با این تفاوت که قانون در قبل از انقلاب الزاماً تأمین‌کننده‌ی اراده‌ی الهی نبود ولی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی خط معیار در مشروعیت قانون و مقررات اراده‌ی پروردگار گردید. در این حالت منابع حقوق ما باید ابرازکننده‌ی اراده‌ی پروردگار باشد.

Sources of law که در تمام درس‌های فلسفه‌ی حقوق مطرح می‌شود به معنای منابع حقوق است؛ یعنی جایگاهی که اگر کسی بخواهد قانون الزام‌آور را بشناسد باید به آن مراجعه کند؛ مثلاً اگر بیگان‌های بگویند «شما راجع به سرقت چه مجازاتی دارید؟» ما به قانون مجازات اسلامی مراجعه می‌کنیم و این منبع حقوق ماست.

ما معتقدیم منبع حقوق تحت تأثیر مبنای حقوق است. مبنای حقوق اگر اراده‌ی خداوند

حکمی داشت مثلاً «لکم فی القصاص حیاة...» دیگر مقاومت در برابر آن معنا ندارد؛ یا وقتی که انبوه روایات ما دیه را به عنوان خسارات جانی در نظر می‌گیرد دیگر کنار گذاشتن آن بی‌مورد است.

■ آیا به نظر شما آنچه ما به عنوان مبنای بر می‌گزینیم در منابع منعکس می‌شود و در انتخاب منبع تأثیر می‌گذارد؟

مبنای کاملاً بر منابع اثرگذار است. منابع حقوق هم ریشه در مبنای حقوق دارد. به همین دلیل در منابع حکومت‌های مونوکراسی با منابع حکومت‌های تئوکراسی (خداگرا) تفاوت وجود دارد. اگر بخواهیم منابع حقوق را اسلامی کنیم باید در اصل تفکر حقوقی خود را اصلاح کنیم و مبنای حقوق را تغییر دهیم. در واقع منابع حقوق جلوه‌ای از مبنای حقوق است. این که چه مبنایی را در بحث مبنای بپذیریم بسیار بر منابع حقوقی تأثیرگذار است.

ما خصوصاً بعد از انقلاب اسلامی، به صورت صریح، مبنای حقوق را نشئت گرفته از اراده‌ی الهی اعلام کردیم در حالی که قبل از انقلاب اینگونه نبود. البته باید بین دوران قبل از مشروطیت و بعد از مشروطیت تفاوت قائل شد؛ چراکه قبل از مشروطیت عدلیه به شکل پیشرفته وجود نداشت و دادگاه‌های ما «دادگاه شرع» بودند و دستورالعمل‌هایی هم که حکام در ولایات صادر می‌کردند با صلاحدید علما بود، یعنی حالت شرعی داشت، هر چند کاملاً شرعی نبود. بعد از نهضت مشروطه، عدلیه به شکل پیشرفته‌ی آن یعنی «دادگستری» پذیرفته شد؛ پارلمان شکل گرفت ولی تغییری نامحسوس در

به آنجا مراجعه می‌شود. منبع حقوق ریشه در مبنای حقوق دارد. اگر مبنای حقوق تمایلات مردم باشد منبع حقوق به شکلی تنظیم خواهد شد که متفاوت با جایی است که اراده‌ی خداوند مبنا قرار می‌گیرد و اگر هم اراده‌ی حُکام معیار قرار گرفت به طرز دیگری خواهد بود.

■ آیا می‌توان یک منبع واحد برای همه‌ی نظام‌های حقوقی در نظر گرفت؟ به عبارت دیگر آیا منبع حقوق در امصار و اعصار یکسان است یا این که اصولاً نمی‌شود چنین کاری کرد؟ یا نه، مقوله‌ای نسبی است و در مواردی امکان جمع وجود دارد و در بعضی موارد این امکان نیست؟

منابع حقوقی یکسان نیستند و در سرزمین‌ها و زمان‌های مختلف هم یکسان نبوده‌اند؛ ولو این که چند کشور مثل ایران، مصر، تونس و ... اسلامی باشند ممکن است شرایط بومی هر یک اقتضائاتی را طلب کند که شرایط بومی کشور دیگر نداشته باشد. بعضی از احکام که قابل تغییر نیستند «بینات نظام اسلامی» نام دارند؛ یعنی شرایط مصر و ایران و افغانستان تفاوتی ایجاد نمی‌کند و باید آن اصول رعایت شوند. اما برخی احکام وجود دارد که قابل انعطاف هستند و در تنظیم روابط اجتماعی و ... باید شرایط ویژه‌ی همان مکان و زمان لحاظ شود. در این موارد نمی‌شود خط‌کش گذاشت.

اجمالاً پارلمان علاوه بر این که مسایل اسلامی و اصول حقوقی اسلام و احکام دین مبین را در نظر می‌گیرد باید شرایط بومی کشور را هم لحاظ کند. این یک قاعده‌ی کلی است که امکان تغییر هم در آن وجود دارد.

منابعی که اسلام معرفی می‌کند با منابع حقوق عرفی در مواردی تلاقی می‌کند یعنی امکان جمع هم وجود دارد. وقتی به دنیا اعلام کردیم که نظاممان نظام اسلامی است اگر جایی بخواهیم حکمی از اسلام را اجرا کنیم که باعث خشن جلوه دادن چهره‌ی دین مبین در دنیا و موجبات وهن آن محسوب شود، حاکم اختیار دارد به‌طور موقت آن حکم الزامی را متوقف

ما معتقدیم منبع حقوق تحت تاثیر مبنای حقوق است. مبنای حقوق اگر اراده خداوند باشد باید منبع حقوق ما جلوه دهنده اراده الهی باشد. قانون باید از اراده الهی سرچشمه بگیرد. اما بعضی جاها خود خداوند برای قاضی، به تعبیر مرحوم شهید صدر، «حالت فراغ» ایجاد کرده است یعنی فرموده در مسایل جزئی مداخله نمی‌کنم که ابزاری فراهم شود تا بتوانی قانون را با شرایط مختلف منطقه‌ای تطبیق دهی و این به خاطر آن است که اسلام یک دین جامع باشد و بتواند در همه مناطق خاتم ادیان باشد

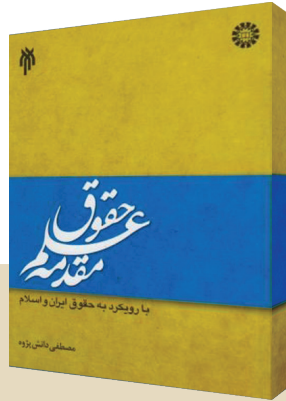
کند؛ مثل سنگسار کردن که روایات معتبر بر آن دلالت می‌کند، اما حاکم تشخیص می‌دهد اگر سنگسار اجرا شود در دنیا به چهره‌ی دین خدشه وارد می‌شود پس موقتاً آن را تعطیل می‌کند زیرا مصلحتش بیشتر است تا این که بخواهد اجرا شود. البته این فقط در اختیار حاکم است.

برای دین نمی‌توان الگویی بر مبنای حقوق عرفی تعریف کرد والا باید بگوییم مثلاً چون

حقوق عرفی سنگسار کردن ندارد ما هم حذف کنیم. درواقع اطلاعاتی که در متون اسلامی هست مثلاً اطلاق آیه‌ی «السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهم... الزانی و الزانیه فاجلدوا کل واحد منهما...» اقتضا می‌کند که در همه‌ی زمان‌ها نظام حقوقی اسلام اجرا شود. اما اگر در مواردی به‌طور استثنایی یک حکم خاص عدم اجرائیش مصلحت بیشتری داشته باشد با تشخیص حاکم شرع می‌شود موقتاً جلوی آن را گرفت.

پس نمی‌توانیم همان منابع حقوق عرفی را بدون دستکاری و بدون تغییر در کشور خودمان پیاده کنیم. منابع حقوق عرفی سیستم‌های مختلفی دارند. این قانون‌گذار است که باید دست به انتخاب بزند. حقوق عرفی کشور انگلستان به یک شکل است و فرانسه به شکلی دیگر. حتی در خود انگلستان که مهد حقوق کامن لاء است حقوق عرفی با امریکا متفاوت است؛ مثلاً آنجا قانون‌گذار می‌بیند سیستم رومی - ژرمنی سیستم مناسبی است چون قضاات را از سردرگمی خارج می‌کند. اما این گونه نیست که همه‌ی آنچه در حقوق عرفی هست بدون انطباق با شرایط کنونی کشورش کپی برداری کرده، آن‌ها را اجرا کند بلکه باید با فرهنگ بومی و قانون اساسی همانجا انطباق دهد.

خود ما هم یک اصل را از حقوق عرفی می‌گیریم و آن این که معیار رفع اختلافات در درجه‌ی نخست، قانون است؛ اما این که این قانون بر چه اساسی تدوین شود را برای ما، حقوق اسلامی تعیین می‌کند و آن هم می‌گوید که قانون باید بر اساس اراده‌ی پروردگار تنظیم گردد. ■



مقدمه علم حقوق با رویکرد به حقوق ایران و اسلام

◀ کتاب «مقدمه علم حقوق با رویکرد به حقوق ایران و اسلام» تألیف مصطفی دانش‌پژوه، در جهت بومی‌سازی علوم انسانی و استفاده از منابع درسی بر اساس منابع اسلامی در زمینه‌ی حقوق، از سوی «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» با همکاری انتشارات «سمت» و «مرکز تحقیق و توسعه‌ی علوم انسانی» به بازار عرضه شده است.

مؤلف معتقد است در این اثر، که تلخیص کتاب «حقوق‌شناسی عمومی» است، به ارائه‌ی شناخت کلی و عمومی از علم حقوق پرداخته شده است؛ ولی از آنجا که قواعد حقوقی عمدتاً صبغی اجتماعی و اعتباری دارد و ممکن است قواعد حقوقی هر جامعه با قواعد حقوقی دیگر جوامع متفاوت باشد، به همین دلیل، به دنبال عنوان اصلی یعنی «مقدمه علم حقوق»، عنوان تکمیلی «با رویکرد به حقوق ایران و اسلام» اضافه شده است تا نشان دهد خواننده با مطالعه‌ی این اثر علاوه بر آشنایی کلی با علم حقوق، با نظام حقوقی ایران و بنیاد اساسی آن یعنی نظام حقوقی اسلام نیز آشنا شود.

این کتاب در هفت فصل به شرح ذیل تدوین گردیده است:

۱- در فصل اول تحت عنوان «دانش حقوق» به مباحثی از قبیل کلیات (تعریف علم حقوق،

موضوع آن، روش مطالعه در این علم)، رابطه‌ی علم حقوق با علوم مرتبط (جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد، تاریخ و فقه) و شاخه‌های این علم است.

۲- فصل دوم بحث از «قاعده‌ی حقوق» است و این که این قاعده چه ویژگی‌هایی دارد و انواع آن کدام است. در نهایت نیز به این موضوع می‌پردازد که چه رابطه‌ای بین قواعد حقوقی با دیگر قواعد اجتماعی - رفتاری مثل قواعد اخلاقی و دینی برقرار است؟

۳- در فصل سوم این بحث مطرح شده که قواعد حقوقی با چه معیارهایی مشروعیت یافته و الزام‌آور می‌شوند؛ در واقع بررسی «مبانی و اهداف حقوق» مطالب این بخش را تشکیل می‌دهد که می‌توان آن را تحت عنوان «مکاتب حقوقی» مورد مطالعه قرار داد.

۴- فصل چهارم را آشنایی با مفهوم نظام‌های حقوقی و ویژگی هر یک از این نظام‌ها، به‌ویژه، نظام حقوقی اسلام و به‌طور خاص نظام حقوقی ایران تحت عنوان «نظام‌های مهم حقوقی» تشکیل می‌دهد.

۵- فصل پنجم به‌عنوان یک بحث کاربردی معرفی «منابع حقوق» را با بررسی مفهوم منبع و معرفی منابع نظام‌های حقوقی سکولار - بشری، اسلام و ایران مورد مذاکره قرار داده است.

۶- فصل ششم بحث از «قلمرو اجرای قواعد حقوقی» است. در این بخش این موضوع بررسی می‌گردد که محدوده‌ی اجرای قواعد حقوق در دو بُعد مکان و زمان تا به کجاست.

۷- در نهایت فصل هفتم به شیوه و نحوه‌ی تفسیر قواعد حقوقی و فنون استنباط از این قواعد اختصاص یافته است، بحثی دقیق که در روشن شدن نقاط ابهام و تردید به مجریان و کسانی که با قواعد حقوقی سروکار دارند کمک شایانی می‌کند. انگیزه‌ی تألیف این کتاب به گفته‌ی خود مؤلف، وجود کاستی‌هایی چند در کتب تألیفی پیشین در این زمینه بوده است که از جمله‌ی این کاستی‌ها می‌توان به نپرداختن به نظام حقوقی اسلام، بررسی مفصل مباحثی که اصولاً از مقدمات کلی و عمومی علم حقوق به‌شمار نمی‌آید و عدم رعایت نظم منطقی بحث‌ها اشاره کرد.

* سید جابر موسوی

بومی سازی نهادهای حقوقی با رویکرد اسلامی



■ محمود حکمت‌نیا ■

استادیار پژوهشگاه فرهنگ
و اندیشه‌ی اسلامی

◀ فرایند اخذ و تحلیل یک نهاد حقوقی از نظام حقوقی معین (عاریه‌دهنده) و درج آن در نظام حقوقی دیگر (گیرنده‌ی نهاد) بومی‌سازی حقوقی خوانده می‌شود. آنچه می‌خوانید گزیده‌ای از مقاله‌ی دکتر محمود حکمت‌نیا می‌باشد که در شماره‌ی هفتم فصلنامه‌ی تخصصی فقه و حقوق به چاپ رسیده است. ایشان در این مقاله روش بومی‌سازی را به‌خصوص با توجه به نظام حقوقی اسلام، بررسی و تحلیل نموده‌اند. در این جریان سه مرحله‌ی مهم مورد بررسی قرار می‌گیرد: اخذ نهاد، تحلیل نهاد و درج نهاد اخذشده در نظام حقوق اسلامی. واژگان کلیدی: بومی‌سازی، نهادهای حقوقی، نظام حقوق اسلامی.





مقدمه

نظام حقوقی مجموعه‌ای است که ناشی از طرز فکری درباره‌ی نظام اجتماعی است. هر نظام حقوقی در بستری از نیازها، مبانی فکری، زمینه‌های علمی و فرهنگی و در حوزه‌ی معین جغرافیایی شکل گرفته و دچار تحول و تکامل شده است (ر.ک: شیروی، ۱۳۸۴: ۱۱۶-۱۱۷).

هر چند نظام‌های حقوقی از یکدیگر متمایزاند اما وجود تفاوت‌ها مانع تعامل و تأثیر و تأثر آن‌ها بر یکدیگر نیست. این مطلب درباره‌ی نظام حقوقی اسلام نیز صادق است. نظام حقوقی اسلام که بخش مهمی از فقه را تشکیل می‌دهد، بر مبنای اراده‌ی تشریعی خداوند استوار است و قواعد آن ریشه در قرآن و سنت و برخی منابع دیگر دارد. وجود رابطه میان مسلمانان و دیگر ملل و برخورد با نهادهای حقوقی مختلف، فقه‌شناسان را با سؤالات و مسایل گوناگونی روبه‌رو کرده است (پیشین: ۳۸ - ۵۵).

سؤال مهم این است که با توجه به تفاوت بنیادین در مبنای مشروعیت قواعد حقوقی در نظام حقوقی اسلام با دیگر نظام‌های حقوقی، آیا می‌توان از نهادهای حقوقی سایر نظام‌ها بهره برد و در صورت امکان شیوه‌ی اخذ آن‌ها چگونه است؟

جریان اخذ و تحلیل و درج نهاد در نظام حقوقی دیگر را «بومی‌سازی نهاد حقوقی» می‌نامیم. در این نوشتار با مفروض انگاشتن اصل بهره‌برداری از نهادهای حقوقی بیگانه در حقوق اسلام، به سؤال دوم یعنی شیوه‌ی بومی‌سازی نهاد حقوقی می‌پردازیم. به این منظور سه مرحله را

باید بررسی کرد: ۱. مرحله‌ی اخذ نهاد حقوقی؛ ۲. مرحله‌ی تحلیل؛ و ۳. مرحله‌ی درج در نظام حقوقی. قبل از ورود به بحث تذکر این نکته مفید است:

بومی‌سازی با این پیش‌فرض مطرح می‌شود که تعدد و تفاوت نظام‌های حقوقی را بپذیریم، اما اگر همه به دنبال یافتن قواعد متحدالشکل برآیند، خودبه‌خود پس از متحدالشکل شدن قوانین و نهادها، جریان بومی‌سازی متوقف خواهد شد. علاوه‌براین، بر فرض پذیرش تفاوت نظام‌های حقوقی، فرض دیگر این است که نظام‌ها نمی‌خواهند بدون توجه به دستاوردهای یکدیگر به حل مشکلات بپردازند؛ بنابراین تنها راه موجود و معقول، گشودن راه تعامل و بررسی شیوه‌های تأثیر و تأثر است.

فرآیند بومی‌سازی:

۱-۱. اخذ نهاد حقوقی

هر نهاد در نظام حقوقی جایگاه ویژه‌ای دارد که هنگام اخذ نهاد باید به آن جایگاه توجه کرد. در شناخت جایگاه نهاد نکات ذیل قابل توجه است:

۱-۱-۱. جایگاه نهاد در ساختار حقوقی

نظام‌های حقوقی ساختار واحد ندارند، هر چند اصطلاحات آن‌ها درباره‌ی موضوعی واحد باشد اما این وحدت نباید موجب شود تا مفاد اصطلاح و نهاد را در نظام‌ها یکسان بدانیم (Padfield, ۱۹۹۸: ۹۸)؛ مثلاً در حقوق قراردادهای «کامن لائو» قراردادهای ساده (Simple) و تشریفاتی (by deed) تقسیم می‌شوند. این تقسیم مبتنی بر پذیرش نظریه‌ی عوض (Consideration) در حقوق کامن لائو است (Ibid)؛ حال آن که

نظریه‌ی عوض در نظام‌های حقوقی دیگر از جمله فقه اسلامی وجود ندارد. بنابراین ساختار قراردادهای حقوقی انگلستان را نمی‌توان با صرف‌نظر از نظریه‌ی عوض شناسایی کرد. نظیر چنین امری در باره‌ی جایگاه هیئت منصفه در حقوق انگلستان وجود دارد. هیئت منصفه در آیین دادرسی در غالب پرونده‌های جزایی نقش مهمی دارد و تشخیص مجرم بودن را به عهده دارد (Garner, ۱۳۷۹: ۳۵۴). در واقع این هیئت به صورت انحصاری موضوع را تشخیص می‌دهد و دادرس با شناخت حکم اقدام به صدور حکم می‌کند؛ حال آن‌که این وضعیت در ساختار قضایی و مباحث نظام حقوقی اسلام وجود ندارد و دادرس در حقوق اسلامی علاوه بر شناخت حکم و تشخیص مصداق، وظیفه‌ی تطبیق و تنفیذ را به عهده دارد.

با توجه به نکته‌ی فوق هنگام اخذ یک نهاد باید آن را در ساختار حقوقی نظام نگاه کرد و نمی‌توان آن را به صورت منفرد و بریده از سایر بخش‌ها در نظر گرفت.

۱-۲. نهاد و مبنا

مبنای حقوق به پرسش «چرایی» مشروعیت قواعد و نهادهای حقوقی پاسخ می‌دهد. هر چند نظام‌های حقوقی کاملاً مستخرج از مبانی نظری نیستند، ولی مبانی نظری بر ایجاد، توسعه، تکامل و تغییرات در نظام‌های حقوقی تأثیر فراوان دارند (خوئینی، ۱۳۸۱: ۲۷). از این رو هنگام اخذ یک نهاد یا مجموعه‌ای از مقررات نمی‌توان به مبنای مشروعیت آن‌ها بی‌توجه بود. مثلاً حقوق اخلاقی مالکیت فکری از قبیل «حق تمامیت اثر»، «حق نام و عنوان»، «حق افشای

اثر» و «حق عدول» ریشه‌ی عمیق در نظریه‌ی شخصیت کانت و هگل دارد (حکمت‌نیا، ۱۳۸۴: ۴۳ - ۶۳). این حقوق در نظام حقوقی رومی - ژرمنی جایگاه ویژه دارد و حتی برخی حقوق اقتصادی مالکیت فکری را به تبع آن‌ها می‌دانند؛ حال آن‌که این حقوق به صورت فوق، در نظامی حقوقی چون کامن لاء جایگاهی ندارد. در این نظام حقوقی برخی از حقوق فوق را از عناوین اخلاقی - جزایی چون «ممنوعیت توهین»، «ممنوعیت تعرض به حق خلوت» و مانند آن استخراج می‌کنند (همان). یا مثلاً وقتی نظام حقوقی اسلام با نهاد مالکیت فکری روبه‌رو می‌شود و در صدد است در باره‌ی حقوق اخلاقی اظهار نظر کند، شناخت مبنا در تحلیل و اظهار نظر بسیار موثر خواهد بود.

۱-۳ نهاد و غایت

رسیدن به اهداف معین، غایت و کارکرد نهادهای حقوقی است. در هر نظام حقوقی، خردمندان، حقوقدانان و سایر افراد با استفاده از ظرفیت‌های نظام حقوقی برای رسیدن به اهدافی به طراحی پاره‌ای از نهادهای حقوقی دست می‌زنند و حتی بر اساس برخی مکاتب چون مکتب «اصالت منفعت»، یگانه معیار دآوری درباره‌ی مشروعیت نهاد حقوقی دستیابی به «منفعت» است.

مثلاً شرکت‌های سهامی در پاره‌ای نظام‌های حقوقی برای بهره‌مندی از سرمایه‌ی افراد و سوددهی به همراه محدودیت در مسئولیت و کاهش خطرات ناشی از سرمایه‌گذاری طراحی شده است (ر.ک: اسکینی، ۱۳۷۷: ۴ - ۵). نمونه‌ی دیگر سند تجاری برات است. این نهاد

برای سرعت بخشی به تجارت، ایجاد مسئولیت تضامنی صادرکننده و ظهرنویسان در برابر دارنده‌ی برات طراحی شده است. نمونه‌ی دیگر این نهادها، «اجاره به شرط تملیک» است که به عنوان یک شیوه‌ی انتقال اموال به همراه ایجاد وثیقه‌ی معتبر برای وام‌دهنده به کار می‌رود. هنگام اخذ این نهادها نمی‌توان به غایت آن‌ها بی‌توجه بود.

◀ نهادهای حقوقی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نهادهای بسیط و نهادهای مرکب که خود از چند نهاد دیگر به وجود آمده است. ما برای شناخت نهادهای مرکب می‌توانیم آن‌ها را به امور بسیط تجزیه کنیم و با شناخت قواعد و احکام مترتب بر موضوعات آن‌ها را با هم ترکیب کرده، به این طریق به شناخت نهاد مرکب دست یابیم.

۱-۴ شناخت تطورات هر نهاد

بسیاری از نهادهای حقوقی در طول تاریخ دچار تحولاتی شده‌اند که در شناخت وضعیت فعلی آن مؤثر است، به طوری که بدون فهم این تحولات چه‌بسا نتوان ظرفیت‌های نهادهای حقوقی را به‌خوبی شناخت؛ مثلاً در حقوق مالکیت فکری دو دوره‌ی متمایز وجود دارد: دوره‌ی «امتیازانگاری» مالکیت فکری و دوره‌ی «حق‌انگاری» مالکیت فکری. تحول از دوره‌ی «امتیازانگاری» به دوره‌ی «حق‌انگاری» به قدری اهمیت دارد که برخی از آن به انقلاب در مالکیت فکری تعبیر می‌کنند (Davies, ۲۰۰۲: ۱۰)؛ زیرا صاحب امتیاز و حق از فرمانروا

به پدیدآورنده تغییر کرده است. این تحول به‌خوبی در شناخت نظام مالکیت فکری و در ساختار نظام حقوقی اثر دارد.

۲-۲ شناخت نهاد

پس از اخذ نهاد از یک نظام حقوقی معین باید به دنبال شناخت و تحلیل و فهم آن بود که این شناخت در مسیر بومی‌سازی خواهد بود. در مرحله‌ی شناخت و تحلیل یک نهاد امور زیر اساسی است.

۲-۱ روش‌شناسی تحلیل

یکی از مهم‌ترین بخش‌های تحلیل و فهم نهادهای حقوقی داشتن روش‌شناسی تحلیل است. روش تحلیل بسته به ماهیت موضوع و هدف شناخت ممکن است هستی‌شناسانه (Ontological) زبان‌شناسانه (Linguistic)، تحلیل مفهوم (Conceptual) و یا هنجاری (Normative) باشد.

تحلیل هستی‌شناسانه، وجود یک نهاد را مورد تحلیل قرار داده، بر پاسخ به این سؤال تأکید می‌کند که آیا نهادی وجود دارد و بر فرض وجود، نحوه‌ی وجودی آن چگونه است.

تحلیل زبان‌شناسانه بر فهم عرفی از نهادها و اصطلاحات حقوقی متمرکز است و مفاهیم حقوقی شناخته‌شده و اصطلاحی از اصطلاحات وابسته و مرتبط تشخیص داده می‌شود و بدین وسیله جایگاه اصطلاح در مجموعه‌ی نظام حقوقی شناخته می‌شود.

در شیوه‌ی تحلیل مفهوم، هر نهاد حقوقی از درون تحلیل شده و ماهیت آن شناخته می‌شود.

در تحلیل هنجاری، ارزش‌های قواعد هنجاری



شناخت ثابت‌ها و متغیرهاست. یکی از سؤالات اصلی در فلسفه‌ی حقوق این است که آیا قواعد کلی حاکم بر روابط اجتماعی که دارای ضمانت

بسیاری از نهادهای حقوقی در طول تاریخ دچار تحولاتی شده‌اند که در شناخت وضعیت فعلی آن مؤثر است، به طوری که بدون فهم این تحولات چه بسا نتوان ظرافت‌های نهادهای حقوقی را به‌خوبی شناخت.

اجراست، ثابت هستند یا در ذات خود متغیر می‌باشند. مکاتب حقوقی به این سؤال پاسخ‌های گوناگون داده‌اند. برخی از مکاتب بر این باورند که بیشتر قواعد حقوقی ثابت هستند. در برابر، برخی از مکاتب چون «مکتب تاریخی حقوق»، روابط اجتماعی میان انسان‌ها را در ذات خود متغیر می‌شمارند و بنابراین قواعد حاکم بر آن‌ها را نیز متغیر می‌دانند. در برابر دو نظریه‌ی فوق، برخی صاحب‌نظران با تفکیک میان قواعد حاکم بر روابط انسان با انسان و روابط انسان با طبیعت، قواعد حاکم بر روابط انسان با انسان را ثابت می‌پندارند و قواعد حاکم بر روابط انسان و طبیعت را با توجه به تحول در شیوه‌های سلطه‌ی بشر بر طبیعت متغیر می‌دانند و بنابراین قواعد حاکم بر حوزه‌ی انسان و طبیعت را متغیر معرفی می‌کنند (صدر، ۱۳۷۵: ۶۸۶ و ر.ک: حکمت‌نیا، ۱۳۸۱: ۱۲۰ - ۱۰۷؛ میرمعزی، ۱۳۸۰: ۱۰ - ۹۵).

به هر ترتیب هنگام تحلیل نهاد حقوقی باید به معیارهای ثابت و تغییر در مکاتب فکری توجه کرد. مثلاً در حوزه‌ی مسئولیت مدنی، برخی

را به چند نهاد حقوقی چون وکالت و جعاله و عقد بیع تجزیه کرد و روابط میان صادرکننده‌ی کارت اعتباری و دارنده و طرف قرارداد را با دارنده تحلیل کرد.

۲-۴ جداسازی نهادهای ماهوی و اجرایی
پارهای از قواعد حقوقی دارای ماهیت اجرایی هستند و برای اجرای حقوق تأسیس می‌گردند. در اجرای حقوق، دقت، سرعت و عدالت جایگاه ویژه دارد و بر اساس این امور است که می‌توان نهادهای اجرایی طراحی کرد. دادگاه‌ها، و نهادهای مرتبط چون کانون وکلا، هیئت منصفه، دادستانی، پلیس قضایی و نهادهایی از این قبیل، همه برای تأمین عدالت همراه با دقت و سرعت است.

این نهادها اگر چه اجرایی هستند و با توجه به فواید و نقش آن‌ها در دستیابی به اهداف طراحی می‌گردند، اما ماهیتی متحول و متطور دارند و می‌توانند با توجه به نیازها و ضرورت‌ها تغییر و تکامل یابند. در برابر این نهادهای اجرایی، نهادهایی هستند که متضمن حقوق و تکالیف اشخاص‌اند و در حقیقت موجد حق و تکلیف هستند. نهادهای اجرایی بیشتر با توجه به اهداف خود تحلیل می‌شوند و همان‌گونه که گفتیم ماهیتی متحول دارند. در برابر، نهادهای ماهوی ریشه در میانی و ساختار حقوقی و فرهنگ یک جامعه دارند و کمتر در معرض تحول و تغییر هستند. به همین خاطر نظام‌های حقوقی، آسان‌تر می‌توانند از نهادهای اجرایی دیگر نظام‌های حقوقی بهره‌برند.

۲-۵ نهادهای ثابت و متغیر
از جمله مباحث مهم در نظام‌های حقوقی

حقوقی بررسی می‌شود؛ پس باید هنگام تحلیل نهاد حقوقی به شیوه‌ی تحلیل توجه کرد و بر اساس روش معینی به شناخت نهاد پرداخت.

۲-۲ تحلیل موضوعی و حکمی

هر نهاد حقوقی مشتمل بر موضوع و احکامی است. هر چند از لحاظ حقوقی این مسئله قابل بررسی است که آیا نهاد حقوقی مُنتزِع از یک دسته احکام است، یا موضوع برخی احکام؛ مثلاً وقتی مالکیت ادبی و هنری را بررسی می‌کنیم ممکن است دو گونه راه برای تحلیل در نظر بگیریم: یکی این که بگوییم مالکیت فکری از دو دسته حقوق اقتصادی و حقوق معنوی و اخلاقی تشکیل شده است. در اینجا به جای این که اصطلاح مالکیت را بررسی کنیم، به همان دو دسته حقوق می‌پردازیم و با تحلیل مجموعه‌ی آن‌ها به فهم مالکیت فکری نایل می‌شویم. راه دیگر این است که بگوییم مالکیت فکری جدای از احکام حقوقی دارای موضوع و عنوانی است که با شناخت آن موضوع، راه شناخت احکام را می‌توان هموار کرد.

۲-۳ تحلیل نهادهای بسیط و مرکب

نهادهای حقوقی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نهادهای بسیط و نهادهای مرکب که خود از چند نهاد دیگر به وجود آمده است. ما برای شناخت نهادهای مرکب می‌توانیم آن‌ها را به امور بسیط تجزیه کنیم و با شناخت قواعد و احکام مترتب بر موضوعات آن‌ها را با هم ترکیب کرده، به این طریق به شناخت نهاد مرکب دست یابیم؛ مثلاً در کارت‌های اعتباری که بانک‌ها برای مشتریان خود صادر می‌کنند، می‌توان برای شناخت احکام حقوقی آن‌ها، آن‌ها

نظریه‌ی تقصیر را نظریه‌ای ثابت می‌پندارند و مبنای پرداخت زیان توسط واردکننده‌ی زیان به زیان‌دیده را تقصیر عامل زیان قلمداد می‌کنند. اینان در برابر مسایل پیچیده‌ی نوپدید به جای دست کشیدن از نظریه به بازسازی و تعدیل آن می‌پردازند و همچنان ریشه‌ی اصلی مسئولیت را تقصیر عامل زیان می‌دانند. در برابر این نظر، پیروان مکتب تاریخی نظریه‌ی تقصیر را مناسب دوره‌ای خاص از روابط اجتماعی می‌دانند که

◀ **نهادهای حقوقی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:** **نهادهای بسیط و نهادهای مرکب که خود از چند نهاد دیگر به وجود آمده است.** ما برای شناخت نهادهای مرکب می‌توانیم آن‌ها را به امور بسیط تجزیه کنیم و با شناخت قواعد و احکام مترتب بر موضوعات آن‌ها را با هم ترکیب کرده، به این طریق به شناخت نهاد مرکب دست یابیم.

افراد بشر تقریباً در یک سطح بوده‌اند؛ ولی با توسعه‌ی صنعت و پیدایش طبقه‌ی کارفرما و همچنین صاحبان ماشین، نظریه‌ی تقصیر کارآمدی خود را از دست داده و باید نظریه‌ی دیگری که دارای کارآمدی بهتری است جایگزین کرد. به نظر اینان به جای توجه به عنصر تقصیر باید خطر فعل را معیار مسئولیت قرار داد (ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۷۰ - ۲۰۴).

۲-۶ تحلیل نهاد بر اساس لوازم آن

یکی از خصیصه‌های نظام‌های حقوقی به هم پیوستگی نهادها و قواعد آن است. از جمله عواملی که موجب این پیوستگی می‌شود تلازم

میان نهادهاست، با این توضیح که هر نهادی دارای لوازمی است که بدون توجه به آن لوازم شناخت نهاد دشوار می‌شود؛ مثلاً وقتی در نظام حقوقی اسلامی به «مهریه» به عنوان نهادی در حقوق خانواده توجه می‌شود که بر اساس آن فرد هنگام ازدواج باید یک شیء دارای ارزش اقتصادی به زن دهد، باید دیگر نهادهای وابسته چون ارث، نفقه ... از یک سو، و روابط زن و شوهر در خانواده از سوی دیگر مورد توجه همزمان قرار گیرد.

بدین ترتیب نهادی که در ابتدای امر ساده به نظر می‌رسید، در شبکه‌ای پیچیده از روابط با سایر نهادها و مقررات قرار می‌گیرد. وجود چنین روابط زیادی است که قانون‌گذاران را بر آن می‌دارد که هنگام تصویب قانون و تأسیس نهادی به درستی تأثیر آن را بر سایر اجزا و بخش‌های حقوقی ملاحظه کنند تا نظام حقوقی دچار تشتت و پراکندگی نگردد. بی‌توجهی به لوازم نهاد، جریان بومی‌سازی را به شدت مشکل می‌کند. به همین خاطر، چه بسا پذیرش نهادی در یک نظام به خوبی عمل می‌کند، ولی هنگام اخذ و تحلیل و بومی‌سازی آن در نظام حقوقی دیگر با دشواری‌های زیادی مواجه می‌شود.

۳-۳ درج نهاد در نظام حقوق اسلامی

سومین مرحله‌ی بومی‌سازی، درج نهاد اخذ شده در نظام حقوقی اسلام است. در ادامه، شیوه‌های مختلف درج مورد بحث قرار می‌گیرد.

۳-۱-۳ درج مصداقی

قضایای حقوقی دارای حکم و موضوع هستند. هر موضوع یک مفهوم کلی است که قابل تطبیق

بر امور خارجی است. به امر خارجی که عنوان کلی بر آن تطبیق داده می‌شود «مصدق» گویند. ساده‌ترین راه برای بومی‌سازی این است که یک نهاد حقوقی جدید را مصداق عنوان موجود قلمداد کنیم. با این روش خودبه‌خود، احکام مترتب بر موضوع روی این نهاد هم جریان می‌یابد؛ مثلاً یکی از راه‌های توجیه مشروعیت مالکیت فکری در فقه اسلامی این است که بگوییم امروزه در نزد عقلا پدیده‌های فکری امور دارای ارزش اقتصادی‌اند و در نتیجه مفهوم مال بر آن‌ها صدق می‌کند. با این توجیه پدیده‌ی فکری مصداقی از مال قرار می‌گیرد و رابطه‌ی آن با پدیدآورنده‌ی «ملکیت» است که حق جامع و مانع و همیشگی برای مالک پدید می‌آورد. پس از این توجیه، نظام حقوقی مالکیت فکری بر اساس احکام مال و ملکیت طراحی می‌گردد. این شیوه ساده‌ترین راه برای تحلیل جایگاه نهاد محسوب می‌شود.

۳-۲-۲ اخذ موضوع و جابجایی در جایگاه

چه بسا نهاد حقوقی از نظام دیگری اخذ شود، ولی هنگام بومی‌سازی جایگاه آن جابجا شود؛ مثلاً «حق کسب و پیشه» و «سرفقلى» به عنوان موضوعی مستقل در حقوق تجارت مطرح است در حالی که برخی از فقیهان ضمن شناسایی موضوع تلاش کرده‌اند آن را در نهادهای دیگری چون قرارداد اجاره یا قرض و ترکیبی از این دو توجیه کنند (ر.ک: کشاورز، ۱۳۷۴: ۸۵ - ۱۱۱).

۳-۳-۳ تجزیه‌ی نهاد

یکی دیگر از راه‌های مکان‌یابی نهاد در نظام حقوقی این است که یک نهاد حقوقی را تجزیه کنیم و برای هر بخش نهادی معرفی کنیم؛ مثلاً



اساس آن نمی‌توان دست به استنباط حکم زد مگر این‌که با ادله‌ای بتوان مشروعیت نظریه را از مبانی و منابع حقوق اسلامی به‌دست آورد.

۳-۵ بررسی مشروعیت و جایگاه نهاد از لحاظ مبنا

همان‌طور که پیش از این اشاره کردیم، بسیاری از نهادهای حقوقی با مبانی نظری ارتباط وثیق دارند. حال می‌توان با اظهار نظر در باره‌ی مبنا‌ی آن‌ها، پیرامون مشروعیت آن‌ها اظهار نظر کرد؛ مثلاً مشروعیت مالکیت فکری بر مبانی‌ای چون مبنا‌ی کار، مبنا‌ی شخصیت یا اصالت منفعت استوار است اکنون اگر بخواهیم در باره‌ی مشروعیت آن در نظام حقوقی اسلام نظر دهیم، می‌توانیم مبنا‌ی مشروعیت آن را بررسی کنیم و از این طریق در باره‌ی مشروعیت آن سخن بگوییم. البته از آنجا که در حقوق اسلامی، مقررات و قواعد حقوقی صراحتاً بیان شده است، به‌کار بردن این شیوه در نظام حقوقی اسلام معمول نبوده است. گفتنی است با طراحی این شیوه حتی می‌توان در استنباط احکام در موضوعات نوپدید نیز بهره برد لیکن تمام سخن بر سر طراحی این شیوه و اثبات حجیت آن است؛ یعنی این‌که بتوان از طریق مبانی به اراده‌ی تشریحی شارع دست یافت و حکم استنباط‌شده را به وی مستند دانست.

۳-۶ پذیرش نهاد به عنوان موضوعی جدید چه‌بسا نهاد پذیرفته شده در ساختار حقوق اسلامی موضوعی جدید قلمداد گردد و صرفاً مصداقی از عناوین موجود فقهی نباشد. اگر چه اخذ چنین موضوعی دارای اشکال نیست، ولی آنچه اهمیت دارد بررسی مشروعیت

و وظایف آن‌ها را بر اساس قاعده‌ی احسان، احترام اموال و مقررات امور حسبی توجیه کرد ولی عنوان واحدی که بتواند این مقررات را هماهنگ کند وجود ندارد. نهاد «اداره‌ی مال غیر» به‌خوبی می‌تواند این کار انجام دهد (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۸۴: ۶۲ - ۸۹).

علاوه بر این، می‌توان یک نظریه‌ی پرورش‌یافته در یک نظام حقوقی را نیز

برخی از مکاتب بر این باورند که بیشتر قواعد حقوقی ثابت هستند. در برابر، برخی از مکاتب چون «مکتب تاریخی حقوق»، روابط اجتماعی میان انسان‌ها را در ذات خود متغیر می‌شمارند و بنابراین قواعد حاکم بر آن‌ها را نیز متغیر می‌دانند. در برابر دو نظریه‌ی فوق، برخی صاحب‌نظران با تفکیک میان قواعد حاکم بر روابط انسان با انسان و روابط انسان با طبیعت، قواعد حاکم بر روابط انسان با انسان را ثابت می‌پندارند و قواعد حاکم بر روابط انسان و طبیعت را با توجه به تحول در شیوه‌های سلطه‌ی بشر بر طبیعت متغیر می‌دانند و بنابراین قواعد حاکم بر حوزه‌ی انسان و طبیعت را متغیر معرفی می‌کنند

به عنوان عامل هماهنگ‌کننده‌ی مجموعه‌ی مقررات در نظر گرفت. مثلاً نظریه‌ی تقصیر و مسئولیت بر مبنا‌ی تقصیر می‌تواند بسیاری از موارد مسئولیت مدنی موجود در فقه را توجیه کند و آن‌ها را در قالب یک نظریه‌ی منسجم به نمایش گذارد. البته وجود چنین نهادی در نظام پذیرنده‌ی نهاد صرفاً نقش هماهنگ‌کننده و شاید به تعبیر بهتر نقش تعلیمی دارد و بر

یکی از نهادهای مهم حقوقی که برای تأمین عدالت در حوزه‌ی جرایم سیاسی طراحی شده، نهاد هیئت منصفه است. حال اگر بخواهیم این نهاد را در نظام دادرسی اسلامی درج کنیم، می‌توان با تحلیل عمل صدور حکم قضایی سه مرحله را از هم تفکیک کرد؛ با این بیان که در هر حکم قضایی ابتدا موضوع تشخیص داده می‌شود، پس از آن حکم کلی بر آن موضوع تطبیق داده می‌شود و در پایان قاضی اقدام به انشای حکم می‌کند و در واقع موضوع را مصداق حکم شرعی می‌داند. این تطبیق برای اصحاب دعوا حجت است و باید از نظر وی تبعیت کنند. حال ممکن است در این جریان سه مرحله‌ای، نهادی را برای تشخیص موضوع طراحی کنیم و این تشخیص را به عهده‌ی هیئت منصفه قرار دهیم. اکنون وظیفه‌ی قاضی در جرایم سیاسی و مطبوعاتی منحصر به دو مرحله‌ی دیگر یعنی تطبیق حکم بر موضوع و انشای حکم خواهد بود (ر.ک: حکمت نیا، ۱۳۸۲: ۳۸۰ - ۳۸۹).

۳-۴ اخذ نهاد هماهنگ‌کننده

چه‌بسا احکام یک نهاد را بتوان در جاهای گوناگون نظام حقوقی یافت، ولی عنوان واحدی که بتواند این احکام مختلف را یکجا و هماهنگ نشان دهد وجود نداشته باشد. برخی از نهادهای مأخوذ می‌تواند عمل هماهنگ کردن مقررات پراکنده را انجام دهد؛ مثلاً عنوان «اداره‌ی مال غیر»، ناظر به مسئولیت شخصی است که مال دیگری را در غیاب مالک یا ناتوانی او اداره کرده است. همچنین در این عنوان مسئولیت مالک در مورد پرداخت هزینه‌های اداره نیز بررسی می‌شود. در حقوق اسلامی می‌توان حقوق

این گونه نهادها در حقوق اسلامی است. بررسی مشروعیت چنین نهادی نیاز به تأمل در ماهیت نهاد دارد. در اینجا باید به این سؤال پاسخ داد که آیا نهاد مفروض، نهادی اجرائی است یا ماهوی. اگر نهاد اخذ شده اجرائی باشد، آن را باید از لحاظ کارآمدی بررسی کرد و در صورتی که نهاد در حقوق اسلامی دارای کارآمدی لازم باشد، با موازین شرعی مخالف نخواهد بود و قابلیت اجرا خواهد داشت؛ زیرا بنای شارع تأسیس نهادهای اجرائی نبوده است و از رویه‌ی وی نیز به دست می‌آید که وضع و رفع نهادهای اجرائی را به عهده‌ی خردمندان قرار داده است. نکته‌ی اصلی مطلب هم این است که نهادهای اجرائی از نظر مقتضیات زمان و مکان و با توجه به امکانات و اهداف متحول خواهند شد. بنا بر این وضع نهاد ثابت توسط شارع با حکمت وی منافات خواهد داشت. با این فرض، اگر بخواهیم نهاد اجرائی را در ساختار حقوق اسلامی تحلیل کنیم، باید آن را از نظر کارآمدی بررسی کنیم.

دسته‌ی دوم نهادها، نهادهای ماهوی هستند که به نوعی به احکام تکلیفی و وضعی مربوط می‌شوند و ناظر بر روابط اجتماعی مردم هستند. از آنجا که فرض بر این است که وضع و رفع حکم در اختیار انحصاری شارع است باید به‌نحوی به رضایت وی دست یافت؛ لذا آنچه اهمیت دارد، شیوه‌ی کشف رضایت شارع در موضوعات جدید است. به تبع این امر، لازم است حوزه‌ی تشریح، حوزه‌ی احکام ثابت و احکام متغیر و ضوابط حاکم بر آن‌ها بررسی گردد و با شناخت موضوع، به بررسی رضایت وی پرداخته شود. این امر خود نیاز به بررسی مستقلی دارد

که باید روش‌شناسی کشف رضایت شارع در موضوعات جدید به دقت بررسی شود و علاوه بر این هماهنگی نهاد با ساختار حقوق اسلامی اثبات گردد. در اینجا توجه به قواعد بنیادین شرعی، مقاصد شریعت، ضوابط شریعت، حدود اختیارات حاکم و فرمانروا، تحصیل رضایت شارع از مبانی انسان‌شناسی، جایگاه عرف و سیره‌ی عقلا، دیدگاه شارع در مورد هر یک از این‌ها و حوزه‌ی فهم عقل و مانند این‌ها باید به صورت مستقل مورد بحث قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

آنچه در این نوشتار مورد بحث قرار گرفت، بر این پیش‌فرض استوار بود که نظام حقوقی اسلامی با وجود تفاوت با دیگر نظام‌های حقوقی باید با آن‌ها تعامل داشته باشد. شیوه‌ی مطالعه‌ی تطبیقی و بررسی علمی جایجایی نهادها در نظام‌های حقوقی می‌تواند بر این تعامل مدیریت علمی کند و شیوه‌ی اخذ نهاد و تحلیل و درج آن را بررسی کند. ■

منابع

۱. اسکینی، ربیعا، حقوق تجارت، شرکتهای تجاری، جلد دوم، تهران، سمت، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۲. حکمت نیا، محمود، آرای عمومی، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۳. حکمت نیا، محمود، «تبیین نظریه «منطقه الفراغ»»، مجله‌ی اقتصاد اسلامی، سال دوم، شماره‌ی ۸، ۱۳۸۱.
۴. حکمت نیا، محمود، «مروری بر حقوق اخلاقی مالکیت فکری و مبانی اعتبار آن»، مجله‌ی فقه و

۵. خوئینی، غفور، درآمدی بر حقوق تطبیقی، تهران، موسسه‌ی فرهنگی انتشاراتی زهد، چاپ سوم، ۱۳۸۱.
۶. داوید، رنه و کامی، ژوفره اسپینوزی، درآمدی بر حقوق تطبیقی و دو نظام بزرگ حقوقی معاصر، ترجمه و تلخیص سید حسین صفایی، تهران، نشر دادگستر، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
۷. داوید، رنه، نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر، ترجمه سید حسین صفایی و دیگران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
۸. شیروی، عبدالحسین، حقوق تطبیقی، تهران، سمت، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۹. صدر، سید محمد باقر، اقتصادنا، مکتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الأولى، ۱۳۷۵.
۱۰. مصطفوی، سید مصطفی، «احسان؛ منبع مسئولیت»، مجله‌ی فقه و حقوق، سال دوم، شماره‌ی ششم، ۱۳۸۴.
۱۱. میر معزی، سید حسین، «اثبات شریعت و مدیریت دگرگونی‌های اجتماعی - اقتصادی»، مجله‌ی اقتصاد اسلامی، سال دوم، شماره‌ی ۸، ۱۳۸۱.
۱۲. کاتوزیان، ناصر، الزامهای خارج از قرارداد، مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
۱۳. کشاورز، بهمن، سرقفلی و حق کسب و پیشه و تجارت، مرکز انتشارات جهاد دانشگاهی واحد شهید بهشتی، ۱۳۷۴.
۱۴. Garner, Bryan, Blacks law Dictionary, تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۹.
۱۵. Padfield, colin, David Barker, law made simple, چاپ دوم، نشر میزان، ۱۳۸۲.
۱۶. Davies, Gillian, Copyright and the public Interest, Sweet Maxwell, London, ۲۰۰۲.

همایش‌ها و نشست‌ها



استخراج مبانی علوم انسانی از آیات قرآن



● طی نشست «قلمرو موضوعات قرآنی در تفسیر قرآن کریم از دیدگاه علامه طباطبایی» که در مجتمع آموزش عالی امام خمینی (ره) برگزار گردید بر این نکته تاکید شد که مبانی علوم انسانی قابل استخراج از قرآن کریم است. رضایی اصفهانی در این نشست با بیان این که سه دیدگاه حداقلی، میانه و حداکثری درباره قلمرو موضوعات قرآنی در تفسیر وجود دارد اضافه کرد: دیدگاه حداقلی معتقد است که قرآن کتاب هدایت است و ارتباطی با علوم ندارد و نباید از آن چنین انتظاری داشت. رییس مرکز تحقیقات قرآن کریم المهدی (عج) با اشاره به دیدگاه حداکثری اظهار داشت: این دیدگاه می گوید که تمام علوم در قرآن وجود دارد و کسانی مانند غزالی معتقد به این اندیشه هستند. وی با بیان این که کسانی مانند علامه طباطبایی با این نظر مخالف هستند به دیدگاه میانه‌ای اشاره کرد و گفت: علامه طباطبایی روش میانه‌ای را برگزیده و در عین این که

جامعیت قرآن در هدایت را پذیرفته است معتقد به این که همه علوم در قرآن وجود دارد نیست و نظریه حداکثری غزالی و امثال هم اندیشان وی را رد می کند.

عضو هیئت علمی جامعه المصطفی با اشاره به دیدگاه علامه جوادی آملی در این خصوص اضافه کرد: ایشان هم با این بیان که علم زیرمجموعه عقل و عقل نیز از منابع دین است، می گوید که ما علم غیردینی نداریم و اگر تفسیر قرآن قول خدا را بیان می فرماید علم فیزیک و شیمی هم فعل خدا را تبیین می کند.

وی با بیان این که در دوران معاصر کسانی قائل به دیدگاه حداقلی هستند بیان داشت: بسیاری این دیدگاه را رد کرده اند و اگر نگاه عمیقی به آیات داشته باشیم مبانی بسیاری از علوم به خصوص علوم انسانی از آن قابل استخراج است.

رضایی اصفهانی در تایید سخنانش به آیات تربیتی قرآن اشاره کرد و اظهار داشت: وجود نزدیک به صد آیه تربیتی شاهد این مدعا است که مبانی علوم انسانی قابل استخراج از آیات هستند.

وی با بیان این که علامه دیدگاه هدایتی قرآن را قبول دارد افزود: بیان حکمت‌های اجتماعی، سیاسی و ... قرآن کریم که علامه به آن پرداخته است نشان از پذیرش دیدگاه میانه از سوی علامه دارد. علامه طباطبایی در عین حال اذعان می کند که جزئیات علوم را نمی توان در قرآن جستجو کرد.

حجت الاسلام کریمی نیز در این نشست به

دیدگاه علامه در جامعیت قرآن از بعد هدایت پرداخت و تصریح کرد: علامه معتقد است که قرآن همه نیازهای هدایتی انسان را برآورده می کند اما جزئیات علوم را مورد توجه قرار نداده است.

همایش زبان و مفاهیم علوم اجتماعی برگزار شد

● کمیته «زبان، مفاهیم و واژگان علوم اجتماعی» انجمن جامعه‌شناسی ایران «همایش زبان و مفاهیم علوم اجتماعی» را برگزار کرد.

این اقدام که برای فراهم آوردن زمینه‌ای برای بیان دیدگاه‌ها و چشم اندازهای استادان و پژوهشگران این حوزه در دنیای چند زبانی علوم اجتماعی معاصر صورت پذیرفت، با محورهای نقش زبان به طور عام در علوم انسانی و به طور خاص در علوم اجتماعی، زبان به مثابه ظرف اجتماعی تفکر اجتماعی و کاربرد آن در علوم اجتماعی، واژگان علوم اجتماعی و مباحث مربوط به ریشه‌شناسی و ساخت و تحول آن‌ها، مفاهیم علوم اجتماعی و رابطه آن‌ها با زبان، رابطه زبان‌های بین المللی و زبان‌های محلی به طور عام و در حوزه علوم اجتماعی به طور خاص، راهکارهای پیشنهادی برای انسجام و یک دست شدن زبان علوم اجتماعی، بررسی روش‌های تدریس و نقد زبان تخصصی و... برگزار گردید.



آموزش، و روش‌های آزمون ترجمه می‌باشد و روش‌های سنتی دیگر پاسخ‌گوی نیازهای رشته تربیت مترجم در عصر فناوری اطلاعات و ارتباطات نیست.

با توجه به این‌که در رشته‌های مرتبط از جمله آموزش زبان و زبان‌شناسی تحقیقات گسترده و نظام‌مندی صورت گرفته است، می‌توان اصول و مبانی آنها را مطالعه و اشتراکات را اقتباس کرد و با اتخاذ روش‌های خلاق، نظام آموزشی مدونی را برای تربیت مترجم ارائه داد؛ چرا که سال‌هاست در آن حوزه‌ها تحقیقات فراوانی انجام گرفته است و ترجمه‌شناسان می‌توانند با تجزیه و تحلیل آنها رسیدن به هدف در ابعاد گوناگون را آسان سازند.

در این راستا «مرکز ترجمه بنیاد بین‌المللی علوم وحیانی اسراء» به منظور دستیابی به قالب‌های نظری نقد و همچنین ابزار و شیوه‌های نقد علمی قصد دارد برای ارزیابی و سنجش نهایی آثار ترجمه شده خود سلسله نشست‌هایی را تحت عنوان «جلسات نقد» در حوزه زبان‌های انگلیسی، عربی و اردو و با حضور منتقدان، مترجمان و ویراستاران حوزه‌های ترجمه برگزار کند.

لذا مرکز ترجمه بنیاد بین‌المللی علوم وحیانی اسراء در اولین برنامه این نشست، در نیمه اردیبهشت ماه سال جاری، دو اثر ارزشمند تفسیر ج ۱ و ادب فنای مقرران ج ۳ از مجموعه آثار حضرت آیت الله جوادی آملی را که به زبان عربی ترجمه شده‌اند نقد و بررسی کرد.

«انفال» و استفاده کاربردی از آموزه‌های مدیریتی این سوره است. این کارگاه‌ها در راستای سومین فراخوان دیدگاه‌های مدیریت سور قرآن کریم از سوی سازمان فعالیت‌های قرآنی دانشجویان کشور با رویکرد تدبیر و جمع‌آوری دیدگاه مدیریتی از سوره مبارکه انفال برگزار شد که در آن حجت‌الاسلام رجالی به بیان شاخصه‌های رهبران مکتب انسان‌ساز اسلام از دیدگاه سوره مبارکه انفال پرداخت.

اولین نشست

تخصصی نقد ترجمه

یکی از اهداف اصلی مرکز ترجمه «بنیاد بین‌المللی علوم وحیانی اسراء» تحلیل گفتمان محققان و پژوهشگران در زمینه‌ی نقد ترجمه به منظور کشف مبانی و منابع آموزشی و یادگیری، تعیین معیارها و ملاک‌های نقد ترجمه، و تشخیص نوع، کیفیت، و چگونگی هم‌کنشی بین متغیرها در عرصه نقد ترجمه است.

فرآیند نقد ترجمه دارای معیارها و ملاک‌هایی است که میان آنها و زبان، ادبیات، فرهنگ، و علوم گوناگون رابطه معناداری وجود دارد. به نظر همه محققان، نقد ترجمه ماهیتی پژوهشی دارد و می‌تواند آثار مختلفی بر ابعاد گوناگون نظام تربیت مترجم داشته باشد.

لازمه چنین رویکردی بازنگری و تحول در زمینه‌های تهیه و تدوین مطالب درسی،

همایش پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت

سومین همایش انجمن فلسفه تعلیم و تربیت ایران با عنوان «روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت» بهار سال ۹۱ برگزار شد.

پس از برگزاری دومین همایش انجمن فلسفه تعلیم و تربیت ایران و استقبال استادان و دانشجویان رشته فلسفه تعلیم و تربیت و همچنین مسئولان آموزش و پرورش، سومین همایش نیز برگزار شد.

علاقه‌مندان می‌توانند اطلاعات بیشتر درباره این همایش را در سایت انجمن فلسفه تعلیم و تربیت ایران <http://pesi.ir> مشاهده کنند.

کارگاه مدیریت بر مبنای معارف قرآنی

کارگاه‌های مدیریت با محوریت سوره انفال ۲۷ فروردین‌ماه در دانشکده مدیریت دانشگاه تهران واقع در پل نصر با حضور اعضای هیئت علمی دانشکده مدیریت دانشگاه تهران برگزار شد.

هدف از برگزاری این کارگاه انس دانشجویان رشته مدیریت با مفاهیم مدیریتی سوره

علوم تربیتی



فصلنامه علمی
سال اول | شماره سوم | بهار ۱۳۹۱



ایمان بر نامه‌ریزی شده لازم است

بهترین داروی آرام‌بخش

در کارتان باید دین را یک موهبت بزرگ بدانید. حقیقتا دین - یعنی همان ایمان مذهبی و یاد خدا و بعضی از مظاهر دین‌داری مثل نماز و ذکر و توسل به ظل عنایت پرودگار - در آرامش روانی جامعه خیلی مؤثر است. امروز دنیا و بشریت بیش از گذشته به این مسئله نیازمند است. در گذشته پدیده صنعتی شدن و لوازم آن در دنیا مطرح نبود. امروزه سرعت ارتباطات فضا را چنان آشفته و شلوغ کرده است که انسان به طور طبیعی در این فضا سرسام می‌گیرد. به طور طبیعی آرامش انسان مورد تهدید قرار می‌گیرد.

غربی‌ها دیر فهمیده‌اند

نابودی نسل مثل خطرهایی همچون سیل و زلزله و وبا نیست که انسان فوراً بفهمد. بعد از گذشت سال‌ها انسان می‌فهمد یک نسل مورد تهدید قرار گرفته است. غرب خیلی دیر این مسئله را فهمیده است. عکس‌العمل‌های اعتراض‌آمیز و نشانه‌های سرخوردگی نسل جوان در نحوه آرایش، نحوه زندگی، افزایش خودکشی، افزایش طلاق و نابود شدن نظام خانواده و امثال این‌ها خودش را نشان می‌دهد. آن‌ها تازه این خطر را متوجه شده‌اند؛ به فکر افتاده‌اند که رمان‌های آرام، بدون درگیری و خانوادگی را تبدیل به فیلم کنند و به‌جای فیلم‌های ترسناک و جنگی پخش کنند.

ایمان بر نامه‌ریزی شده لازم است

البته به نظر من آن فیلم‌ها هم علاج نخواهد کرد. ایمان مذهبی لازم است که باید در عمق جان انسان نفوذ کند. ایمان مذهبی که در دین اسلام و ادیان دیگر حضور دارد این اثر را می‌تواند داشته باشد؛ ولیکن این ایمان مذهبی در ادیان دیگر شکل روشن و بر نامه‌ریزی شده‌ای ندارد، در اسلام دارد و آن نماز است. ما به این آرامش نیاز داریم، آرامشی که در سایه دین به وجود می‌آید. لذا من خواهش می‌کنم شما دوستانی که در شورای مرکزی و مراکز حساس نظام روان‌شناسی و مشاوره قرار دارید حتماً مسئله ایمان دینی و تعهد دینی و پایبندی به مسایل دین را در مجموعه کارها و بر نامه‌ریزی‌های خود بیاورید که تاثیر زیادی خواهد داشت. ■

متن زیر، رهنمودهای رهبر فرزانه‌ی انقلاب در دیدار با اعضای شورای مرکزی سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره ایران است که بان‌دک ویرایشی در اختیار شما قرار می‌گیرد.

حساسیت مشاوره

کار مشاوره مثل خود مسئله روان مقوله خیلی حساس و ظریفی است. فرق جسم و روح در همین است. در جسم هم ظرافت‌ها زیاد است، اجزایی وجود دارد که خیلی ظریف و مینیاتوری است لکن مسئله روان، مسئله و مقوله‌ی دیگر است. عقده‌های روانی و گرفتاری روحی مثل رشته‌های ابریشم است، خیلی باریک و حساس! اگر در هم کلاف بشود و گره پیدا کند، به آسانی باز نمی‌شوند.

هر مشاوره معتمد نیست

در مسئله روان‌شناسی و نظام مشاوره، مهم است که مردم به ضرورت و اهمیت این کار توجه کنند. همان طور که به ضرورت مراجعه به پزشک توجه دارند باید متوجه این مسئله هم باشند. مراجعه به متخصص روان و مشاور در مسایل روانی، به خصوص برای محیط خانواده، یک ضرورت است. البته خیلی مهم است که به هر مشاوره اعتماد نشود. چقدر خوب است مردم به مشاورین مومن و دارای اخلاق حرفه‌ای اعتماد کنند.

حفظ اسرار ضامن مراجعه به مشاور

نظام روان‌شناسی که می‌خواهد ضابطه وضع کند و از این کار حفاظت کند، باید به اخلاق حرفه‌ای و قابل اعتماد بودن مشاورین خیلی تاکید کند. این را جزو اصول و اساسی‌ترین کارهایتان قرار دهید. وقتی زن یا مردی اسرار خودش، پنهان‌ترین مسایل شخصی یا خانوادگی‌اش را با مشاور در میان می‌گذارد، باید مطمئن باشد این اسرار محفوظ می‌ماند. این اطمینان را باید شما تضمین کنید. اگر این محقق شد توصیه اول ما به مردم که به مشاورین مراجعه کنند هم عملی خواهد شد. خصوصاً در کشور ما با تقییدات مذهبی‌ای که مردم دارند این امانت‌داری و تقید ضروری است.

■ به نظر شما تفاوت‌های اساسی بین روان‌شناسی غربی و روان‌شناسی اسلامی چیست؟

تفاوت اساسی بین ما و آن‌ها به نظر من، نه در مقولات روان‌شناسی، بلکه در هدف و جهت آن‌ها است که البته بر تولیدات این علم هم بی‌تأثیر نیست؛ به عنوان مثال یونسکو برای تعلیم و تربیت از پیش‌دبستانی تا دانشگاه ۴ هدف اساسی ذکر کرده است که تمام کشورها از جمله ایران آن را قبول کرده‌اند: (۱) شناخت خود؛ (۲) برقراری رابطه با دیگران؛ (۳) پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی؛ (۴) نیل به کفایت‌های اقتصادی. آیا این چهار هدف، اسلامی و غیر اسلامی دارد؟ بله! تفاوت در هدف غایی است. این چهار هدف با توجه به هدف غایی تفسیر می‌شوند. غرب این چهار مولفه را با «رفاه» تفسیر می‌کند. اسلام آن‌ها را با «فلاح» تفسیر می‌کند. غرب می‌گوید خودت را بشناس تا بیشتر لذت ببری! اسلام می‌گوید خودت را بشناس تا پروردگارت را بهتر بشناسی و به اوج شکوفایی برسی. غرب می‌گوید ارتباط برقرار کن تا سود بیشتری به دست بیاوری! اسلام می‌گوید ارتباط بگیر تا امر به معروف و ناهی از منکر باشی! غرب می‌گوید مسئولیت بپذیر در حدود مقرراتی که ما تعیین می‌کنیم. ما می‌گوییم «کلکم راع و کلکم مسئول!» چون مسئولیت در اسلام حد یقف ندارد. او می‌گوید کفایت اقتصادی برای «معشیت» است ولی اسلام می‌گوید کفایت اقتصادی به‌خاطر «معاد» است! همان‌گونه که امام حسن مجتبی (علیه السلام) می‌فرماید: «اعمل

متدینان باهوش وارد روان‌شناسی شوند

گفتگو با دکتر غلامعلی افروز

رئیس دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران

«تأثیر روان‌شناسی غربی بر آموزش و پرورش ایران»، موضوع گفت‌وگوی تفصیلی ما با دکتر غلامعلی افروز رئیس دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران و رئیس سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره جمهوری اسلامی ایران است. وی در این گفت‌وگو به آسیب‌شناسی نظام آموزشی در استفاده از روان‌شناسی غربی پرداخت و صحبت‌هایی درباره‌ی تحول در روان‌شناسی، و تولید روان‌شناسی غربی نیز انجام شد.

دکتر افروز سوابق درخشانی همچون، چهره ماندگار روان‌شناسی در سال ۱۳۸۵، محقق برگزیده جشنواره بین‌المللی خوارزمی، تالیف بیش از ۲۵ جلد کتاب و بیش از ۲۵۰ عنوان مقاله علمی و پژوهشی در روان‌شناسی و تعلیم و تربیت، ریاست سازمان ملی استعدادهای درخشان و دبیر علمی دومین کنگره تحول در علوم انسانی را نیز در کارنامه دارد.





این کار را کرده‌ام.
■ به عقیده جناب عالی جایگزین‌های مناسب برای علم روان‌شناسی فعلی چیست و چگونه باید به آن‌ها دست یافت؟ جایگاهی برای تولید علم روان‌شناسی ایرانی اسلامی قائل هستید؟ مسیر دست‌یابی به آن کدام است؟

آیت الله حائری شیرازی می‌فرمود: «علوم تجربی فرش علوم انسانی است و روان‌شناسی عرش علوم انسانی است». سخن حکیمانه‌ای است. روان‌شناسی در مورد روان انسان بحث می‌کند؛ به عبارتی در مورد خود انسان مطالعه می‌کند که اشرف مخلوقات است. به نظر من در زمینه‌ی تحول علوم انسانی باید مباحث کلیشه‌ای را کنار گذاشت و به مبانی عقلانی جهان‌شمول عنایت کرد. بنده خدمت رهبر انقلاب هم عرض کردم اگر قرار باشد تحولی به سوی اسلامی‌سازی روان‌شناسی و مشاوره انجام شود باید توسط روان‌شناسان و مشاوران متدین، موحد و معاندندیش صورت گیرد. نمی‌شود یک عده از دانشمندان روان‌شناسی بی‌اعتقاد به دین و مسلط به مباحث روز این علم، این طرف میز و عده‌ای اسلام‌شناس هم آن سوی میز بنشینند و روان‌شناسی را اسلامی کنند. این روان‌شناسی اسلامی که نیست هیچ، روان‌شناسی سرهم‌بندی شده‌ای است که کارآمدی همین روان‌شناسی امروزی را نیز نخواهد داشت. روان‌شناسی دینی که وحدت داشته باشد زمانی میسور است که اندیشه‌های دینی و آموزه‌های روان‌شناسی همزمان در یک مغز حاضر باشند.

میانگین حقوق جامعه بالاتر باشد؛ در نتیجه، تمام اوقات معلم باشد. اگر یک میلیون معلم دارای این شرایط در یک میلیون کلاس داشته باشیم چقدر از مشکلات ما خودبه‌خود حل می‌شود. روان‌شناسی دینی می‌گوید معلم باید الگو باشد. کجای آموزش و پرورش این اصل رعایت می‌شود؟

دوم کتاب‌ها: کتاب‌های ما خلاف ارزش‌های روان‌شناسی جهانی است! روان‌شناسی چند مولفه اساسی برای کتاب‌ها قائل است: الف) کاربردی؛ ب) مهارت‌محور؛ و ۳) خلاق‌پرور بودن. کدام‌یک از این قوانین روان‌شناسی اینجا رعایت می‌شود؟

■ آیا تجربیات موفق در این زمینه وجود ندارد؟

طرحی دادم به هیئت نظریه‌پردازی که بانمره ۹۵ پذیرفته شد. عنوان طرح «تحول در نظام متوسطه» بود. طراحی آن سه سال و نیم طول کشید. نهایتاً تصویب شد اما اجرا نمی‌شود! نظام متوسطه‌ی ما پیوند خورده با رونق کنکورگری در بازار و درآمدهای میلیاردی؛ پیوند خورده با تضعیف شخصیت معلم، کلاس‌های کنکور اقتدار معلم را شکسته‌اند. دبیرستان‌ها دلیل و کلاس‌های کنکور فربه شده‌اند. به خاطر این که ما حتی در دوره متوسطه هم محفوظات‌محور و اطلاعات‌محور هستیم نه خلاق‌پرور! حال اینجا فرصت توضیح طرح نیست. اما این تجربه‌ای بود که خودم در این زمینه انجام دادم.

■ در این طرح از روان‌شناسی دینی هم بهره گرفته‌اید؟

خیر! من به عنوان یک روان‌شناس مسلمان

لدنیاک کانما تعیش ابدًا و اعمل لاخرتک کانما تموت غدا! (برای دنیای‌ات طوری تلاش کن که گویی تا ابد زنده‌ای و برای آخرت طوری بکوش که انگار فردا می‌میری!).

■ اما می‌بینیم که نظریات روان‌شناسی اکثراً وارداتی، در آموزش و پرورش ما در حال استفاده است. به نظر شما چه آسیب‌ها و فرصت‌هایی متوجه بهره‌گیری از این دستاوردهاست؟ وضعیت نظام آموزشی خودمان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من معتقدم به مباحث فطری، عقلانی و جهان‌شمول روان‌شناسی در آموزش و پرورش متأسفانه عنایت چندانی نمی‌شود. بنده با صراحت می‌توانم بگویم که اصلاً از آن‌ها استفاده نمی‌شود. به آقای وزیر هم عرض کردم، خصوصاً در زمینه استفاده از روان‌شناسی تربیتی، خیلی ضعف داریم.

■ علت این بی‌توجهی چیست؟

اول معلم؛ از نظر روان‌شناسی، مدرسه یعنی چه؟ آیا مدرسه ساختمان است؟ آیا مدرسه تجهیزات و سخت‌افزار است؟ آیا مدرسه ساختار است؟ آیا مدرسه کتابخانه است؟ نه! مدرسه یعنی معلم!

علم روان‌شناسی به ما می‌گوید معلم باید چه کسی باشد. معلم باید در سطح عالی به اطلاعات مسلط باشد. به نظر من معلمان باید حداقل فوق‌لیسانس باشند. صحبت از سرباز معلمی و امثال آن مربوط به قرن‌های گذشته است! معلم باید خوش اخلاق و صبور باشد. باید خلاق باشد. قدرت ارتباطی بالایی داشته باشد. به همین نسبت دریافتی‌اش نیز باید از



■ برای جمع شدن این دو در یک مغز چه راهکاری وجود دارد؟ شما به عنوان یک روان‌شناس مسلمان و رییس سازمان روان‌شناسی کشور چه کاری انجام داده‌اید؟

من قبل از تحصیل مطالعات روان‌شناسی، از دوران دبیرستان در سال ۴۷ رسماً مطالعات قرآنی را شروع کردم و این مطالعات هنوز که هنوز است ادامه دارد. روان‌شناس باید در کنار مطالعات روان‌شناسی مطالعات دینی هم داشته باشد.

■ روان‌شناس دارای دغدغه دینی چگونه باید در مسیر تولید روان‌شناسی دینی گام بردارد؟

خدا اولین روان‌شناس عالم است و بعد از او شیطان قرار دارد. شیطان کشش‌های نفسانی بشر را می‌شناسد و وسوسه می‌کند. روان‌شناس دینی کارش شناختن انسان موجود برای رسیدن به انسان مطلوب است. خداوند متعال می‌فرماید «ان الانسان خلق هلوعاً» اذا مسه الشر جزوعاً و اذا مسه الخير منوعاً الا المصلین «(همانا انسان فزون‌خواه آفریده شده است. هنگامی که شر به او می‌رسد بی‌تابی می‌کند، هنگامی که خیر به او می‌رسد انحصارگری و طغیان می‌کند). این «الا»، الای تربیت و رشدیافتگی است. آن روان‌شناسی موفق است که انسان را از منظر آموزه‌های خدا نگاه کند. در غرب هم نمونه‌هایی داریم؛ به عنوان مثال «راجرز» که از محبوبیت بسیار بالایی برخوردار است، محبوبیت‌اش به خاطر این نوع نگاه او به انسان است. تفاوت فروید و راجرز

■ بازنگری کتاب‌های روان‌شناسی که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود از کارهای ضروری است. نظریات امثال «پیاژه» که هنوز تدریس می‌گردد مربوط به سال‌ها قبل است. یک نگاه دوباره به روان‌شناسی نیاز داریم. در اینجا روان‌شناسان حاذق با نگاه دینی باید کار کنند. هر کس بیشتر زحمت بکشد و نظریه‌های عمیق و عقلانی با جهان‌شمولی بیشتری بدهد، نظر او غالب می‌شود. این وظیفه روان‌شناسان متدین امروز ماست.

در همین جاست. فروید در غرب مشهوریت دارد اما محبوبیت ندارد. راجرز بر خلاف فروید می‌گوید بسیاری از آسیب‌پذیری‌های انسان به خاطر عدم بهره‌مندی از حس کرامت نفس و تجربه‌ی تحقیر است. این حرف از نگاه وحیانی او به انسان نشأت می‌گیرد. امیرالمومنین (علیه السلام) نیز می‌فرماید «هرکس نفس‌اش را کریم بداند از لغزش‌ها مصون می‌ماند».

■ با هم‌هی این توضیحات، باز هم روان‌شناسی غربی با همان نقایص و مشکلات‌اش بر آموزش و پرورش ما حاکم است و گریزی هم از آن نداریم. راه برون رفت از وضع موجود را چه می‌دانید؟

بازنگری کتاب‌های روان‌شناسی که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود از کارهای ضروری است. نظریات «پیاژه» مثلاً درباره سن بلوغ که در بعضی کتاب‌ها هست و تدریس می‌شود مربوط به سال ۱۹۵۷ است؛ یعنی ۵۵ سال از ارائه‌ی آن می‌گذرد. در ۵۰ سال گذشته، سن بلوغ حداقل ۳ سال در کشورهای مختلف پایین آمده است. آن دوران کودکی و نوجوانی

که پیاژه مطرح می‌کرد الان به هم خورده است. در ایران، تعداد قابل توجهی از پسر بچه‌ها در سن ۱۱ سالگی بلوغ جنسی را تجربه می‌کنند. آن‌ها دیگر کودک نیستند! چرا در قرآن برای سن تکلیف عدد و رقم تعیین نشده است؟ چون خدا انسان را می‌شناسد. می‌داند این انسانی که در ۱۶ سالگی بالغ می‌شود، روزگاری در ۱۱ سالگی به بلوغ جنسی خواهد رسید. یک نگاه دوباره به روان‌شناسی حتی پیاژه و اریکسون نیاز داریم. در اینجا روان‌شناسان حاذق با نگاه دینی باید کار کنند. هر کس بیشتر زحمت بکشد و نظریه‌های عمیق، عقلانی با جهان‌شمولی بیشتری بدهد نظر او غالب می‌شود. این وظیفه روان‌شناسان متدین امروز ماست.

■ چه راهکارها و اصلاحات ساختاری دیگری را پیشنهاد می‌کنید؟

یکی از کارها این است که در مرحله پذیرش دانشجو دقت کنیم. باید متدین‌ترین افراد و اندیشمندان دینی که دارای هوش و ذکاوت زیادی هستند وارد حوزه روان‌شناسی شوند. این تأکید به خاطر همان اهمیت روان‌شناسی است که شرح دادم.

■ در پایان می‌خواهیم از دیدار شورای مرکزی سازمان با مقام معظم رهبری بگویید. صحبت‌های معظم‌له در آن دیدار چقدر پیگیری شد؟

تمام افراد حاضر در جلسه اتفاق نظر داشتند که سخنان حکیمانه مقام معظم رهبری بسیار مفید و راهگشا بود. ما حتی منشور اخلاقی سازمان را با توجه به صحبت‌های ایشان تغییر دادیم که در سایت سازمان قابل مشاهده است. ■



تحول در روان‌شناسی با کدام رویکردها؟

محمد ضیایی

دانشجوی دکتری رشته‌ی
فلسفه‌ی تعلیم و تربیت

برای بسیاری از روان‌شنان غربی مسلم است که مطالعه‌ی انسان‌ها تا حدود زیادی وابسته به فرهنگی است که در آن زندگی می‌کنند؛ از این رو روان‌شناسی بین‌فرهنگی روز به روز با اقبال بیشتری مواجه می‌شود (جوشن‌لو، ۱۳۸۹). پس آیا تحول در روان‌شناسی باید بر چارچوب روان‌شناسی بین‌فرهنگی قرار گیرد؛ یعنی با همان چارچوب کلان روان‌شناسی موجود، این بار جامعه‌ی ایرانی در نظر گرفته شده (محسنی، ۱۳۷۸) و انسان ایرانی مطالعه شود؟ یا نه، منظور از تحول در روان‌شناسی این است که علم روان‌شناسی موجود یا تحول‌یافته - در شکل روان‌شناسی بین‌فرهنگی ایرانی - را برای اهداف اسلامی جامعه‌ی ایرانی به کارگیریم؟ مثلاً در روان‌شناسی غربی هدف اصلی، رها کردن انسان از دردهای زندگی است، اما در روان‌شناسی اسلامی هدف اصلی، شناخت انسان برای رفع موانع حرکت وی به سمت تعالی است.

اما تحولی که قرار است در روان‌شناسی موجود رخ بدهد تا بتوان آن را روان‌شناسی اسلامی نامید، چیزی بیش از این دو است؛ یعنی باید اهداف روان‌شناسی به سمت و سوی مناسب تغییر کند و با نگاهی خاص به مطالعه‌ی ویژه‌ی انسان ایرانی - اسلامی بپردازد، البته نه در چارچوب روان‌شناسی موجود. علمی که در آن هنوز، نه تنها تعریف روان معلوم نیست بلکه تعریف جسم هم برایش مبهم است. در حالی که برای اسلام اصل وجود آدمی، روح و قلب است و ارتباط آن با عالم غیب؛ حال آن که روان‌شناسی موجود انسان را گسسته از عالم غیب بررسی می‌کند. حتی برخی هنوز در گذشته مانده‌اند و ارتباط آدمی با محیط پیرامونش را نیز در مطالعات خود دخیل نمی‌کنند! اما به هر حال هیچ مبنایی و هیچ روش پژوهشی در روان‌شناسی فعلی وجود ندارد که نقش غیب رحمانی و غیب شیطانی را بر احوال روحی، روانی و جسمانی انسان‌ها و جوامع انسانی مطالعه کند.

با این توضیح، آنچه تحول در روان‌شناسی موجود را واقعی ساخته، آن را به سوی روان‌شناسی اسلامی می‌برد، نوعی بازنگری اساسی در مبانی هستی‌شناختی و روش‌شناختی روان‌شناسی موجود است که به لطف الهی گام‌هایی نیز در مسیر آن برداشته شده است؛ از جمله می‌توان به کتاب «هویت علم دینی» (باقری، ۱۳۸۲) - که ابتدا به صورت مقاله‌ای در سال ۱۳۷۴ انتشار یافته بود - و بحث‌های اصلاحی و تکمیلی در مورد آن، همچون کتاب «معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی» (سوزنجی، ۱۳۸۹)، اشاره کرد که به خوبی راه پژوهش برای تولید علوم انسانی اسلامی، به خصوص روان‌شناسی اسلامی، را نشان داده‌اند، اما آن طور که باید و شاید، مورد اقبال و پشتیبانی استادان و پژوهشگران روان‌شناسی کشور قرار نگرفته‌اند. امید است با هم‌اندیشی استادان روان‌شناسی کشور، مفهوم «روان‌شناسی اسلامی» واکاوی شده و نتایج آن پیش روی فضای علمی و دانشگاهی کشور قرار بگیرد. ■

منابع:

جشن‌لو، محسن، رضا رستمی، ۱۳۸۹، روان‌شناسی بین‌فرهنگی، انتشارات ارجمند

محسنی، نیکچه‌ر، ۱۳۷۸، از روان‌شناسی بین‌فرهنگی تا روان‌شناسی فرهنگی، مجله روان‌شناسی و علوم تربیتی (دانشگاه تهران)، ش ۵۸

باقری، خسرو، ۱۳۷۴، هویت علم دینی، مجله روش‌شناسی علوم انسانی (حوزه و دانشگاه)، ش ۳

باقری، خسرو، ۱۳۸۲، هویت علم دینی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

سوزنجی، محسن، ۱۳۸۹، معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

■ این دیدگاه را که وضعیت فعلی علوم انسانی در کشور ما مطابق با شرایط و نیازهای جامعه‌ی ما نیست، چگونه ارزیابی می‌کنید؟ نظرتان راجع به وضعیت امروز علوم انسانی در محافل آکادمیک کشور چیست؟

به نظر من اگر چه در مدت بیست-سی سال گذشته واقعا حرکت‌هایی شده و سمت و سوی حرکت ما مثبت بوده ولی آن‌طور که باید و شاید این کار جلو نرفته است. بالاخره ما وقتی که می‌خواهیم رشته‌ای تحول‌گرا باشد و مطابق آنچه که هست جلو برود لوازمی را می‌طلبد که از جمله لوازمش استاد و منابع است.

اگر دقت کنیم، متوجه می‌شویم استنادی که در حال حاضر داریم- با همه‌ی احترامی که برای آن‌ها قائل ایم- استنادی بوده‌اند که عمدتاً در کشورهای دیگر تربیت شده و در زمانی درس خوانده‌اند که حرفی از مطالب دینی و بومی نبوده است. حتی آن فرهنگ و دانشگاه غربی آنچنان تسلطی داشته که بعضاً افراد جسارت و جرأت پیدا نمی‌کردند که اصلاً به گونه‌ی دیگری فکر کنند. البته استادان خیلی خوب و برجسته‌ای هم داشته‌ایم و داریم اما، وقتی این استادان در آن فضا بوده‌اند طبیعی است که با حال و هوای جامعه‌ی اسلامی نتوانند توقعات را برآورده کنند.

از طرف دیگر متون را در این فضا دخیل و موثر می‌بینیم. بالاخره بیشتر متون ما ترجمه‌ای است، ترجمه‌ای که از جاهای دیگری آمده است. نمی‌گوییم همه‌ی آن‌ها بد است. نه، اصلاً این‌طور نیست! آن‌ها هم

به اصلاح وضع موجود خوش بین هستیم

گفتگو با دکتر احمد رضا نصر

عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان

◀ دکتر احمد رضا نصر، عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان است. وی با درجه‌ی استادی، علاوه بر فعالیت در زمینه‌ی آموزش و پژوهش، ریاست مرکز مطالعات برنامه‌ی درسی این دانشگاه را نیز برعهده دارد. تالیفات ایشان در زمینه‌ی برنامه‌ریزی درسی و آموزشی و همچنین روش‌شناسی پژوهش برای دانشجویان این رشته‌ها شناخته‌شده و نام‌آشنا است.

دکتر نصر کم‌ترین دلیل برای بازنگری در سرفصل دروس روان‌شناسی و علوم تربیتی را گذر زمان و کهنگی مطالب می‌داند اما در عین حال، کم‌توجهی به آموزه‌های دینی در ساختار آن و پاسخگو نبودن این علوم به نیازهای جامعه‌ی بومی را نیز از علل لزوم تحول در علوم انسانی، به‌ویژه، روان‌شناسی و علوم تربیتی می‌داند. آنچه در پی می‌آید ماحصل گفتگوی خبرنگار فصل تحول با اوست.





است. از طرف دیگر، دانشگاه چون آموزش از بودجه‌های دولتی تامین می‌شود، وارد جامعه نشده تا ببیند آنجا چه خبر است و خودش را نسبت به آن، به‌روز کند. بنابراین دانشگاه هم از جامعه فاصله گرفته است. وقتی این فاصله وجود دارد، ما برای خودمان رساله‌هایی تعریف می‌کنیم که مورد نیاز جامعه نیست و آن‌ها هم مشکلاتشان را با ما در میان نمی‌گذارند. نهایتاً مشکلات لاینحل می‌ماند و یا خوب حل نمی‌شود.

■ چه راهکارهایی را برای اصلاح وضع موجود لازم می‌دانید؟ اساساً به تحول قائل هستید یا نه؟

قطعا به تحول نیاز داریم، البته تحول به معنای یک دگرگونی اساسی و جدی. رشته‌های علوم انسانی را بر مبنای آموزه‌های اسلامی باید بازتعریف کنیم. در حوزه‌های علوم تربیتی و روان‌شناسی لازم است روش‌های مان‌را بر اساس آموزه‌های دینی تنظیم کنیم و این یعنی تحول. البته دوباره تأکید می‌کنم منظورم این نیست که بگوییم به آنچه در دنیا-غرب یا شرق- تولید می‌شود نیاز نداریم. هرگز! ما آن‌ها را باید بگیریم، از فیلتر خودمان بگذرانیم و هر چه را که مغایرتی با اصول ما ندارد مورد استفاده قرار دهیم. موارد بسیاری هست که مغایرتی با فرهنگ ما ندارد؛ ضربهای نمی‌زند و بدآموزی ندارد که حتماً باید از آن‌ها استفاده شود.

در زمینه تحول جدی‌ترین نیاز ما این است که استاد‌هایمان باور پیدا کنند به این که خودمان منابعی غنی برای این علوم داریم. البته ما استادان، در کنارش باید آموزه‌های

رشته‌ی مربوط از نظر ما اعتبار لازم را ندارد». این که ما عیناً کتاب‌های غربیان را استفاده کنیم جالب نیست. گام اول این است که ما کتاب‌های آن‌ها را ببینیم، نقد کنیم [و] بر آن‌ها حاشیه بزنیم [و] اصلاح کنیم. اما گام اساسی‌تر این است که خودمان مولد باشیم.

■ تنها معدودی از پایان‌نامه‌ها، کتاب‌ها و مقالاتی که توسط جامعه‌ی دانشگاهی تولید می‌شود در جامعه مورد استفاده قرار می‌گیرد. چه تحلیلی در این زمینه دارید؟

◀ اگر واقع‌نگر باشیم و گذشته‌ی خودمان را با آنچه که امروز داریم مقایسه کنیم متوجه پیشرفت‌ها می‌شویم. البته چشم‌انداز ما این است که در آینده باید به گونه‌ای پیشرفت کنیم که مرجع باشیم. اما بالاخره این روند در یکی-دو روز عملی نمی‌شود. دقت کنید! خود مقام معظم رهبری می‌فرمایند: «باید کاری بکنید که در ۵۰ سال آینده اینجا تبدیل به یک مرجع بشود. یعنی اگر کسی خواست در یک دانشی برود جلو، بگوید من باید به ایران هم سر بزنم، به کتاب‌های فارسی هم سر بزنم».

من فکر می‌کنم که هر دو طرف قضیه مقصراند. یعنی جامعه که باید دست دراز کند به سمت دانشگاه و مشکلاتش را بگوید تا برایش راه‌حل پیدا شود، متأسفانه، دانشگاه را باور ندارد و فکر می‌کند که دانشگاه نمی‌تواند مشکلاتش را حل کند. شاید چون در گذشته این‌گونه بوده است، جامعه یک پیشینه و زمینه‌ی منفی نسبت به دانشگاه دارد. ولی تجربه نشان داده جایی که جامعه مطالبه داشته جواب مناسبی هم گرفته

به هر حال زحمت کشیده‌اند، کار خودشان را کرده‌اند ولی وقتی که مبانی متفاوت است، جهان‌شناسی‌ها و انسان‌شناسی‌ها متفاوت است، طبیعی است هر کسی متناسب با خودش نسخه بدهد خروجی آن‌ها هم علوم متفاوتی باشد. بنابراین واضح است نسخه‌هایی که آن‌ها پیچیده و راهکارهایی که آن‌ها ارائه داده‌اند کاملاً متناسب با کشور ما نخواهد بود.

■ آیا به نظر شما منابع درسی دانشگاه‌ها با مبانی و اهداف نظام اسلامی سازگارند؟ لزومی برای تغییر سرفصل‌ها می‌بینید یا نه؟

جواب این سؤال بدیهی است؛ به خاطر این که هرچقدر هم یک سرفصل درسی خوب باشد طبیعی است بعد از گذشت مدتی باید بازنگری شود. متأسفانه بسیاری از سرفصل‌های ما خیلی قدیمی است و نیاز به بازنگری جدی دارد. علی‌رغم این که اختیار بازنگری در سال ۱۳۷۹ به دانشگاه‌های مادر، مثل دانشگاه اصفهان، تهران و تربیت مدرس واگذار شد ولی متأسفانه اکثر دانشگاه‌ها از این ظرفیت استفاده نکرده‌اند. بنابراین حتماً سرفصل‌ها نیازمند به تغییر است. از سویی ما باید آموزه‌های دینی را در آن وارد کنیم و ببینیم تا چه اندازه بر اساس آموزه‌های دینی است، و از دیگر سو نباید از پیشرفت‌هایی که در کل دنیا صورت می‌گیرد غافل باشیم؛ مرتب باید آن‌ها را رصد کنیم و برای به‌روز کردن سرفصل‌هایمان از آن‌ها استفاده کنیم. به همین دلیل وزارت علوم در آیین‌نامه‌ای که جدیداً تنظیم شده ذکر کرده است که «برنامه‌های درسی باید هر ۵ سال یک بار بازنگری بشود و اگر این اتفاق نیفتد

دینی را هم بشناسیم؛ چون اگر آن‌ها را نشناسیم، کار خاصی نمی‌توانیم انجام دهیم. حداقل باید مطالعاتی داشته باشیم تا بفهمیم در زمینه‌های مختلف، این مکتب از انسان چه توقعی دارد، انسان را چه می‌بیند و نگاهش به علم چیست. باید بدانیم آیا علم تک‌بعدی است یا باید آن را چندبعدی ببینیم؛ آیا عالم را کسی می‌بینیم که در ضمن این که در حوزه‌های مختلف تخصص دارد، آدمی اخلاقی است؟! جهان‌بینی ما می‌گوید هر عالمی در کنار علم خودش باید انسان باشد. یکی از راه‌ها این است که از همه‌ی استادان مان بخواهیم تا در اوج مهارت در رشته‌ی تخصصی‌شان، از فیزیک و شیمی گرفته تا پزشکی و باستان‌شناسی، از خود انسانی مطابق با این آموزه‌ها بسازند. اگر این محقق شود دانشگاه هم به تبع آن همین ویژگی‌ها را پیدا می‌کند.

بنابراین، استادان ما باید مبانی دینی را بشناسند، به‌خصوص در علوم تربیتی، سعی کنند مولد آن دانشی باشند که بر این مبانی استوار است. البته این نه کار ساده‌ای است و نه خیلی کار سختی؛ برای مثال اگر ما روایاتی که در زمینه‌های مربوط به کار خودمان آمده را مطالعه کنیم، ممکن است با این حدیث حضرت امیر(علیه السلام) مواجه شویم که می‌فرماید: «التجربة فوق العلم»؛ یعنی تجربه مهم‌تر از دانش است. برای من استاد این یک کلید اساسی است. به کمک آن می‌فهمم که [در] همه‌ی درس‌ها، دانش نظری و عملی نه تنها باید توأم باشد، بلکه حتی باید وزن تجربه غلبه داشته باشد.

البته آقای دیویی سال‌ها زحمت کشیده، این حرف‌ها را زده و گفته است که باید مدارسمان بر اساس تجربه‌آموزی باشد؛ اما توجه کنید حدیثی که ما اینجا داریم مال ۱۴۰۰ سال پیش است. ما کوتاهی کرده‌ایم؛ اگر این آموزه‌ها را می‌شناختیم قبل از امثال دیویی دنبال عمل به آن می‌رفتیم و مدارس ما، دانشگاه‌های ما، درس‌های ما، معلمان ما بر این اساس تنظیم و تربیت می‌شد که دانش نظری در کنار دانش تجربی کار کند. این که می‌گوییم دانش عملی معنی‌اش این نیست که در همه‌ی درس‌ها این طور باشد. نوع‌اش فرق می‌کند. یک درس دانش تجربی خیلی بیشتری دارد، درس دیگر کمتر. ممکن است دانش تجربی یک درس حل مسئله روی کاغذ باشد، و دیگری دانش تجربی میدانی بطلید. به هر حال، حرف بنده این است که ما از این آموزه‌ها اطلاع نداشتیم و اگر هم داشتیم در این فضا نبودیم که این‌ها نظریه است. لازم است استادان علوم تربیتی همت کنند و بر اساس این نظریه‌های دینی، راهکارهای عملیاتی بدهند. ما این کارها را نکرده‌ایم و باید بعد از این به فکر باشیم و اقدام کنیم.

■ برای ایجاد تحول یک اقبال عمومی نیاز است؛ یعنی هم جامعه و هم دانشگاه باید به این نتیجه رسیده باشند و احساس نیاز کنند. برای رسیدن به این بسیج عمومی باید چه کرد؟

ما چارچوب‌های قانونی مشخصی داریم که باید از این‌ها خوب استفاده کنیم؛ برای مثال اخیراً آیین‌نامه‌ای تحت عنوان «آیین‌نامه‌ی دانش‌افزایی استادان» ابلاغ شده است. در آنجا

۱۰ درس تعریف و گفته شده است استادان دانشگاه اگر خواستند ارتقای مرتبه پیدا کنند باید در این درس‌ها که در زمینه‌های معرفتی، روش تدریس و روش تحقیق است کسب مهارت کنند یا آن را افزایش دهند. با این که اجباری برای این دوره‌ها نیست اما می‌بینیم که استادان اقبال خیلی زیادی دارند. البته در عمل باید حواسمان جمع باشد؛ چون اگر طرح خوب اجرا شود باعث اقبال بیشتر می‌گردد و از آن ثمره می‌بریم، زیرا دانش استادان مان بیشتر می‌شود و وقتی دانش بیشتر شد فرد معتقدتر می‌شود.

الآن خیلی از استادان ما باور ندارند که بشود از این معارفی که در اختیار داریم تولید علم کنیم. چون ندیده‌اند یا نمونه‌اش را نخوانده‌اند، بی‌اطلاع هستند. اما اگر ما نمونه‌ی عینی به آن‌ها ارائه دهیم و برای مثال روشن کنیم در زمینه‌ی تدریس این همه روش و این همه توصیه داریم، می‌توانیم از آن‌ها بخواهیم از چنین تعالیمی - که مثالش را هم ذکر کردم - علم استخراج کنند، نسخه بدهند، روش ارائه دهند و ... اگر این علوم عملی شد و کارآمد بود، مردم اقبال می‌کنند.

پس تحول چند مرحله دارد: اول این که واقعا باور کنیم، استادانمان به اینجا برسند که تولید علم جدید و تحول علوم قبلی شدنی است. دوم چارچوب‌های قانونی برای تشویق استادان است؛ مثلاً بگوییم به کسی که یک نظریه داد که بر اساس مبانی دینی و ملی بود و مقبول واقع شد، امتیاز داده می‌شود. به هر حال استادان باید از نظر امتیاز و سایر مزایا هم



باید تحول گرا باشیم، خودمان هم مطلب داریم، آن‌ها را نقد بکنیم، از خودمان اضافه بکنیم. این خیلی حرکت بزرگی است. در هر صورت، تعدادی به این اعتقاد رسیده‌اند و تولیداتی هم داشته‌اند. امید است که حرکتمان به این سمت و سو روز به روز بهتر بشود. اطلاعات نشان می‌دهد که در پژوهشگاه‌ها و دانشگاه‌هایی که نیرو تربیت می‌کنند، رساله‌هایی که توسط همین جوان‌ها نوشته شده با این جهت‌گیری است. اکنون در خیلی جاها دانشجوی کارشناسی ارشد و حتی کارشناسی ما وقتی مقاله می‌نویسد یا رساله‌اش را تنظیم می‌کند، از مباحث اسلامی هم حرف می‌زنند. در گذشته، نه تنها به این صورت نبود، بلکه اگر چنین چیزهایی مطرح می‌شد شاید آن را مسخره می‌کردند و می‌گفتند «این‌ها چیست که آورده‌ای؟ این‌ها را باید حذف کنی!». حتی هنوز هم ممکن است افراد اینچنین باشند، اما بالاخره عده‌ای این سد را شکسته‌اند و در حال کار در این زمینه‌ها هستند.

■ **جناب عالی، خودتان، فعالیت‌های ویژه‌ای در این زمینه داشته‌اید؟ اصولاً چه کارهایی را برای حرکت در این زمینه لازم می‌دانید؟**

اول این که من سعی می‌کنم اطلاعات خودم را بالا ببرم. با این که بیست و چند سال در آموزش عالی بوده و به مرتبه‌ی علمی استادی نایل شده‌ام ولی واقعا عمق جان به این مطلب رسیده‌ام و می‌دانم که همواره باید یاد بگیرم. خیلی چیزها وجود دارد که ما بلد نیستیم و هرچه که بیشتر یاد می‌گیریم ناندانسته‌هایمان

فعلی محافل آکادمیک و اجرایی برای اصلاح وضع موجود چیست؟

من خیلی خوش بین هستم. به هر حال اگر واقع‌نگر باشیم و گذشته‌ی خودمان را با آنچه که امروز داریم مقایسه کنیم متوجه پیشرفت‌ها می‌شویم. البته چشم‌انداز ما این است که در آینده باید به گونه‌ای پیشرفت کنیم که مرجع باشیم. اما بالاخره این روند در یکی-دو روز عملی نمی‌شود. دقت کنید! خود مقام معظم رهبری چه می‌فرماید: «باید کاری بکنید که

اگر ما بتوانیم حرف‌هایی را که در گنجینه‌ی دینی و ملی خود داریم به زبان روز دنیا برگردانیم و در سطح بین‌المللی ارائه دهیم قطعاً خیلی خریدار دارد؛ واقعا باید به این نتیجه برسیم که امروز لازم است به زبان علمی دنیا مجهز شویم، نه فقط برای این که تولیدات دیگران را ببینیم - که البته لازم است - بلکه به این منظور که بتوانیم آنچه را در اختیار داریم به بیرون از مرزها صادر کنیم.

در ۵۰ سال آینده اینجا تبدیل به یک مرجع بشود. یعنی اگر کسی خواست در یک دانشی برود جلو، بگوید من باید به ایران هم سر بزنم، به کتاب‌های فارسی هم سر بزنم». ایشان نمی‌فرمایند یا ۵ یا ۱۰ سال دیگر، بلکه یک افق درازمدت را مدنظر دارند.

بنابراین باید گذشته‌ی خودمان را ببینیم که سر تا پا غربی بودیم، همه‌ی کتاب‌هایمان ترجمه‌ی آثار آن طرف بود، استادان‌مان هم فقط همان‌ها را بلد بودند؛ امروز اما آن طور نیست. عده‌ای به میدان آمده و می‌گویند که

دلگرم شوند. ولی تحقق این‌ها چیزی نیست که ظرف یکی دو سال انجام بشود. شاید یک نسل بگذرد تا استادان به این نقطه برسند.

واقعیت این است که ما از جایی حرکت کرده‌ایم که فکر استادان و بسیاری از افراد جامعه، این بود که برای رشد و پیشرفت باید از سر تا پا غربی باشیم. حالا اوضاع را ببینید! آیا مردم الآن این‌طور فکر می‌کنند؟ ممکن است درصد کمی از آن‌ها چنین فکری داشته باشند ولی چون در عمل نشان داده شده که ما می‌توانیم خودمان پزشک تربیت کنیم و پزشکان ما چیزی کمتر از هم‌تایان غربی و شرقی خود ندارند و حتی بعضا می‌توانند سرآمد هم باشند، طبیعتاً مردم به پزشک بومی اعتماد می‌کنند؛ نه تنها مردم داخل بلکه از خارج هم بیمارانی برای درمان به کشور ما می‌آیند؛ از این‌رو پزشکی ما الان صنعت مهمی شده که متقاضی زیاد دارد؛ چون هم کارشان راضی‌کننده است، هم ارزان است و هم محیط اسلامی دارد.

اگر این کار را ما در جامعه‌شناسی انجام دهیم فکر می‌کنید اقبال نمی‌شود؟! مهم این است که عده‌ای باید این‌اگرایی کنند، واقعا با شهادت باشند و شبانه‌روز بکوشند تا خوراک و محصولات مهیا شود. اخیراً می‌بینیم کمابیش بعضی از مؤسسه‌های پژوهشی محصولات و کتبی عرضه می‌کنند که غنی است. این کتاب‌ها می‌شود سرلوحه‌ی درسی؛ بعد از یک مدت دیگران هم کمک می‌دهند و کم‌کم می‌شود حرفی برای گفتن داشت.

■ **تحلیل شما از تلاش‌ها و راهکارهای**

بیشتر آشکار می‌شود. به تعبیر مرحوم علامه جعفری هرچه که فرد بیشتر یاد می‌گیرد بیشتر می‌فهمد که خیلی چیزها را بلد نیست. ولی یک بچه‌ی کلاس پنجم وقتی آن گواهی پنجم را می‌گیرد فکر می‌کند خیلی چیزها یاد گرفته است اما آدمی که استاد و پروفیسور می‌شود نه؛ چون این یکی بیشتر به وسعت مجهولات‌اش پی برده سربزه‌زیرتر می‌شود. این یک اصل است؛ پس این روش را ما باید در رفتار استادان مان نهادینه کنیم، کما این که خودم کوشیده‌ام چنین باشم و به هیچ وجه خود را از فراگیری بی‌نیاز ندانم. همگی باید در اوقاتی که در اختیار داریم مطالعه کنیم، یاد بگیریم، ... و به خصوص در زمینه‌های اسلامی اطلاعاتمان را بیشتر کنیم.

توصیه‌ی دوم این است که سعی کنیم دانشجویهایمان را به این سمت و سو حرکت دهیم؛ چون این‌ها استادان و معلمان آینده هستند. ابتدا لازم است جهت‌گیری‌هایی به آن‌ها بدهیم تا در خلال درس‌ها و رساله‌هایشان بروند آن‌ها را مطالعه کنند. در گذشته وقتی از مراجعه به متون و آموزه‌های اسلامی می‌گفتیم، چون استادان دیگر در دانشجویان رغبت ایجاد نمی‌کردند، این دانشجویان یا مقاومت می‌کردند یا به نحوی پشت گوش می‌انداختند، ولی اگر رساله‌های امروز را ملاحظه بفرمایید معمولا صحبتی از این مسایل هست، به این معنا که خود دانشجویان شروع کرده‌اند به استخراج. این‌ها گام‌های اولیه است. در آینده کم‌کم عده‌ای می‌آیند و این استخراج‌ها را تبدیل به خوراک و راهکار عملیاتی می‌کنند.

گام سوم این است که برای تألیف آثار تلاش کنیم، حالا با نگارش یک مقاله یا یک کتاب، چه تألیف بر اساس آموزه‌های دینی و چه ترجمه‌ی آنچه که نیاز داریم. من همواره سعی کرده‌ام در کنار کار معمولی و روزمره تألیف را هم مدنظر داشته باشم. انتظار از استادان این است، به خصوص آن‌ها که در دانشگاه‌های بزرگ هستند؛ بالاخره جامعه‌ی علمی و دانشگاهی چشم‌شان به دانشگاه‌های

استادانی که در حال حاضر داریم - با همه‌ی احترامی که برای آن‌ها قائل‌ایم - عمدتاً در کشورهای دیگر تربیت شده و در زمانی درس خوانده‌اند که حرفی از مطالب دینی و بومی نبوده است. حتی آن فرهنگ و دانشگاه غربی آنچنان تسلطی داشته که بعضاً افراد چسب‌سار و جرئت‌پیدانی کردند که اصلاً به گونه‌ی دیگری فکر کنند

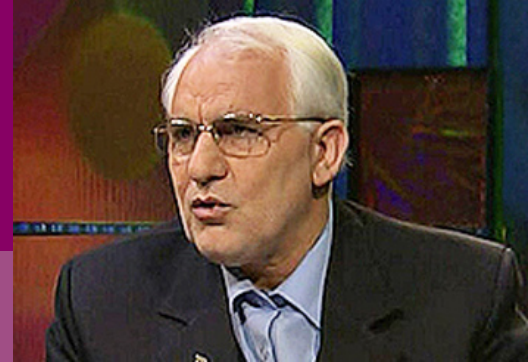
بزرگ است، زیرا هم امکانات بیشتری دارند، هم ابزار بیشتری. ما در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری دانشجویان زیادی داریم که به کمک‌شان می‌شود کارهای زیادی کرد اما استادی که در کارشناسی تدریس می‌کند بداند که از لیسانس خیلی توقع تولید علمی نمی‌رود. بنابراین همه‌ی همکاران باید به این سمت حرکت کنند و واقعاً بخش عمده‌ی وقتشان را بگذارند برای تألیفات. فکر کنم لازم است تا جایی که می‌توانیم از کارهای اجرایی غیرضرور هم بکاهیم. نمی‌خواهم کار اجرایی را نفی کنم، چه این که گاهی کارهای اجرایی، خودش جهت‌دهنده

است؛ برای مثال، الآن که من اینجا مدیر بخش مطالعات هستم فعالیت‌ها را در راستای همین حرف‌هایی که می‌زنم شکل می‌دهم؛ مثل ایجاد رشته‌های جدید و مورد نیاز کشور یا تلاش برای ایفای نقش اصلی در بازنگری‌های درسی. اصلاً به همین دلیل است که گفته می‌شود دانشگاه اصفهان در بازنگری‌ها پیش‌تاز است. البته بنده قطره‌ی خیلی کوچکی بودم ولی بالاخره وظیفه‌ی خود را اینجا ادا کرده‌ام، دیگران هم کمک کرده‌اند و نهایتاً این شرایط نسبتاً مطلوب ایجاد شده است. طبعاً این کار غیرضرور نبوده، کار اساسی بوده است. ولی این که استادان توانا و زاینده مرتب این طرف و آن طرف درس بدهند، به نظرم کار غیرضرور است؛ چون دیگران هم می‌توانند این درس را ارائه دهند.

خلاصه‌ی کلام بنده در این گفتگو این است که واقعاً امروز، دنیا تشنه‌ی معنویت و مطالب جدیدی است که یک حرف جدید بزند. قطعاً اگر ما بتوانیم حرف‌هایی را که در گنجینه‌ی دینی و ملی خود داریم به زبان روز دنیا برگردانیم و در سطح بین‌المللی ارائه دهیم خیلی خریدار دارد؛ ضمن این‌که این یک رسالت اساسی برای ماست. واقعاً باید به این نتیجه برسیم که امروز لازم است به زبان علمی دنیا مجهز شویم، نه فقط برای این که تولیدات‌شان را ببینیم - که البته لازم است - بلکه به این منظور که بتوانیم آنچه را در اختیار داریم به بیرون از مرزها صادر کنیم. وظیفه‌ی ما آن است که با عنایت خداوند متعال، در این مسیرها گام‌های اساسی برداریم. ■

با التقاط نمی شود بومی سازی کرد

گفتگو با دکتر محمد جعفر غفرانی
عضو هیئت علمی دانشگاه تهران



روان‌شناسی غربی روح، وحی، اراده و غیب را قبول ندارد. نقص دیگر روان‌شناسی این است که انسان را محصول ارث، محیط و شرایط بیرونی می‌داند، درست مثل حرفی که جبریون می‌زدند: مثلاً شعار این‌ها این است که معتاد مجرم نیست بیمار است، زیرا اعتیاد او در اثر محیط بیرونی بوده و خودش در این امر اراده‌ای نداشته است؛ یعنی این‌ها عقل و اراده را قبول ندارند.

از همین نگرششان به انسان ناشی می‌شود. نظر آن‌ها این است که چون انسان محصول محیط است و اراده‌ای از خود ندارد پس نباید با اعدام از بین برود. روان‌شناسی انسان را در فاصله‌ی بین تولد تا مرگ در نظر می‌گیرد و حرفی برای قبل و بعد از این محدوده ندارد. این روان‌شناسی سال‌هاست که در رسانه‌ها، آموزش و پرورش و حتی در حوزه‌های ما نفوذ کرده است و با حالتی خزنده روزه‌روز پیشروی نیز می‌کند.

لطف‌آدر ابتدا تعریفی از علم روان‌شناسی و نیز مشخصات و ویژگی‌های آن ارائه فرمایید.

روان‌شناسی غربی چند چیز را قبول ندارد: روح، وحی، اراده و غیب. نقص دوم روان‌شناسی این است که انسان را محصول ارث، محیط و شرایط بیرونی می‌داند، درست مثل حرفی که جبریون می‌زدند. شعار ایشان این است که معتاد مجرم نیست بیمار است، زیرا اعتیاد او در اثر محیط بیرونی بوده و خودش در این امر اراده‌ای نداشته است؛ یعنی این‌ها عقل و اراده را قبول ندارند. البته خودشان نمی‌گویند که قبول نداریم بلکه شخصاً هم به آن اعتقاد دارند. ولی علمی که به عنوان علم روان‌شناسی شناخته می‌شود عقل و اراده را نادیده می‌گیرد. اگر در مورد خرد حرفی هم داشته باشند منظورشان خرد مادی و عقل معیشتی است. دلیل مخالفت کشورهای غربی با اعدام هم

کمتر کسی است که اسم دکتر محمد جعفر غفرانی را نشنیده باشد. عضو هیئت علمی دانشگاه تهران سال‌هاست به عنوان مشاور مسایل اجتماعی، فعالیت دارد و از این رهگذر، تجربیات گرانقدری را کسب و کتب متعددی را نیز تالیف کرده است. دکتر غفرانی سکانداری روان‌شناسی غربی در سیستم‌های آموزشی را عاملی برای نفوذ تفکر مادی‌گرای غرب و در نتیجه قوام‌دهنده‌ی سیطره‌ی فکری و فرهنگی آن نه تنها بر ایران که بر تمام جهان برمی‌شمارد. با وجود مشغله‌ی زیاد و به خاطر اهمیت موضوع تحول در روان‌شناسی و علوم تربیتی وقت کوتاهی از او گرفتیم و با وی در این زمینه به گفتگو نشستیم.

گفتگو از محسن رفیعی

دانشجوی دکتری
رشته‌ی مدیریت آموزشی

■ روان‌شناسی به طور خاص بر حوزه‌ی آموزش چه تاثیر‌هایی گذاشته است؟

▶ روان‌شناسی غربی اعتقاد دارد که انسان بدون هیچ درون‌مایه‌ای به دنیا می‌آید و همه چیز را از محیط‌اش کسب می‌کند. این تفکر در سیستم آموزشی ما هم رسوخ کرده است؛ حتی در کتاب دین و زندگی دبیرستان هم آمده که دانه برای رشد، نیاز‌هایش را از محیط کسب می‌کند. این نشان‌دهنده‌ی عمق نفوذ روان‌شناسی به نظام آموزشی ماست

روان‌شناسی غربی مکتب‌خانه‌ها و جندی‌شاپورها را از ما گرفت و مدارس و دانشگاه‌های امروزی را برایشان به ارمغان آورد. این علم رقابت و مقایسه را در نظام آموزشی ما نهادینه کرده است چیزی که عامل حسادت، حقارت، تکبر و غرور است و در پیدایش صفات رذیله تاثیر بسیاری دارد. چون همه‌ی ما به این روند عادت کرده و آن را پذیرفته‌ایم خیلی سخت‌مان است که آن را مورد نقد و بررسی قرار دهیم و جایگزینی برایش پیدا کنیم. تحت تاثیر همین روان‌شناسی، الان در سیستم آموزشی ما نمره و مدرک معیار سنجش قرار گرفته است.

روان‌شناسی غربی اعتقاد دارد که انسان تهی و بدون هیچ درون‌مایه‌ای به دنیا می‌آید و همه چیز را از محیط‌اش کسب می‌کند و خودش از درون چیزی ندارد. این تفکر در همه‌ی سیستم آموزشی ما رسوخ کرده است؛ حتی در کتاب دین و زندگی دبیرستان هم در

جایی آمده است که دانه برای رشد، نیاز‌هایش را از محیط کسب می‌کند؛ هر چند که در سطور بعد از شکوفایی هم حرفی زده است و تا حدی این اشتباه را جبران کرده ولی این نشان‌دهنده‌ی عمق نفوذ روان‌شناسی به نظام آموزشی ماست. طبق مبانی دینی، انسان‌ها همه‌ی ملزومات رشد را درون خود دارند و باید این داشته‌ها را شکوفا کرد؛ در حالی که روان‌شناسی غربی معتقد است انسان همه چیز را از محیط‌اش می‌گیرد. غربی‌ها با این نظام آموزشی که برای کشورهای جهان سوم مهیا کرده‌اند سعی دارند بر این کشورها تا ابد حکومت کنند. و با کمک همین نظام آموزشی است که در دنیای امروز، توانسته‌اند ۱ درصد را بر ۹۹ درصد مسلط کنند.

■ آیا می‌شود با رویکرد انتخاب‌گرینشی از این علوم استفاده کنیم؟

این علوم چون از نظر مبانی فلسفی و هستی‌شناسی با مبانی دینی ما متفاوت هستند نمی‌توان با انتخاب‌گرینشی به جای مطلوبی رسید. اگر بخواهیم گزینشی عمل کنیم، به‌ناچار دچار التقاط خواهیم شد و حال آن‌که با التقاط نمی‌شود بومی‌سازی کرد. حتی خیلی از مشکلات فعلی کشور ما نیز ناشی از همین برداشت‌های التقاطی است. البته استفاده از تجربیات آن‌ها می‌تواند مفید باشد ولی به شرطی که در حد تجربیات باشد نه تئوری و نظریه؛ و به نظر من هم ما الان تشنه‌ی تجربه نیستیم که احساس کنیم شاید بدون تجربه‌ی آن‌ها نتوانیم کاری را پیش ببریم.

■ در این صورت آیا جایگزینی به جای روان‌شناسی داریم تا ما را از رجوع به علم روان‌شناسی غربی بی‌نیاز کند؟

در اسلام بحثی با عنوان روان‌شناسی نداریم بلکه آنچه هست خودشناسی و معرفه‌النفس است. البته این مفهوم از خیلی جهات با روان‌شناسی تفاوت دارد، ولی لغت نزدیک به مفهوم روان‌شناسی در فرهنگ اسلامی همین معرفه‌النفس است. ما باید به جای تکیه بر روان‌شناسی، همان‌طور که به ما توصیه شده است (علیکم بالقرآن) به قرآن رجوع کنیم. باید با قرآن انس گرفت و مبانی و اساس را از قرآن جستجو کرد و مطمئن باشیم تا

▶ این علوم چون از نظر مبانی فلسفی و هستی‌شناسی با مبانی دینی ما متفاوت هستند نمی‌توان با انتخاب‌گرینشی به جای مطلوبی رسید. اگر بخواهیم گزینشی عمل کنیم، به‌ناچار دچار التقاط خواهیم شد و حال آن‌که با التقاط نمی‌شود بومی‌سازی کرد. حتی خیلی از مشکلات فعلی کشور ما نیز ناشی از همین برداشت‌های التقاطی است.

زمانی که به قرآن مراجعه نکنیم وضعیتمان بهتر نخواهد شد. روان‌شناسی چیزی جز افسردگی، خشونت، بحران و فروپاشی خانواده تا کنون چیز دیگری برای ما نداشته است. همین روان‌شناسی بود که آمریکا و اروپا را به قهقرا برد و ما هم اگر به آن تکیه کنیم همان سرنوشت در انتظارمان خواهد بود. ■

نظرات استادان و صاحب نظران، بی شک در رشد و ارتقای «فصل تحول» اثر مثبت خود را نشان خواهد داد. ما به نوبه‌ی خود طرح این دیدگاه‌ها را ارج نهاده و از آن‌ها استقبال می‌کنیم. از همین روی بر خود فرض می‌دانیم از تمام کسانی که با فکر و قلم توانای خود دعوت ما را اجابت کرده‌اند سپاس‌گذاری و مراتب امتنان و قدردانی خود را نسبت به این بزرگواران ابراز کنیم. افراد ذیل از جمله‌ی استادانی هستند که پس از انتشار شماره‌ی دوم «فصل تحول» ما را از نظرات و الطاف خود بهره‌مند ساخته‌اند: دکتر بهروز پروانه، معاون پژوهشی و فناوری دانشگاه آزاد اسلامی خرم‌آباد؛ دکتر محمد نمازی، عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز؛ سرکار خانم دکتر مهوش رقیبی رییس دانشکده‌ی علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان؛ دکتر اصغر دادخواه عضو هیئت علمی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی؛ سرکار خانم دکتر فائزه عظیم‌زاده اردبیلی، معاون پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) پردیس خاوران؛ سرکار خانم دکتر قدسیه سرخه‌ای (مهدوی)، رییس پردیس خاوران دانشگاه امام صادق (علیه السلام)؛ دکتر عبدالامیر علامه، عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس؛ دکتر سیدعباس شجاع‌الساداتی، عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس؛ دکتر علی مرسلی، مدیرکل امور مجلس وزارت بهداشت.

• فرم درخواست اشتراک •

مشخصات مشترک

۱-۱ مشترک حقیقی

نام: نام خانوادگی: شغل: میزان تحصیلات: سن:

۲-۱ مشترک حقوقی

نام شرکت / سازمان / موسسه: نوع فعالیت: نام مدیر عامل / مسئول: نام گیرنده فصلنامه:

۲- نشانی کامل پستی مشترک

استان: شهر: نشانی:

کد پستی: Email: تلفن: داخلی: همراه:

۳- تعداد اشتراک و نوع ارسال

اشتراک یکساله (شماره ۴) پست عادی ۱۰۰۰۰۰ ریال پست سفارشی ۱۴۰۰۰۰ ریال تعداد نسخه از هر شماره

* اعضای هیات علمی و دانشجویان دوره‌ی دکتری می‌توانند با ۵۰ درصد تخفیف فصلنامه را دریافت نمایند

۴- شماره‌های پیشین درخواستی: شماره‌های ارسال گردد.

فصلنامه به آدرس مکانی صندوق پستی از شماره ارسال گردد.

۵- تمدید اشتراک: در صورت تغییر نکردن نشانی فقط شماره اشتراک را بنویسید: ()

فرم پر شده را به نشانی پستی و یا شماره فکس ماهنامه ارسال فرمایید.

نشانی: تهران- ضلع جنوب شرقی پل نصر دانشگاه تربیت مدرس- ساختمان علوم پایه - نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه - دفتر فصلنامه

تلفن: ۸۲۸۳۲۹۰۰ فکس: ۸۸۰۰۷۸۰۰ پست الکترونیک: info@fasletahavol.com

شماره اشتراک:

تاریخ وصول: / / ۱۳۹



مرکز مطالعات فرهنگ و اندیشه دینی دانشگاه تربیت مدرس



دانشگاه تربیت مدرس



مرکز مطالعات فرهنگ و اندیشه دینی دانشگاه تربیت مدرس

با هدف نشر مقالات علمی، در نظر دارد مجله

دانشگاه و اندیشه دینی

را که در آستانه اخذ درجه علمی پژوهشی است، حول محورهای ذیل منتشر کند.

لذا از کلیه استادان، دانشجویان و پژوهشگران علاقمند به حوزه

مطالعات دینی دعوت به عمل می آید با مراجعه به سایت

مرکز مطالعات فرهنگ و اندیشه دینی دانشگاه تربیت مدرس به آدرس:

www.modares.ac.ir/reu/ctr/RCTRC

و آگاهی از شرایط و ضوابط ارسال مقالات در این خصوص اقدام فرمایند.

محورهای ارائه مقالات:

مطالعات تطبیقی میان مباحث به روز و چالشی
علوم مختلف (مبانی، مسائل، روش ها و...) و دین (اسلام)

برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت یاد شده مراجعه
و یا با شماره ۰۲۱-۸۲۸۸۴۶۱۴ تماس حاصل فرمایید.



تلفن: ۰۲۱-۸۲۸۸۴۶۱۴
پست الکترونیک: ctr@modares.ac.ir